

نقش شهروند

تدوین: مرکز آموزش شهروندی
(CIVITAS)



این اثر به عنوان بخشی از یک کتاب بزرگتر، به نام
«سیویتاس: چارچوبی برای آموزش مدنی» منتشر شده است.

CIVITAS: A Framework for Civic Education
English edition copyright © 1991. Center for Civic Education.

5115 Douglas Fir Road, Suite J, Calabasas, CA, USA.

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or
transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical,
or by any information storage and retrieval system, without
permission in writing from the Center for Civic Education.



آموزشکده الکترونیکی
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative

for civic education

<http://www.eciviced.org>

نقش شهروند (Role of the Citizen)

مترجم: رامین پرهام

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

تدوین: مرکز آموزش شهروندی (CIVITAS)

نقاشی روی جلد: House on the Water اثر پل کله

© E-Collaborative for Civic Education 2014

e-collaborative for civic education

E-Collaborative for Civic Education (ECCE) یک سازمان غیرانتفاعی (501c3) در ایالات متحده آمریکا است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشتری داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروندی، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که بشهر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیرگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا؛ آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است. تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کشنگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهاد های شما

مریم معمار صادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

فهرست مطالب

۷	نقش شهروند
۷	موضوع اول: مسئولیت‌های شهروند
۸	موضوع دوم: حقوق شهروند
۱۱	الف. حقوق فردی
۳۱	ب. حقوق بشر
۳۹	موضوع سوم: اشکال مشارکت
۴۰	الف. نافرمانی مدنی در چشم‌انداز مردم‌سالار
۵۸	ب. شهروندان و فرآیند سیاست‌گذاری

نقش شهروند

شهروندان آمریکایی حق دارند که نقش خود را در فرآیند سیاسی، هر چه باشد، تعیین کنند. چه برای تصمیم‌گیری خردمندانه و چه برای کمک به تعریف درست از خود به عنوان شهروند، شهروندان می‌بایست درک مناسبی از یک سلسله مفاهیم و موضوعات در این رابطه داشته باشند. در این میان می‌توان به این موارد اشاره کرد: سنن متفاوت در ارتباط با وظایف شهروندی؛ دیدگاه‌های بدیل در رابطه با حقوق و مسئولیت‌های شهروندان؛ ابزارهای مؤثر مشارکت شهروندی؛ و مشکلات جاری شهروندی.

موضوع اول: مسئولیت‌های شهروند

«به عنوان شهروندان این مردم‌سالاری، شما فرمانروایان و فرمانبرداران،

قانون‌دهندگان و پایبندان به قانون، آغاز و پایان هر چیز هستید.»

آدلای استیونسون، حدود ۱۹۵۶

اهداف

شهروندان باید قادر باشند:

۱. مفاهیم مختلف شهروندی را تحلیل و برآورد کنند.

۲. در قبال مسئولیت‌های شهروندی اتخاذ موضع کرده و از آن دفاع کنند.
 ۳. انتظاراتی را که یک حکومت خوب در یک نظام مردم‌سالار مبتنی بر قانون اساسی می‌تواند از شهروندان خود داشته باشد، توضیح دهند.

چهارچوب مرجع

چشم‌انداز مفهومی

۱. شهروندان وظایفی دارند (سنت کلاسیک جمهوریت). بر اساس این سنت، شهروندی ضرورتاً ملزم به یک سلسله وظایف و مسئولیت‌هایی در خدمت خیر مشترک است. در این دیدگاه، شهروندان می‌بایست برای وقف خود به فضیلت مدنی (civic virtue)، که خیر مشترک را به منفعت خصوصی اولویت می‌دهد، انگیزه داشته باشند. در یکی از تعاریف و فرمول‌بندی‌های خود در قالب دیدگاه جمهوریت، شهروندی منصبی مانند هر منصب دیگری که بنا بر ذات منصب برخی مسئولیت‌ها را با خود به همراه دارد. در این دیدگاه، تنها فردی می‌تواند وظایف مندرج در شهروندی را برآورده کند که رهنمودهای تلویحی نهفته در این منصب را نیز قبول کرده باشد.

۲. شهروندان حقوقی دارند (سنت لیبرال-دمکرات). بر اساس این دیدگاه، حقوق شهروندی از آن جهت حائز اهمیت است که به شهروندان این امکان را می‌دهد تا در برابر حکومت از خود دفاع کرده و منافع و آزادی فردی خویش را به پیش برند. این دیدگاه بر این نکته پافشاری می‌کند که قبول یا عدم قبول برخی یا تمامی وظایف شهروندی مورد نظر سنت جمهوریت محور، بستگی به انتخاب شهروند دارد. بر این اساس، شهروندان حق دارند تا میزان و دامنه مشارکت خویش در امور مدنی را انتخاب کنند. بر این پایه، هر شهروندی حق دارد تا اصلاً مشارکتی در اینگونه امور نداشته باشد، یا تا حدودی مشارکت کند، و یا مشارکتی فعال در امور مدنی داشته باشد. اگرچه مشارکت تماماً داوطلبانه است، ولی احتیاط حکم می‌کند که شهروندان بر آنهایی که صاحب منصب‌اند، تا حدی و برای حراست از حقوق شهروندی خویش هم که شده، نظارت داشته باشند.

برای چشم‌اندازهای تاریخی و معاصر، به ترتیب به فصل‌های طبیعت دولت و مشارکت مدنی رجوع کنید.

موضوع دوم: حقوق شهروند

«این درست است که مردم موفقیت بسیار کمتری از بزرگان داشته‌اند. آنان به ندرت این فرصت یا فراغت خیال را داشته‌اند تا اتحادیه‌ای تشکیل داده و قدرت خویش را اعمال دارند؛ از آنجا که با هنرها و فنون و علوم نیز آشنایی چندانی نداشته‌اند، به ندرت نیز توانسته‌اند مخالفت خود را به شکلی سازمان‌یافته و منسجم و مداوم ابراز دارند. چنین حالتی از سوی بزرگان به عنوان ویژگی انسان به طور کلی تعبیر شده است؛ و منطبق با چنین تعبیری،

بزرگان همواره بر آن بوده‌اند تا شناخت خوب و بد و قدرت اعمال اولی و جبران دومی را از مردم سلب کنند.»

جان آدامز، ۱۷۷۵

شناختن ذات حقوق به طور کلی و حقوق ویژه‌ای که در چهارچوب قانون اساسی به آنها دست پیدا می‌کنند، به طور خاص، از آن جهت که به شهروندان این امکان را می‌دهد تا این حقوق را اعمال کرده و یا در برابر تجاوز به آنها ایستادگی کنند، حائز اهمیت است. این موضوع نیز حائز اهمیت است که شهروندان درک کنند که میان حقوق و مسئولیت‌ها رابطه‌ای دوجانبه برقرار است و برخی حقوق به نوبه خود منشأ مسئولیت‌هایی می‌باشند.

اهداف

شهروندان باید قادر باشند:

۱. معانی مختلفی را که به مفهوم «حقوق» داده می‌شود، توضیح دهند.
۲. تفاوت‌های عقیدتی موجود درباره برخی حقوق، از قبیل حقوق اقتصادی، را توضیح دهند.
۳. حقوق مبتنی بر قانون اساسی شهروندان آمریکایی را توضیح دهند.
۴. در قبال آنچه حقوقی ابتدایی شهروندان خوانده می‌شود، اتخاذ موضع کرده و از آن دفاع کنند.

چهارچوب مرجع

چشم‌انداز مفهومی

۱. معنی «حقوق». جمله «حقوق شهروند» یک تعداد معنی دارد، تعاریفی که شهروند برای آنکه بتواند در سیاست‌گذاری عمومی مشارکت داشته باشد، باید به درک درستی از هر یک از آنها دست یابد. این معانی به قرار زیرند:

الف. فقدان ممنوعیت. یکی از معانی «حقوق» این است که مردم حق دارند هر آن کاری را که از انجام آن بواسطه ممنوعیت‌های قانونی یا اخلاقی منع نشده‌اند، انجام دهند. بر اساس این تعریف، هیچ تکلیف قانونی یا اخلاقی نمی‌تواند دیگران را مجبور به ارائه این حقوق یا احترام به آنها کند. به عنوان نمونه می‌توان ادعا کرد که هر کسی حق دارد ادامه تحصیل دانشگاهی بدهد، ولی هیچ تکلیف قانونی یا اخلاقی نمی‌تواند دانشگاه‌ها را مجبور به پذیرش هر دانشجویی بکند.

ب. حقوق تکلیف‌آور. معنی دومی که از مقوله «حقوق» ناشی می‌شود در این فکرت نهفته است که هر کسی مستحق چیزی است که دیگران، قانونا و اخلاقا، موظف به رعایت آن و عدم مداخله در آن هستند. به عنوان مثال، شهروندان مستحق رأی دادن، در اختیار داشتن ملک و املاک، یا بهره بردن از پوشش درمانی‌اند. در این تعریف، حق یک فرد به این معناست که دیگران موظف به رعایت آن و به

عدم دخالت در آن هستند.

پ. حقوق قانونی یا اخلاقی. حقوق قانونی و حقوق اخلاقی را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد. حقوقی هستند که تنها می‌توانند اخلاقی باشند، یا صرفاً قانونی، و یا هم قانونی و هم اخلاقی. حقی که تنها اخلاقی بشمار برود برای دیگران التزامی صرفاً اخلاقی در جهت عدم تجاوز به آن می‌آورد. در حالی که یک حق قانونی برای دیگران التزام قانونی می‌آورد تا از تجاوز به آن خودداری کنند.

ت. حقوق طبیعی. برخی فلاسفه بر این عقیده‌اند که آن دسته از حقوق اخلاقی که برای همگان التزام اخلاقی در پی دارند، قائم به ذات بوده و «طبیعی» بشمار می‌روند و اینگونه حقوق طبیعی بر آن دسته از حقوق قانونی که مغایر آنها می‌باشند، فائق می‌آیند. یکی از اشکال این استدلال را می‌توان در اعلامیه استقلال (آمریکا) یافت، اعلامیه‌ای که در آن از «حق انقلاب» (right to revolution) بر مبنای همین حقوق اخلاقی که ذاتاً طبیعی شمرده می‌شوند، دفاع شده است.

ث. حقوق بشر. حقوق بشر یک سلسله آرمان‌هایی را شامل می‌گردد که جوامع به رعایت و پایبندی به آن تشویق و ترغیب شده، هیچ حکومتی نباید از آنها ممانعت کرده و یا آنها را لغا کند. گویند که حقوق بشر شامل همه افراد می‌گردد - فرد به عنوان فرد انسانی و نه ضرورتاً به عنوان عضوی از جامعه‌ای با سازماندهی سیاسی خاصی. در نتیجه، حقوق بشر از آن دسته از حقوقی که تضمین قانونی داشته و مثل حقوق مدنی از ضمانت قانون اساسی برخوردارند، متمایز گشته‌اند. برخی از حقوقی که اغلب از آنها تحت عنوان حقوق بشر یاد می‌شود، همچون حق برخورداری از آزادی فردی و سیاسی، نیز از جمله حقوق طبیعی شمرده می‌شوند؛ برخی دیگر، همچون حق برخورداری از تأمین اجتماعی که در فهرست اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل درج شده است، بیان‌کننده آرمان حق برخورداری هر کس از یک زندگی مناسب (a decent life) بوده و نمی‌توان چنین حقوقی را برای حکومت‌ها یا افراد، بدون رضایت آنها، التزام آور دانست.

۲. حقوق قانونی شهروند آمریکایی

الف. حقوق مدنی. برای پاسداری از حقوقی که در حفظ یک جامعه آزاد نقشی بنیادین ایفا می‌کنند، قانون اساسی برخی از حقوق ابتدایی مدنی همچون حق برخورداری از آزادی سیاسی را تضمین کرده است. این حق شامل حق اجتماع، حق دادخواست و عریضه‌نویسی، حق رأی و حق نامزدی تصاحب مناصب عمومی می‌شود. حقوق مدنی حق آزادی فردی را نیز شامل می‌گردد. آزادی فردی به نوبه خود شامل حق آزادی بیان، انجمن، عبادت، و امنیت و مصونیت از تجسس و تصرف و مصادره نامعقول می‌شود.

ب. حقوق کیفری. برای حفاظت از فرد در برابر رفتار نامعقول و غیرعادلانه دولت، برخی از حقوق متهم که معطوف به رویه دادرسی (procedural rights) می‌باشند، در قالب حقوق کیفری فرد و در چهارچوب قانون اساسی تضمین شده‌اند که در این میان می‌توان به حق برخورداری از مشاوره حقوقی، محاکمه توسط یک هیأت منصفه، و مصونیت از تجسس و مصادره، اشاره کرد.

پ. حقوق باقیمانده. حقوقی که در قانون اساسی برشمرده شده‌اند، شامل همه حقوقی که از سوی این قانون محافظت می‌شوند، نمی‌گردند. متمم نهم قانون اساسی آمریکا در این رابطه می‌گوید: «نباید از

حقوقی که در قانون اساسی برشمرده شده‌اند اینگونه استنباط کرد که می‌شود آن دسته از حقوقی را که در این قانون برشمرده نشده‌اند ولی کماکان در اختیار مردم می‌باشند را نفی کرده و یا بی‌اعتبار خواند.» برای چشم‌اندازهای تاریخی و معاصر، به فصل حقوق فردی در زیر رجوع کنید.

الف. حقوق فردی

«ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان حقوق سلب‌ناشدنی معینی به آنها اعطا کرده‌است که حق زندگی، آزادی، و جست‌وجوی خوشبختی از جمله آنهاست.»
توماس جفرسون، ۱۷۷۶

«تضمین کردن خیر عمومی و حقوق خصوصی افراد در برابر خطری که از جانب اکثریتی مغرور و منکوب‌گر می‌تواند متوجه آن باشد، و در عین حال حفاظت از روح و شکل حکومت مردمی، موضوع اصلی تحقیق و تفحصی است که دنبال می‌کنیم...»
جیمز مدیسون، ۱۷۸۷

«از آنجا که بازشناسی حرمت ذاتی آدمی و حقوق برابر و سلب‌ناپذیر تمامی اعضای خانواده‌ی بشری بنیان آزادی، عدالت و صلح در جهان است...»
منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸

از دیدگاه سنتی، هدفی را که قانون اساسی آمریکا دنبال می‌کند، همانا تضمین کردن حقوق فردی است. با این حال، یک قانون اساسی خودبه‌خود جنبه اجرایی پیدا نمی‌کند. اگر شهروندان خودشان به پاسداری از حقوق‌شان همت نگمارند و این حقوق را نشناسند و یا آنها را ارزش نهند، یا اعمال نکنند، حتی قانون اساسی‌ای که به درخشان‌ترین وجهی نیز تدوین شده باشد، از پاسداری از حقوق آنها ناتوان خواهد بود. اگر شهروندان سرچشمه و تاریخ تکامل حقوق فردی را به خوبی بشناسند و اگر کارکرد این حقوق در جامعه را به نیکی درک کنند، در این صورت بهتر قادر خواهند بود تا در قبال رویدادها و موضوعات جاری‌ای که معطوف به این حقوق می‌باشند، اتخاذ موضعی عاقلانه کرده و مسئولانه در برابر آنها به تصمیم‌گیری و واکنش بپردازند. اگر شهروندان می‌خواهند حقوق فردی را برای خود و برای آیندگان محفوظ نگاه دارند، می‌بایست برای دفاع کردن و به پیش بردن این حقوق نیز در برابر هر منبع تجاوز به آنها و از جمله در برابر استبداد بالقوه اکثریت، حتی اگر این استبداد در قبال منفورترین افراد حاضر در اقلیت صورت پذیرد، خطری که همواره حقوق فردی را در مردم‌سالاری‌ها با تهدید روبرو

1. Thomas Jefferson (1743-1826)

2. James Madison, Jr. (1751-1836)

می‌کند، آماده قبول مسئولیت باشند.

اهداف

شهروندان باید قادر باشند:

۱. حقوق فردی را تعریف کرده و اهمیت آنها را در یک جامعه آزاد توضیح دهند.
۲. اسناد بنیادین و ابتدایی معطوف به حقوق فردی در میراث مدنی انگلیسی - آمریکایی (Anglo-American civic heritage) را در بستر تاریخی‌شان شناسایی کرده و تفسیر کنند.
۳. در چهارچوب قانون اساسی کنونی آمریکا و حکومت مبتنی بر آن، سرچشمه و تکامل حقوق فردی را در بستر تاریخی انگلیسی - آمریکایی آن، توضیح دهند.
۴. آن دسته از رویدادها و موضوعاتی را که، مثلاً در مورد تجسس منزلی توسط نیروی انتظامی، مربوط به حقوق فردی می‌گردند، شناسایی کنند.
۵. آن دسته از شرایط و موقعیت‌هایی را که در آنها حقوق فردی می‌توانند به تداخل و به تضاد با یکدیگر بی‌انجامند، برای نمونه در مواردی همچون حق برخورداری از یک دادرسی عادلانه در برابر حق آزادی مطبوعات، تحلیل و ارزیابی کنند.
۶. در قبال دامنه و حدود مناسب حقوق فردی، اتخاذ موضع کرده و از آن دفاع کنند. برای نمونه، در شرایطی که حق آزادی مطبوعات با حق فرد در مصون ماندن از افترا و تهمت، و یا حق آزادی بیان با امنیت ملی در تضاد قرار می‌گیرند.
۷. موضوعات کلی‌ای (global issues) را که مربوط به حقوق فردی می‌باشند، شناسایی کرده و آنها را به تحلیل و ارزیابی بگذارند.

چهارچوب مرجع

چشم‌انداز مفهومی

۱. مفهومی کلی از حقوق فردی در یک جامعه لیبرال و مردم‌سالار. فکرت مدرن حقوق فردی این است که هر شخصی، از آنجا که متعلق به نوع بشر است، مستحق یک سلسله حقوق می‌باشد که «حق زندگی، آزادی، و جست‌وجوی خوشبختی» از جمله آنهاست. حکومت مبتنی بر قانون اساسی برای پاسداری از همین حقوق بوجود آمده است و حکومت نیز حق ندارد به نحوی غیرعادلانه و نامعقول به محدود کردن این حقوق همت گمارد. وجه تمایز یک حکومت آزاد و یک مردم‌سالاری مبتنی بر قانون اساسی در این نهفته است که چنین حکومتی می‌تواند هم فرمانروایی اکثریت را تضمین کند و هم پاسداری از حقوق فردی را. آنچه ذیلاً و به اختصار به آن اشاره خواهد شد، سه دسته کلی از حقوق فردی می‌باشد که به ترتیب حق زندگی، آزادی و جست‌وجوی خوشبختی است.
۲. زندگی. گذشته از برخی موارد استثنایی که به دقت هم تعریف شده‌اند، حق فرد در برخورداری از زندگی یا حق حیات، حقی است غصب‌ناشدنی. حکومت حق ندارد چنان توانایی داشته باشد که

بتواند زندگی اعضای ملت را در کنترل تام و تمام خویش دربیآورد و هر آنچه را که خواست با آن بکند. افراد خصوصی نیز، مگر در موارد خاص دفاع از خود، حق ندارند به زندگی دیگر افراد تعرض کرده و آن را به مخاطره بیندازند. تنها در شرایط بحرانی و برای نمونه در شرایطی که جنایتی صورت پذیرفته و یا فردی محکوم به اعدام شده باشد است که حکومت می‌تواند، قانوناً، به نیروی مرگبار متوسل شود. شهروندان را نیز می‌توان، قانوناً، مجبور کرد تا زندگی خود را، مثلاً در شرایط جنگی، به خطر انداخته و یا قربانی کنند، ولی هیچ شهروندی را نمی‌توان قانوناً مجبور کرد تا حیات خویش را عمداً به مخاطره انداخته یا قربانی کند.

۳. آزادی. در سنت مدنی آمریکا، حق برخورداری از آزادی، ویژگی مرکزی و بی‌چون‌وچرای شرایط انسانی محسوب می‌شود. درکی که در هسته مرکزی چنین مفهومی از آزادی نهفته است این است که تکالیف سیاسی والدین و نیاکان را نمی‌توان، مشروعاً، به اولاد و به نوادگان آنها در نظم سیاسی موجود تحمیل کرد.

الف. آزادی، تکلیف، و رضایت شهروندان. تکلیف افراد بالغ در قبول زندگی در چهارچوب نظامی مبتنی بر یک قانون اساسی یا در قبول اتوریت اشخاص خصوصی، مثلاً کارفرما یا اتوریت اشخاصی از این دست، بر اساس رضایت شخصی و نه بر مبنای زور یا میراث، پایه‌ریزی شده است. تکالیف و مسئولیت‌های فردی از این قبیل در قبال اتوریت، تنها تا زمانی اعتبار دارند که با رضایت آن فرد همراه باشند. در ایالات متحده آمریکا، افراد از این حق برخوردارند تا آزادانه از عضویت انجمنی خصوصی استعفا داده یا به عضویت انجمنی دیگر درآمده یا انجمنی جدید بنا گذارند. در این کشور، هر فردی حق دارد تا آزادانه مهاجرت کرده و به عضویت هر جامعه دیگری که حاضر به قبول وی باشد، درآید. رضایت و انتخاب در چهارچوب قانون اساسی. در ایالات متحده آمریکا، شهروندان از ابزار قانونی لازم در قالب اصل پنجم قانون اساسی این کشور برای مشورت، انتخاب و تصمیم‌گیری در جهت تغییر یا بازسازی چهارچوب حکومتی برخوردار می‌باشند. از این گذشته، سنت مدنی آمریکا، همچنان که در اعلامیه استقلال این کشور به چشم می‌خورد، به شهروندان آن این امکان را می‌دهد تا در صورتی که نظم سیاسی موجود و حکومت‌گران آن از پاسداری از حقوق فردی به نحوی آشکار و مداوم ناتوان بوده و یا به این حقوق تجاوز کرده باشند، این نظم و صاحب‌منصبان آن را تغییر دهند.

مسئولیت در قبال آزادی همراه با نظم. یک پیش‌فرض مورد قبول همگانی این است که آزادی بدون حدود و مرز به طریقی اجتناب‌ناپذیر به هرج‌ومرج کشیده و موجب بی‌نظمی عمومی شده و در پی آن استبداد به همراه می‌آورد، چیزی که از اساس از حیطه سنت مدنی بیرون می‌باشد. امنیت آزادی هر فردی در قالب جامعه مدنی از ابتدایی‌ترین مسئولیت‌های حکومت مبتنی بر قانون اساسی و مجموعه شهروندان (citizenry) است.

ب. آزادی فردی. منطبق با متمم چهارم قانون اساسی آمریکا، که یکی از اصلاحیه‌های منشور حقوق ایالات متحده باشد، «حق امنیت جان، مسکن، اوراق و اسناد و مصونیت دارایی‌های مردم در برابر تفتیش و توقیف غیرموجه تضمین می‌شود و هیچ‌گونه حکم بازداشت اشخاص یا توقیف اموال صادر نمی‌شود، مگر بر پایه یک دلیل محتمل یا سوگند یا اعلام رسمی و محل مورد تفتیش و اشخاص یا اموالی

که باید توقیف شود دقیقاً باید مشخص شود. «حق برخورداری از حریم خصوصی (privacy) در قلب این درک از آزادی فردی نهفته است. منطبق با این درک، عرصه‌ای خصوصی وجود دارد که صاحبان مناصب عمومی نمی‌توانند مشروعا به آن دست‌اندازی کنند. در درون همین عرصه و حریم خصوصی است که افراد حق دارند تا از برخی از حقوق فردی خویش از قبیل آزادی باور، اندیشه، و عمل، که در آزادی‌هایی همچون آزادی وجدان در موضوعات دینی، یا آزادی انجمن و بیان در آزادی‌های سیاسی، و یا در حق تنها بودن تبلور پیدا می‌کنند، به‌رمند گردند.

پ. آزادی سیاسی. بر طبق متمم نخست قانون اساسی آمریکا که آن نیز همچون متمم چهارم از اصلاحیه‌های منشور حقوق این کشور بشمار می‌رود، «کنگره در خصوص رسمیت بخشیدن به یک دین، یا منع پیروی آزادانه از آن یا محدود ساختن آزادی بیان یا مطبوعات یا حق مردم برای برپایی اجتماعات آرام و دادخواهی از حکومت برای جبران خسارت، هیچ قانونی را وضع نمی‌کند.» آنچه در این متمم تجسم یافته است این باور اصولی است که مردم یک جامعه آزاد حق دارند تا آزادانه در فرایند سیاسی آن جامعه مشارکت ورزند، مشارکتی که به نوبه خود مستلزم جریان آزاد اطلاعات و افکار، مباحثه باز، و برخورداری از حق تشکیل انجمن‌های آزاد می‌باشد. انتخابات در چنین جامعه‌ای بر پایه یک جدول زمانی از پیش تنظیم‌شده و مورد قبول همگانی، صورت می‌گیرند؛ نامزدهای سیاسی و هواداران آنها را نمی‌توان به شکلی خودسرانه مورد اذیت و آزار قرار داده یا بازداشت کرد؛ فساد انتخاباتی - از قبیل خرید رأی یا ارباب رأی‌دهندگان و یا تقلب انتخاباتی - در چنین نظامی استثناست و نه قانده.

ت. آزادی اقتصادی. متمم پنجم قانون اساسی آمریکا، یکی دیگر از اصلاحیه‌های منشور حقوق این کشور، بر این باور استوار شده است که حقوق اقتصادی افراد، در قالب سنت مدنی آمریکایی، با آزادی‌های سیاسی و فردی آنها درهم تنیده شده است. بر طبق این متمم، «هیچ شخصی به سبب ارتکاب جرم سنگین یا جرم نامعین مسئول شناخته نخواهد شد، مگر بر اساس کیفرخواست یا اعلام جرم هیات عالی منصفه، و مگر در موارد مربوط به نیروهای زمینی، دریایی یا نیروهای شبه‌نظامی مردمی که عملاً در حال خدمت در زمان جنگ یا خطر عمومی باشند. هیچ کس برای یک جرم دو بار به حبس یا اعدام محکوم نخواهد شد. هیچ کس در هیچ مورد کیفری به ادای شهادت علیه خود مجبور نخواهد شد و یا از زندگی آزاد و دارایی خویش بدون طی مراحل قانونی لازم، محروم نخواهد گشت. اموال خصوصی، بدون پرداخت غرامت عادلانه، مورد استفاده عمومی قرار نخواهد گرفت.» آنچه در قلب مفهوم آزادی اقتصادی نهفته است این باور است که افراد حق دارند تا بدور از دخالت نامعقول حکومت به خرید و فروش، استفاده، و یا انتقال اموال خویش مشغول باشند. اضافه بر این، آزادی اقتصادی شامل این حق نیز می‌گردد که افراد می‌توانند آزادانه هر جا که دلخواه آنها باشد، به جست‌وجوی کسب و کار و اشتغال بپردازند؛ یا به دلخواه خویش کار و کارفرما عوض کنند؛ یا در چهارچوب قانون، آزادانه، به تنهایی یا در شراکت با دیگران، در هر واحد اقتصادی از قبیل اصناف یا شرکت‌های تجاری که بخواهند، به تجارت و کسب و کار مشغول گردند.

۴. جست‌وجوی خوشبختی. «جست‌وجوی خوشبختی» از مفهوم آزادی در یک مردم‌سالاری مبتنی بر قانون اساسی منتج شده است. این انگاشت شامل این فکرت نیز می‌گردد که، اگرچه حکومت

نمی‌تواند خوشبختی شهروندان را تضمین کند، هر فردی حق دارد تا بنا به اراده و خواست فردی خویش در جهت خوشبختی خود آزادانه و تا جایی که به آزادی و حقوق دیگران لطمه‌ای وارد نکرده است، تلاش کند. حکومت می‌تواند با ایجاد و تضمین امنیت و نظم در جهت کمک به شهروندان برای پرورش توانایی‌ها و قابلیت‌های فردی و بارور کردن استعدادهای خویش و دستیابی به خوشبختی، مؤثر واقع شود. در فدرالیست شماره ده، جیمز مدیسون استدلال می‌کند که، «حراست از این توانایی‌ها و قابلیت‌های فردی است که موضوع اول حکومت را تشکیل می‌دهد.» «جست‌وجوی خوشبختی» بر این مفروض بنا شده است که تحقق قابلیت‌های فردی خواست قلبی و باطنی هر انسانی است و از همین روست که «جست‌وجوی خوشبختی» حق افراد در دنبال کردن چنین جست‌وجویی بدور از دخالت فاقد ضمانت قانونی حکومت را مقرر کرده است.

۵. محوریت قانون اساسی و حقوق فردی. امنیت حقوق فردی در پیوند با محوریت قانون اساسی (constitutionalism) قرار دارد، یعنی در ارتباط نزدیک با نظریه‌ای که بر پایه آن حکومت بواسطه سازمان‌ها و آیین‌هایی که در متن و نص قانون بنیادین یا سنن مورد احترام - یا قانون اساسی - یک نظم سیاسی معین، محدود شده است. قانون اساسی مخلوق حاکمیت ملت است. مردم، در قالب اعمال حاکمیت خویش و برای برقراری شرایط نظم اجتماعی توأم با حقوق محفوظ فردی، به حکومت اختیارات محدودی را اعطاء می‌کنند. همه افراد جامعه و از جمله رهبران آن، موظفند تا از قانون اساسی آن تبعیت کنند. در نتیجه، حکومت محدود و حکومت قانون ایزاری است برای پاسداری از حقوق فردی و مبتنی بر قانون اساسی افراد.

الف. لازم‌الاجرا بودن حقوق فردی. در رابطه با منشور حقوق و در نبود ابزار لازم برای لازم‌الاجرا داشتن اصول مندرج در آن، جیمز مدیسون سند فوق را «سَدی کاغذی» و ناکافی برای تضمین «حقوق بزرگ بشری» خوانده است.

ضرورتی برای حکومت. در دسترس بودن حقوق فردی و درست بهرمنند شدن از آنها را چگونه می‌شود تضمین کرد؟ یک حکومت کارآمد و مبتنی بر قانون اساسی، حکومتی که در چهارچوب محدودیت‌های قانونی و آیینی مندرج در قانون عالی کشور عمل می‌کند، ایزاری است ضروری برای تضمین حقوق افرادی که در زیر اتوریته این قانون و آن حکومت زندگی می‌کنند.

قوانین اساسی مدون. در ایالات متحده آمریکا و در سطح فدرال، نهادهایی که برای حراست از حقوق فردی افراد ایجاد شده‌اند، در قالب یک قانون اساسی وضع گردیده‌اند (به عنوان مثال، فدرالیسم، تفکیک و تقسیم قوا میان شاخه‌های مختلف حکومت، و اختیاراتی که برای حکومت وضع پیش‌بینی شده و اختیاراتی که برای آن منع گردیده‌اند).

ب. حراست قضایی از حقوق فردی. در نظام آمریکایی، یک نقش مرکزی در پاسداری از حقوق فردی از سوی دیوان عالی این کشور ایفا می‌شود.

اختیارات دیوان عالی در بازبینی قضایی (judicial review). یکی از وظایف ویژه دیوان عالی آمریکا، در قالب حکومت مبتنی بر قانون اساسی این کشور، در اختیارات این نهاد در بازبینی قضایی و در باطل کردن آن دسته از اعمالی که از سوی حکومت صورت گرفته و ناقض قانون اساسی بشمار

می‌روند، نهفته است. آلکساندر همیلتون^۱ در فدرالیست شماره ۷۸ در این رابطه می‌نویسد، «بدون این اختیار، تمامی آن اصولی که در حقوق و امتیازهای ویژه مندرج می‌باشند به هیچ می‌انجامند.» دیدگاه مدیسون در رابطه با نقش دیوان عالی ایالات متحده. جیمز مدیسون با پیش‌آگاهی در ۱۷۸۹ در این رابطه می‌گوید: «دادگاه‌های مستقل به طور خاصی خود را پاسداران این حقوق قلمداد خواهند کرد؛ آنها خاکریزی غیرقابل نفوذ در برابر هر گونه تلقی بی‌جا از قدرت در دو قوه مقننه و مجریه خواهند بود؛ آنها ذاتاً به سوی مقاومت در برابر هر گونه تجاوز به حقوقی که در نص صریح قانون اساسی در نظر گرفته شده‌اند، سوق پیدا خواهند کرد.»

دامنه و عملکرد بازبینی قضایی. دادگاه‌ها در ایالات متحده، چه در سطح ایالتی و چه فدرال، می‌توانند اختیارات خود را در رابطه با بازبینی قضایی و حراست از حقوقی که در بطن قانون اساسی برای افراد در نظر گرفته شده‌اند، اعمال نمایند. با این حال، این دیوان عالی ایالات متحده است که در رابطه با جدال‌هایی که بر سر تفسیر و اعمال قانون اساسی می‌توانند به وقوع بپیوندند، فصل‌الخطاب محسوب می‌شود. تصمیمی که دیوان عالی در رابطه با قانون اساسی اتخاذ می‌کند تنها می‌تواند از دو طریق تغییر کند: یا با تغییر رأی اکثریت اعضای این نهاد در پرونده بعدی، یا با اعمال حق مردم در فرایند اصلاح قانون اساسی (amending the Constitution).

چشم‌انداز تاریخی

۱. سیر تکاملی انگاشت حقوق فردی. اگرچه افراد در دنیای کهن از یک سلسله حقوق در قالب قانون برخوردار بودند، فکرت حقوق ذاتی فردی اندیشه‌ای است که از قرون شانزده، هفده و هجده میلادی به این سو و در بستر نظریه‌های معطوف به قانون طبیعی (natural law) و در چهارچوب مقاومت در برابر قدرت‌های «نامشروع» روحانیت (ecclesiastical power) و یا سکولار (این‌دنیایی)، شکل گرفته است. الف. دیدگاه هابزی در رابطه با حقوق فردی. نخستین نویسنده‌ای که فکرت حقوق فردی را از سنت قانون طبیعی استنتاج می‌کند، متفکر انگلیسی توماس هابز^۲ است.

هدف حکومت در حفظ از زندگی. هابز در اثر معروف به لویاتان خویش که در ۱۶۵۱ منتشر شد، چنین استدلال می‌کند که حکومت ریشه در پیمانی دوجانبه دارد که میان رعایا (subjects) از یک سو و فرمانروایی که حاکمیت خویش را بر آنها اعمال می‌دارد، منعقد می‌گردد و هدف از این معاهده نیز در امان نگاه داشتن رعایا از بلایایی است که از حالت هرج‌ومرج طبیعت (the anarchic state of nature) ناشی شده و آنها در پی رهایی از مخاطرات آن هستند.

تبادل آزادی با نظم و امنیت. بر طبق نظریه هابز، افراد، در قالب چنین پیمانی، آزادانه متعهد می‌گردند که آزادی طبیعی خویش را در ازای اتوریته مطلق (absolute authority) فرمانروا مبادله کنند، فرمانروایی که از این پس و با در دست داشتن چنین مشروعیتی می‌تواند قدرت ناشی از آن را در راستای برقراری نظم در چهارچوب یک جامعه مدنی بکار انداخته، حق مسلم و سلب‌ناشدنی افراد در برخورداری از

1. Alexander Hamilton (1755/1757-1804)

2. Thomas Hobbes of Malmesbury (1588-1679)

حیات را تضمین کند.

اتوریتیه از رضایت منتج می‌گردد. اگرچه هابز در دفاع از مطلق‌گرایی (absolutism) در حکومت استدلال می‌کرد، ولی وی نخستین فیلسوف مدرنی بود که سرچشمه اتوریتیه سیاسی را در رضایت مردم قرار داد. در نتیجه هابز نیای طعنه‌آمیز آن دسته از فلاسفه‌ای است که پس از وی، شالوده‌های نظری آزادی سیاسی، حقوق فردی، و حکومت آزاد را پی‌ریزی کردند. (برای کنکاو بیشتر در نظریه هابز، به «ماهیت دولت» رجوع کنید.)

ب. رساله دوم جان لاک در باب حکومت. انگلیسی‌دیگری، جان لاک^۱، با بهره‌گیری از نظریه هابز و مفروضات آن، به بسط و توسعه عقاید خود در باب حقوق فردی زندگی، آزادی و مالکیت همت گماشت.

حقوق ریشه در «قانون طبیعت» دارد و تکلیف ریشه در رضایت. در رساله دوم خویش مورخ ۱۶۹۰ بود که لاک مدعی شد که هر فرد انسانی از بدو حیات با حقوقی بدنیا می‌آید که بخشی از قانون طبیعت محسوب می‌گردند. همسان هابز، لاک استدلال می‌کند که تکالیف ما نسبت به حکومت در یک جامعه مدنی، تکالیفی که دامنه آزادی طبیعی هر فردی را محدود می‌کند، از رضایت ما نشأت می‌گیرد.

برخی حقوق مقدم بر رضایت در قبال اتوریتیه‌اند. اضافه بر این، لاک ادعا می‌کند که حق مالکیت از رضایت ما در به عضویت درآمدن یک جامعه مدنی و نظم سیاسی آن منتج نشده، و مقدم بر این رضایت است. در نتیجه، یکی از وظایف اولیه هر حکومتی که بر پایه رضایت حکومت‌شوندگان شکل گرفته باشد این است که از حق طبیعی فرد در برخورداری از مالکیت، همراه با حقوق مربوطه زندگی و آزادی که، در قالب یک جامعه مدنی، بدین معنی است که فرد مذکور از ناامنی و از سرکوب ناشی از حکومت استبدادی مصون است، محافظت کند.

پ. روشنگری اروپایی. افکار سیاسی جان لاک در میان فلاسفه روشنگرایی اروپایی قرن هجدهم به بار می‌نشیند. نظریه‌پردازان سیاسی‌ای همچون ولتر^۲ و مونتسکیو^۳ فرانسوی، با پی‌ریزی اندیشه‌های خویش بر مبنای افکار لاک و دیگر نظریه‌پردازان سیاسی در باب حقوق طبیعی فردی، به بسط و گسترش این عقاید در اروپای غربی و آمریکای شمالی همت گماشته، تأثیر بسزایی در رویدادها و در رهبران سیاسی این قرن می‌گذارند. اندیشه سیاسی روشنگری بدون تردید اندیشه‌ای یکدست نبود. برخی جریان‌های عصر روشنگری از دیگر جریان‌ها قابلیت بیشتری نسبت به ترویج و توسعه حکومت مبتنی بر آزادی و حقوق فردی از خود نشان دادند. ولی، روی هم رفته، اندیشمندان این عصر بر این باور بودند که دولت «مالک» فرد نیست؛ برعکس، هر شخصی مدعیات و مطالبات اخلاقی‌ای دارد که از پیش تعیین شده و جاودانی و تغییرناپذیر می‌باشند، مطالباتی که اتوریتیه‌های سیاسی نمی‌توانند مشروعاً آنها را نفی کنند.

ت. اصول مونتسکیویی جمهوریت. مونتسکیو اندیشمندی فرانسوی بود که برای آمریکایی‌ها یکی

1. John Locke (1632-1704)

2. François-Marie Arouet [Voltaire] (1694-1778)

3. Charles-Louis de Secondat, Baron de La Brède et de Montesquieu (1689-1755)

از نظریه پردازان پیشروی روشنگری در باب حکومت مبتنی بر آزادی و حقوق فردی بشمار می‌رفت.
 ۱. اصول روح‌القوانین (۱۷۴۸). در اثر معروف خود تحت عنوان روح‌القوانین^۱، منتشر شده در سال ۱۷۴۸ میلادی، منتسکیو اصول جمهوریت، فدرالیسم، تفکیک قوا، و تجارت‌پیشگی (commercialism) را پایه‌ریزی کرده و مطرح می‌کند، اصولی که می‌رفت تا عمیقاً بر دوران شکل‌گیری ایالات متحده آمریکا تأثیر گذارد.

۲. تأثیر منتسکیو بر پدران بنیان‌گذار آمریکا. منتسکیو بیش از هر متفکر سیاسی دیگری از سوی نمایندگان که در مجمع فدرال^۲ از ۲۵ ماه می تا ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ در فیلادلفیا گرد هم آمده بودند تا مشکلات ناشی از حکومت ایالات متحده تازه‌بنیاد آمریکا را بررسی کنند، مورد رجوع قرار می‌گیرد. برای اثبات نظریه‌های خود، فدرالیست‌ها و ضدفدرالیست‌ها، هر دو دسته حاضر در این مجمع به عقاید منتسکیو رجوع می‌کنند. جیمز مدیسون در فدرالیست شماره ۴۷ از منتسکیوی فرانسوی تحت عنوان «پیش‌گویی که همواره مورد مشاوره و استناد قرار می‌گیرد»، نام می‌برد. مدیسون، با بهره‌گیری از عقاید منتسکیویی تفکیک قوا و تقسیم آن میان شاخه‌های مختلف حکومت، الگوی خود مبنی بر یک حکومت مبتنی بر قانون اساسی و طراحی شده برای تضمین حقوق افراد در برابر سوءاستفاده قدرت را، تدوین و ارائه می‌کند.

ث. حقوق فردی و انقلاب‌های قرن هجدهم. اندیشه‌های جاری در عصر روشنگری در اروپا درباره حقوق طبیعی فردی و حکومت آزاد، دو انقلاب بزرگ سیاسی قرن هجدهم، یعنی انقلاب‌های آمریکا و فرانسه را، که هر دو نقشی محوری در رویدادهای تاریخ آزادی انسان ایفا کردند، تحت تأثیر خویش قرار می‌دهند. این دو انقلاب منشاء افکار سیاسی، اسناد و نهادهایی شدند که می‌رفتند تا در سرتاسر جهان بر مردمان و رویدادها برای بیش از دو‌ست سال، موثر واقع افتند. به عنوان مثال، توماس جفرسون فکرت‌های عصر روشنگری را به شیوه‌ای ساده و قانع‌کننده در بیانیه استقلال آمریکا به رشته تدوین درمی‌آورد، سندی تاریخی که می‌رفت تا به نمادی جهانی برای آزادی و حقوق افراد تبدیل شود.

۲. اسناد بنیادین در تاریخ تکامل حقوق فردی. اندیشه‌های انقلابی عصر روشنگری در باب حقوق فردی برای نخستین بار در ایالات متحده آمریکا شکلی نهادین به خود می‌گیرند. اینکه چگونه شیوه عملکرد آمریکایی به واژگون شدن پیشینه متعارف اروپایی‌اش می‌انجامد را می‌توان در بیانی از جیمز مدیسون در ۱۷۹۲ یافت. مدیسون در این زمینه می‌گوید: «در اروپا منشورهای آزادی را قدرت اعطاء کرده است. آمریکا سرمشقی شد و فرانسه دنباله آن را گرفت که از این پس، منشورهای قدرت امتیازهایی هستند که از سوی آزادی اعطاء می‌شوند.» و در ادامه اضافه می‌کند که چنین رویه‌ای، «انقلابی است در شیوه عملکرد دنیا.» با این حال، آمریکایی‌ها، در تدوین و تکامل عقاید خویش در باب حقوق فردی، تنها از روشنگری الهام نگرفتند. آنها در این زمینه توجه خاصی نیز به سنت بلندمدت حقوقی انگلستان معطوف داشتند. بنابراین، سرچشمه‌های اندیشه‌های آمریکایی در رابطه با حقوق فردی را می‌بایست در اسناد کلیدی میراث انگلیسی - آمریکایی نیز جست - از پیشینه‌های انگلیسی گرفته تا سابقه عصر

۱. روح‌القوانین (*The Spirit of the Laws* به انگلیسی و *De l'esprit des lois* به فرانسوی)

استعماری، تا استقرار انقلابی ملتی نوپا، ایالات متحده آمریکا، و حکومت جمهوری نوین آن. الف. پیشینه‌های انگلیسی. حقوق فردی در آمریکاریشه در تاریخ مشروطیت (constitutional history) انگلستان دارد. پیشینه انگلیسی فوق‌الذکر در سه منشور بزرگ آزادی تجسم یافته است: منشور بزرگ (Magna Carta)، ۱۲۱۵؛ دادخواست حقوق (Petition of Rights)، ۱۶۲۸؛ و منشور حقوق (Bill of Rights)، ۱۶۸۹. در هر یک از این اسناد، پادشاه می‌رفت تا به نفع رعایای خویش و حقوق آنان، اعمال برخی محدودیت‌ها بر قدرت تاج و تخت خود را به رسمیت بشناسد. بنابراین، هر سه سند، در پاسخ به فشار فزاینده و مقاومت‌ناپذیری که از سوی رعایای شاه اعمال می‌شد، از اتوریته شخص پادشاه نشأت می‌گیرند. نتیجه نهایی این فرایند در ۱۶۸۹ و فرجام آن در «انقلاب شکوهمند» این است که پادشاه از این پس تابع مجلس می‌گردد. پیشینه‌های انگلیسی حقوق فردی آمریکایی و انشعاب آمریکا از این پیشینه را می‌توان در سه سند زیر یافت:

منشور بزرگ. منشور بزرگ یا Great Charter که از سوی اشرافیت ملوک‌الطوایفی انگلستان در ۱۲۱۵ در رانیمید^۱ به King John تحمیل می‌شود، نخستین سند مدون قانون است که حوزه اختیارات پادشاه را محدود می‌سازد و مختصراً حقوقی معین برای برخی افراد در قلمرو پادشاهی در نظر می‌گیرد. کاربردهای دیگر اصول مندرج در منشور بزرگ. اگرچه هدف اصلی از تدوین منشور بزرگ، حفاظت از امتیازهای اشرافیت ملوک‌الطوایفی و بارون‌های انگلیسی در برابر سوءاستفاده‌ها و دست‌اندازی‌های سلطنت بود، مهم‌ترین مواد آن در بیانی کلی تدوین شده بودند، بیانی که می‌شد کاربرد فراگیر حقوق افراد را از اصول آن استنتاج کرده و بسط داد. به عنوان نمونه، حق برخورداری از محکمه‌ای متشکل از همتایان متهم، امنیت مالکیت خصوصی، و طی مراحل قانونی (due process of law) در تعامل با حکومت، جملگی حقوقی هستند که در بطن و در نص این سند نهفته‌اند.

منشور بزرگ یا آغاز محدودسازی حکومت. بنابراین، منشور بزرگ آغاز متواضعی است در جهت محدود ساختن حکومت و در راستای حکومت قانون به عنوان ابزارهایی برای پاسداری از حقوق معین افراد. به گفته وینستون چرچیل (۱۸۷۴-۱۹۶۵)، «کار عظیمی را که منشور بزرگ به انجام می‌رساند، همانا تأکید دوباره بر یک قانون عالی و بیان آن در قالب یک منشور عمومی است، و همین به تنهایی کافی است تا احترامی را که مردم برای این سند قائل‌اند، توجیح کند.»

دادخواست حقوق. پس از منشور بزرگ، دادخواست حقوق در سال ۱۶۲۸ میلادی، دومین منشور مهم آزادی در انگلستان بشمار می‌رود، اساسنامه‌ای که برتر بودن قانون بر تاج و تخت را تأیید می‌کند، قانونی عالی که حتی شخص پادشاه نیز موظف به تبعیت از آن می‌گردد. این سند همچنین اظهار می‌دارد که اخذ مالیات از مردم صرفاً با رضایت نمایندگان آنها در حکومت میسر می‌باشد. از این گذشته، سند فوق موازینی در راستای محافظت افراد در برابر حبس خودسرانه‌شان مقرر می‌دارد.

منشور حقوق. منشور انگلیسی حقوق، مصوب مجلس این کشور در ۱۶۸۹ میلادی، به بیان حقوق بنیادین انگلیسی‌ها در برابر سلطنت می‌پردازد.

منشور به عنوان خلاصه‌ای از حقوق تکامل‌یافته. به طور کلی می‌شود گفت که منشور حقوق

اساسنامه‌ای بود که پنج قرن تکامل حقوق افراد را در خود خلاصه می‌کرد. بنابراین، قدرت پادشاه بواسطه قانون محدود می‌شد، ولی قدرت مجلس کماکان نامحدود باقی می‌ماند.

نمونه‌هایی از حقوق مندرج در این منشور. در این میان می‌توان به حق آزادی عریضه و انجمن، حق آزادی بیان برای اعضای مجلس، منع ضمانت و جریمه‌های مفرط و نیز به ممنوعیت تنبیه‌های بدنی ظالمانه و غیرعادی، اشاره کرد.

منشور به عنوان آنتی‌تز نظریه آمریکایی قانون اساسی. شکست منشور در محدود ساختن اختیارات مجلس، آنتی‌تز مفهوم آمریکایی حقوق مبتنی بر قانون اساسی، به عنوان محدودیت‌هایی که بر تمام شاخه‌های حکومت و همه مناصب عمومی اعمال می‌شود، محسوب می‌گردد.

منشور به عنوان نماد آزادی‌های فردی. با این وجود، منشور حقوق انگلستان را می‌توان نمادی قابل توجه از آزادی‌های فردی بشمار آورد، نمادی که پس از آن توسط آمریکایی‌ها، به عنوان مدعیان حقوق برابر با انگلیسی‌ها، و سپس در طی انقلاب، بر علیه حکومت انگلستان از سوی آنان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ب. پیشینه استعماری انگلیسی - آمریکایی. تجربه سیاسی مستعمرات آمریکایی انگلستان حتی از پیشینه انگلیسی‌اش در به جا گذاردن عقبه‌ای برای توسعه حقوق فردی در ایالات متحده آمریکا، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

مهاجرت فکرت‌های حقوقی به آمریکا. هنگامی که مردم از انگلستان به آمریکا مهاجرت کردند، حقوق قانونی خود را نیز به همراه خویش به این سرزمین بردند، حقوقی که پس از آن در قالب منشورهای محلی در مستعمرات به دست تدوین سپرده شد.

منشور ۱۶۰۶ ویرجینیا. منشور ویرجینیا یکی از این منشورهای محلی بود که حقوق معینی را بر اساس الگوی وارداتی انگلیسی که با مهاجرین به این سرزمین نقل مکان داده شده بود، برای ساکنین این مستعمره مقرر می‌ساخت. این منشور، به عنوان مثال، «تمام آزادی‌ها، امتیازها، و مصونیت‌ها... را، برای همه امیال و مقاصد، همچنان که در انگلستان مقرر بود»، برای ساکنین ویرجینیا وضع می‌کند.

تضمین حقوق فردی در بسیاری از منشورهای محلی در مستعمرات. منشور ویرجینیا نخستین سند از این دست بود که در یک سلسله طولانی در مستعمرات آمریکایی انگلستان یکی پس از دیگری تدوین شده و هر یک پیشینه‌ای شد برای حقوق فردی، حقوقی که می‌رفت تا نهایتاً در چهارچوب قانون اساسی ایالات متحده آمریکا به رشته تحریر درآید. این پیشینه‌ها در تنواره آزادی‌های ماساچوست، در منشور رُداپلند، و در چهارچوب حکومت پنسیلوانیا، تجسم می‌یابند.

تنواره آزادی‌های ماساچوست (۱۶۴۱). مصوبه مجلس مقننه مستعمره ماساچوست، نخستین سند آمریکایی است که به دقت به مسئله حقوق فردی می‌پردازد. تنواره آزادی‌های ماساچوست پس از آن الگویی می‌شود برای مصوباتی مشابه که از سوی مجالس قانون‌گذار دیگر مستعمرات تدوین و به

-
1. Massachusetts Body of Liberties
 2. Charter of Rhode Island
 3. Pennsylvania Frame of Government

تصویب می‌رسند که در این میان می‌توان، به عنوان مثال، به منشور ۱۶۸۳ آزادی‌های نیویورک^۱ و به منشور ۱۷۰۱ امتیازهای پنسیلوانیا^۲ اشاره کرد.

منشور ژدآیلند (۱۶۶۳). به استثنای قابل ملاحظه حق آزادی مذهبی، بیشتر حقوقی که بعداً در منشور فدرال حقوق درج می‌گردند را می‌توان در سند ماساچوست یافت (این مستعمره تا ۱۸۳۳ از یک کلیسای واحد و مستقر برخوردار بود). ولی آنچه بیش از بقیه حائز اهمیت بود این است که از این پس این نمایندگان مردم بودند که حقوق قانونی افراد را تصویب کرده و حکومت را از این طریق و به شکلی جامع محدود می‌ساختند و این رویداد به نوبه خود دگرگونی ژرفی است که از آن تحت عنوان مفهوم آمریکایی در بالا نام بردیم (در مغایرت با مفهوم و انگاشت انگلیسی که در سنت و میراث آن، این نهاد قدرت است که به اعطای امتیازها و حقوق قانونی افراد می‌پردازد، در حالی که در مفهوم و روش آمریکایی، که ریشه در تجربه مستعمرات دارد، این نهاد نمایندگان مردم است که حقوق قانونی آنها را تصویب و مقرر کرده و از این طریق نهاد قدرت را محدود می‌سازد).

چهارچوب حکومت پنسیلوانیا (۱۶۸۲). این چهارچوب همانا قانون اساسی مستعمره پنسیلوانیاست که توسط ویلیام پن^۳ در ۱۶۸۲ تدوین می‌گردد. در پیشگفتاری که بر متن قانون اساسی می‌نویسد، پن یک اصل آمریکایی ابتدایی حکومت آزاد و حقوق فردی را اظهار می‌دارد: «هر حکومتی که تحت فرمانروایی قانون باشد، قانونی که مردم از عناصر تشکیل دهنده آن محسوب شوند، حکومتی است آزاد، حال شکل و چهارچوب آن هر چه باشد.» به نوشته ویلیام پن، مقصود از چهارچوب حکومت، تضمین حقوق مردم در برابر سوءاستفاده‌های بالقوه حکومت کنندگان از قدرت و بوجود آوردن تعادلی میان اتوریته و آزادی است. و البته همین عقاید بودند که می‌رفتند تا بنیادهای ایالات متحده آمریکا را پی‌ریزی کنند.

پ. اسناد مربوط به دوران بنیادگذاری آمریکا. تا پیش از انقلابی که علیه انگلیسی‌ها به راه انداختند، آمریکایی‌ها بر سر حقوق فردی‌ای که می‌بایست بواسطه قانون پاسداری شوند، به توافق و اجماع رسیده بودند. از قانون اساسی مستعمره ویرجینیا و منشور حقوق آن در سال ۱۷۷۶ گرفته تا تنواریه‌های حقوق و آزادی‌های مستعمرات ماساچوست و نیوهمپشایر، به ترتیب در سال‌های ۱۷۸۰ و ۱۷۸۳، حقوقی که در بالا از آنها یاد شد، پیش از آنکه نهایتاً در قانون اساسی فدرال ایالات متحده آمریکا تدوین شوند، در منشورهای مستعمرات انگلیسی این سرزمین به رشته تحریر درآمده و مقرر می‌گردند. این اسنادی ایالتی بدین ترتیب بنیادهایی شدند که بر پایه آنها، منشورهای فدرال تضمین و حراست از حقوق شکل گرفتند. اعلامیه ۱۷۷۶ حقوق ویرجینیا. اعلامیه ویرجینیا نمونه اولیه مفهوم مدرن آمریکایی حقوق مبتنی بر قانون محسوب می‌گردد - نخستین تضمین قانونی حقوق فردی که در یک نهاد ایالتی متشکل از نمایندگان مردم درج شده و به تصویب می‌رسد.

حقوق حدومرز مصوبات قانونی را تعیین می‌کنند. حقوق قیدشده در اعلامیه مذکور، به عنوان قانون

1. New York Charter of Liberties (1683)

2. Pennsylvania Charter of Privileges (1701)

3. William Penn (1644-1718)

عالی ایالت، مقدم بر هر گونه لایحه‌ای است که می‌تواند از سوی قوه مقننه محلی به تصویب برسد. بدین ترتیب، این حقوق هستند که حدود و مرز قوانین وضع شده از سوی حکومت را مشخص می‌کنند.

همانندی اعلامیه ویرجینیا با اعلامیه استقلال. اعلامیه ویرجینیا در متن خود توضیحی درج داده بود که چندین هفته پس از اعلان آن، در قالب اعلامیه استقلال پژواک می‌کند: «همه افراد بشر ذاتاً آزاد و مستقل بوده و از یک رشته حقوق مادرزاد برخوردارند... لذت بردن از زندگی و آزادی، همراه با امکانات دستیابی به مالکیت، و جست‌وجو و رسیدن به خوشبختی و به امنیت.»

فرمان ۱۷۸۷ شمال‌غربی. فرمان معروف به شمال‌غربی، حکمی است که از سوی کنگره ایالات متحده آمریکا، نهادی برخاسته از میثاق‌نامه سیزده ماده‌ای معروف به Articles of Confederation، برای تعیین موازین و اصول اداره حکومتی سرزمین‌هایی که در غرب و در شمال رودخانه اوهایو^۱ واقع شده بودند، در ۱۷۸۷ صادر می‌گردد. این سند اضافه بر موازین فوق، نخستین لایحه قانونی معطوف به حقوق فردی محسوب می‌شود که در سطح فدرال تدوین و به تصویب می‌رسد. مصوبه معروف به فرمان شمال‌غربی، با تضمین حقوق فردی، از آنها تحت عنوان «میثاقی که میان ایالات مبتکر و مردم بسته شده است»، یاد می‌کند. این حقوق که از روی حقوق مندرج در منشور ایالات آمریکایی الگوبرداری شده بود، نشان از اصولی می‌دهد که می‌رفت تا در منشور حقوق فدرال تجسم یابد.

قانون اساسی ۱۷۸۷ ایالات متحده. کنوانسیون فیلادلفیا قانون اساسی‌ای را طراحی کرد که بواسطه ایزاری معطوف به محدودسازی حکومت و شاخه‌های مختلف آن، همچون تفکیک قوا میان آنها و تقسیم قدرت در سطوح فدرال و ایالتی در قالب نظام سیاسی، تضمین‌کننده حقوق فردی بشمار می‌رفت. این سند همچنین و علاوه بر تضمین فوق، یک رشته حقوق معین و صریح را نیز در خود گنجانده بود. Habeas corpus^۲، قوانین عطف به ماسبق‌شونده^۳، و لوایح محرومیت از حقوق مدنی^۴. امتیاز حکم habeas corpus و ممنوعیت قوانین عطف به ماسبق‌شونده و نیز منع محرومیت از حقوق مدنی، از جمله موادی است که در بند ۹ از اصل ۱ این قانون مندرج شده‌اند.

محاکمه از طریق هیأت منصفه. بند ۲ از اصل ۳ متضمن محاکمه متهم بواسطه هیأت منصفه در دادگاه‌های جنایی است.

آزمون دینی برای تصاحب مناصب عمومی. اصل ۶ قانون اساسی ۱۷۸۷ هر گونه آزمون دینی برای تصاحب مناصب قدرت در سطح فدرال را منع می‌کند.

1. Ohio River

۲. مهم‌ترین صورت از صور قانونی نظام و سنت حقوقی آنگلو ساکسون را می‌توان در تصویب ابلاغیه معروف به Habeas Corpus Act به سال ۱۶۷۹ جستجو کرد. این حکم به تحکیم جایگاه قانونی امتیازهای مندرج در سند تاریخی و کهن habeas corpus انجامید. از دیدگاه لغوی، اصطلاح habeas corpus به معنی You (shall) have the body بوده، منظور از آن این است که هر فردی حق دارد تا از تمامیت بدنی خود بهره جسته، خودسرانه و خارج از چهارچوب‌های قانونی متعارف و مقرر مورد اقدامات ایدایی قرار نگیرد و از مصونیت جسمی برخوردار بماند. این مجموعه که به لحاظ تاریخی ریشه در منشور بزرگ مصوب ۱۲۱۵ دارد، تحت زمامداری پادشاه چارلز دوم به تصویب رسید (نگاه کنید به «سنت آنگلو ساکسون»، در «جستاری تاریخی در اندیشه آزادی»، تارنمای دموکراسی، ترجمه رامین پرهام).

3. Ex post facto laws

4. Bills of attainder

تعریف محدود از خیانت. بند ۳ از اصل ۳ این قانون، هر گونه تعقیب و آزار افراد با انگیزه سیاسی را منع کرده، تعریفی بسیار دقیق و باریک از مقوله خیانت (treason) به دست داده و الزامات سفت و سختی را برای گردآوری مدرک جرم در این رابطه وضع می‌کند.

منشور فدرال حقوق ۱۷۹۱. سرچشمه بلافاصله منشور فدرال حقوق را باید در بحث‌هایی جست که پس از ارائه لایحه قانون اساسی در باب این طرح در مجمع فیلادلفیا درمی‌گیرد. با این حال، منشور حقوق ایالات متحده آمریکا ریشه‌هایی بس ژرف‌تر در خاک این کشور دارند.

وعده فدرالیست‌ها برای یک منشور حقوق. در گیرودار مباحث مربوط به تصویب لوایح پیشنهادی کنوانسیون‌های ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ بود که مخالفان طرح قانون اساسی ایالات متحده از موافقان آن، یعنی از فدرالیست‌ها، این تعهد را گرفتند که متممی مبنی بر منشور حقوق به آن اضافه کنند. نخستین کنگره فدرال در ۱۷۸۹، دوازده متمم در این راستا پیشنهاد می‌کند که از این میان ده متمم از سوی ایالات پذیرفته شده و در ۱۷۹۱ به تصویب رسیده و بدین ترتیب به قانون اساسی فدرال اضافه می‌گردد. همین متمم‌هاست که مجموعاً تحت عنوان منشور حقوق (Bill of Rights) شناخته شده‌اند.

پیشینه‌ها در قوانین اساسی ایالتی. منشور فوق‌بازتاب‌دهنده حقوقی است که در قوانین اساسی چندین ایالت به تصویب رسیده بودند: اعلامیه ۱۷۷۶ حقوق ویرجینیا، اعلامیه مشابهی که در ایالت مریلند در همان سال به تصویب رسیده بود، منشور حقوق نیویورک در سال ۱۷۷۷، و منشور ماساچوست در ۱۷۸۰. محدودیت‌هایی که این منشور برای حکومت فدرال وضع می‌کند. حقوقی که در منشور فدرال تضمین شده و از سوی دادگاه‌های فدرال لازم‌الاجرا مقرر می‌گردند، در ابتدا با این هدف تدوین و تصویب شده بودند که قدرت همه شاخه‌های حکومت و صاحب‌منصبان آنها را محدود سازند. (برای پی بردن به چگونگی بسط تضمین‌های قانونی مندرج در این منشور به مجموعه ایالت‌ها در سطح ملی، رجوع کنید به بخش الف از فصل ۳ در ادامه این مطلب.)

دسته‌بندی حقوق در منشور حقوق. ده متممی که مجموعاً منشور حقوق فدرال را تشکیل می‌دهند، می‌توان به سه بخش کلی تقسیم کرد.

چهار متمم اول. متمم‌های ۱ تا ۴ محافظ برخی آزادی‌های افراد در برابر تجاوزهای احتمالی حکومت فدرال است: آزادی بیان، مطبوعات، انجمن، دادخواست، و مذهب؛ حق حمل سلاح؛ محافظت از منازل شخصی در برابر استقرار مستبدانه و خودسرانه قشون در آنها؛ و محافظت از حریم خصوصی و از امنیت جانی و مالی افراد و از اموال آنها.

متمم‌های ۵ تا ۸. این متمم‌ها معطوف به پاسداری از حقوق افرادی است که یا متهم به ارتکاب جرمی شده و یا به نحوی درگیر حل و فصل مجادله‌ای در چهارچوب قانون می‌باشند: حق برخورداری از طی مراحل قانونی دادرسی؛ محاکمه در دادگاه‌های جنایی و مدنی توسط هیأت‌های منصفه؛ تقابل شاهدان ضدونقیض؛ همیاری مشاور حقوقی؛ ممانعت از محاکمه دوباره متهم پس از رفع اتهام از سوی دادگاه (double jeopardy)، منع خودمتهم‌سازی (self-incrimination)، ممنوع ساختن ضمانت و جریمه‌های مفرط، و تنبیه‌های بی‌رحمانه و غیرعادی.

متمم‌های ۹ و ۱۰. این دو متمم تضمین‌کننده ابقاء آن دسته از حقوق فردی است که در متن قانون

اساسی گنجانده نشده و یا آن بخش از اختیارات مردمی است که به حکومت فدرال سپرده نشده‌اند. ۳. سیر تکاملی حقوق ویژه. حقوق فردی مندرج در قانون اساسی مصوب ۱۷۸۷ و منشور حقوق ۱۷۹۱، نتیجه یک فرایند تکاملی پنج‌قرنی می‌باشند. سیر تکاملی حقوق مبتنی بر قانون اساسی در آمریکا، از دوران بنیان‌گذاری ایالات متحده تا به امروز ادامه داشته است. آنچه در زیر می‌آید، توضیحی است در باب سه نمونه از این حقوق - طی مراحل قانونی، مصونیت بدنی و جانی افراد در قالب حق habeas corpus، و حق آزادی بیان - به عنوان مثال‌هایی از سیر تکاملی مجموعه حقوقی که آمریکاییان امروزه از آنها بهره‌مند هستند.

الف. طی مراحل قانونی. بر طبق متمم‌های ۵ و ۱۵ قانون اساسی، زندگی، آزادی و اموال کسی را نمی‌توان بدون طی مراحل قانونی دادرسی از وی سلب کرد - این مراحل قانونی شامل استماع عادلانه و منطبق با تمامی موازین حقوقی‌ای که از فرد در برابر دولت و محکومیت‌های صادره از آن محافظت می‌کند، می‌گردد.

پیشینه‌های انگلیسی طی مراحل قانونی. مفهوم حقوقی طی مراحل قانونی ریشه در وعده King John در تبعیت از «قانون سرزمین» دارد، وعده‌ای که وی، همچنان که پیش از این یادآور شدیم، در چهارچوب منشور بزرگ در ۱۲۱۵ بر عهده می‌گیرد. با این حال، «طی مراحل قانونی» مفهومی است که در مصوبه مجلس بتاريخ ۱۳۵۴ گنجانده می‌شود، لایحه‌ای که با تصدیق مفاد منشور بزرگ، مقرر می‌سازد که: «هیچ کسی را نمی‌توان بدون پاسخگویی در چهارچوب مراحل قانونی دادرسی، از ملک و مستغلات خویش بیرون رانده، یا بازداشت و زندانی کرده، یا از ارث محروم داشته، و یا به مرگ محکوم کرد.» طی مراحل قانونی دادرسی، به همراه نهادینه شدن تبعیت پادشاه از «قانون سرزمین»، تا پیش از پایان قرن هفدهم میلادی در دادگاه‌های مدنی و جنایی به طور جدی به مرحله اجرا گذاشته می‌شود.

پیشینه‌های استعماری انگلیسی - آمریکایی برای حق برخورداری از طی مراحل قانونی. همین سنت انگلیسی در احترام به مراحل قانونی دادرسی در مستعمرات این کشور در آمریکا و در منشورها و در اساسنامه‌های آنها نیز به شکل جدی دنبال می‌شود. به عنوان نمونه، تنواره آزادی‌های ماساچوست، مصوب ۱۶۴۱، مقرر می‌سازد که هیچ کسی را نمی‌توان از زندگی، آزادی، و از مال و ملک خویش محروم ساخت، «مگر به حکم صریح قانون کشور، وضع شده از سوی دادگاه و منتشر شده به نحوی رضایت‌بخش». با این حال، نخستین سند آمریکایی دوران استعمار که به وضوح از اصطلاح «طی مراحل قانونی دادرسی» استفاده می‌کند، اساسنامه‌ای بتاريخ ۱۶۸۲ در مستعمره ماساچوست.

طی مراحل قانونی دادرسی در اسناد بنیان‌گذار ایالات متحده آمریکا. اصطلاح مشخص «طی مراحل قانونی دادرسی» در اسناد بنیادگذاری که پیش از انتشار منشور فدرال حقوق وجود داشتند، به چشم نمی‌خورد. همه قوانین اساسی ایالتی با این حال، برای تأکید بر طی مراحل قانونی دادرسی از اصطلاح «قانون سرزمین» (law of the land) استفاده می‌کنند. در اصل دوم میثاق خود، فرمان معروف به شمال‌غربی از همین اصطلاح «قانون سرزمین» در جمله فوق استفاده برده است: «هیچ کسی را نمی‌توان بدون محاکمه توسط هم‌تایان وی و یا بدون استناد به قانون سرزمین، از آزادی و یا از مال و ملک خویش محروم ساخت.»

توسعه طی مراحل قانونی دادرسی در تاریخ قانون اساسی آمریکا. در قرن بیستم، دیوان عالی ایالات متحده از مواد معطوف به طی مراحل قانونی، مندرج در متمم‌های پنجم و چهاردهم قانون اساسی، در جهت بسط و لازم‌الاجرا ساختن طیف وسیعی از حقوق فردی، استفاده کرده است. توسعه مفهوم «طی مراحل حقیقی قانون دادرسی» و نیز بسط و گسترش مفاد مندرج در منشور فدرال به سرتاسر ایالات متحده، در رسیدن به این مقصود مفید واقع شده‌اند.

طی مراحل حقیقی قانونی (substantive due process). دیوان عالی آمریکا برای جلوگیری از استیلا غیرعادلانه حکومت و ممنوعیت‌هایی که می‌تواند بر رفتارهای فردی اعمال کند، به توسعه مفهوم «طی مراحل حقیقی قانون دادرسی» متوسل شده است. «طی مراحل آیینی قانون» (procedural due process)، در شکل سنتی خود، بیشتر معطوف به روند ظاهری قوانین دادرسی است تا به محتوای حقیقی آنها. در حالی که منظور از «طی مراحل حقیقی قانون»، رفتارهای حقوقی مشخصی هستند که حکومت نمی‌تواند، مگر در چهارچوب و شرایط خاصی، به تنظیم و دستکاری در آنها اقدام ورزد. به عنوان مثال، حکومت و دستگاه‌های دولتی باید ثابت کنند که رسیدن به اهداف مشروعی که در جهت خیر عمومی وضع گشته‌اند، از راه‌های کمتر مداخله‌جویانه (less intrusive means) دیگری ممکن نیست. بر همین اساس بوده است که دیوان عالی آمریکا تا به امروز و با توسل به همین مقوله طی مراحل حقیقی قانون دادرسی، به ابطال صدها اساسنامه در زمینه‌های مختلف، از امور مربوط به کارگزینی و اشتغال گرفته تا رفتار جنسی و دیگر موارد، رأی داده است.

گسترش منشور حقوق به سرتاسر آمریکا. متمم پنجم قانون اساسی آمریکا می‌گوید: «هیچ شخصی به سبب ارتکاب جرم سنگین یا جرم نامعین مسئول شناخته نخواهد شد، مگر بر اساس کیفرخواست یا اعلام جرم هیات عالی منصفه، و مگر در موارد مربوط به نیروهای زمینی، دریایی یا نیروهای شبه‌نظامی مردمی که عملاً در حال خدمت در زمان جنگ یا خطر عمومی باشند. هیچ کس برای یک جرم دوبار به حبس یا اعدام محکوم نخواهد شد. هیچ کس در هیچ مورد کیفری به ادای شهادت علیه خود مجبور و یا از زندگی آزاد و دارایی خویش بدون طی مراحل قانونی لازم محروم نخواهد شد. اموال خصوصی بدون پرداخت غرامت عادلانه مورد استفاده عمومی قرار نخواهد گرفت.» با استناد به همین اصل، هماهنگ با متمم چهاردهم قانون اساسی و مفاد معطوف به طی مراحل قانونی در آن، دیوان عالی ایالات متحده توانسته است تا در قرن بیستم از حقوق فردی در برابر دست‌اندازی حکومت فدرال یا حکومت‌های ایالتی پاسداری کند. بسیاری از محدودیت‌هایی که در منشور حقوق بر کردار حکومت فدرال اعمال گشته است، از همین راه به تمامی سطوح حکومتی بسط داده شده، پاسداری از حقوق فردی زندگی، آزادی و مالکیت تا حدود زیادی بهبود و گسترش داده شده است. فرایند ملی‌شدن (nationalization) یا جامعیت ملی بخشیدن به مفاد مندرج در منشور حقوق، تحت عنوان فرایند «الحاق» (incorporation) نیز شناخته شده است.

ب. Habeas corpus. از دیدگاه لغوی، اصطلاح لاتین Habeas Corpus به معنی You (shall) have the body می‌باشد و منظور از آن این است که هر فردی حق دارد تا از تمامیت بدنی خود بهره‌جسته، خودسرانه و خارج از چهارچوب‌های قانونی متعارف و مقرر مورد اقدامات ایذایی قرار

نگیرد و از مصونیت جسمی برخوردار بماند. بند ۹ از اصل ۱ قانون اساسی آمریکا متذکر می‌شود که: «حکم habeas corpus امتیازی است که نمی‌توان آن را به حالت تعلیق درآورد مگر در شرایط آشوب یا تهاجم خارجی که حفظ امنیت عمومی به تعلیق درآوردن آن را ضروری دارد.» حکم habeas corpus مقرر می‌دارد که مسئولین فردی را که بازداشت کرده‌اند به دادگاه و قاضی آن معرفی کنند. در صورتی که قاضی چنین تشخیص دهد که فرد مظنون بی‌دلیل بازداشت و حبس شده است، به رأی دادگاه وی را آزاد می‌کند. بنابراین، فرمان habeas corpus تضمینی است جدی برای حفظ آزادی افراد در برابر اقدامات خودسرانه مسئولینی که ممکن است، تنها به این دلیل که فردی متعلق به گروهی بدنام یا نامحبوب بوده و یا منتقد حکومت است، وی را بازداشت و حبس نمایند.

پیشینه‌های انگلیسی. پیشینه habeas corpus در سنت انگلیسی کامان لاء (common law) از منشور بزرگ نیز بیشتر است. از این حکم برای تضمین آزادی افرادی استفاده می‌شد که بی‌دلیل نه تنها در زندان‌ها که در اماکن خصوصی یا در بیمارستان‌ها حبس شده بودند. مجلس فرمان habeas corpus را در ۱۶۴۰ به تصویب رسانده، و در ۱۶۷۹ و برای هرچه کارآمدتر کردن آن، متممی را به این فرمان می‌افزاید. بدین ترتیب نهاد سلطنت از بازداشت و حبس خودسرانه افراد به دلایل شخصی یا سیاسی منع می‌گردد. این حق فردی در برخورداری از مصونیت بدنی و حقوقی در برابر بازداشت و حبس خودسرانه و بی‌دلیل، تا پیش از پایان قرن هفدهم میلادی به شکلی جدی و مؤثر در انگلستان جا افتاده بود.

پیشینه‌های استعماری انگلیسی - آمریکایی. اگرچه فرامین مندرج در اسناد habeas corpus به مستعمرات آمریکایی انگلستان تعمیم داده نشده بودند، ولی تا پیش از انقلاب آمریکا محتوای این احکام، به عنوان شناخته‌شده‌ترین حقوق کامان لاء، مدام از سوی آمریکاییان مورد استناد قرار می‌گرفت. Habeas corpus در اسناد بنیادگذار آمریکا. امتیازی که در جهت حفظ حقوق فردی از مفاد حکم habeas corpus استنتاج می‌شد، تا پیش از تدوین و تصویب قانون اساسی فدرال آمریکا، در چندین ایالت و در قالب قوانین اساسی و اساسنامه‌های ایالتی آنها، درج شده و به مرحله اجرا گذاشته شد. اصل ۲ میثاق شمال‌غربی نیز در راستای حراست از همین حقوق مدون می‌گردد.

بسط و توسعه habeas corpus در تاریخ قانون اساسی آمریکا. دیوان عالی ایالات متحده نیز، حتی در مواردی که حکومت برای حفظ نظم و امنیت عمومی این حکم را به حالت تعلیق درآورده است، از حقوق فردی مندرج در آن، به طور مداوم پاسداری کرده است.

پرونده مریم در ۱۸۶۱. پس از بروز جنگ داخلی آمریکا بود که رئیس‌جمهور این کشور، آبراهام لینکلن^۱، habeas corpus را در بخشی از ایالت مریلند به حالت تعلیق درآورد. این دستورالعمل حکومتی در پرونده معروف به مریم به چالش کشیده می‌شود. قاضی‌القضاتی که مسئول رسیدگی به این پرونده بود، راجر بروک تینی^۲، پنجمین رئیس‌القضات ایالات متحده آمریکا، حکمی صادر کرد که بر مبنای آن تنها کنگره آمریکا بود که صلاحیت تعلیق habeas corpus را داشت. ولی رئیس‌جمهور حکمیت

1. The Merryman case (1861)

2. Abraham Lincoln (1809-1865)

3. Roger Brooke Taney (1777-1864)

وی در این پرونده را نادیده گرفت.

پرونده اکس پارته میلیگان در ۱۸۶۶. در این پرونده، دیوان عالی ایالات متحده رأی می‌دهد که در ایالاتی که، مانند ایالت ایندیانا، نظم عمومی بواسطه جنگ داخلی به مخاطره نیافتاده است، فرمان habeas corpus قابل تعلیق نیست.

Habeas corpus به عنوان حافظ بنیادین حقوق. از آغاز بنیان‌گذاری ایالات متحده آمریکا تا به امروز، آمریکاییان بر این باور بوده و هستند که فرمان معروف به habeas corpus حافظ اولیه آزادی‌های فردی آنان می‌باشد. در ۱۹۵۳ و در جریان پرونده برآون بر علیه آلن^۱، فلیکس فرانکفورتر^۲، یکی از قضاتی که با دیوان عالی آمریکا همکاری داشت، در این رابطه می‌نویسد که «فرمان habeas corpus بهترین حافظ آزادی در جهان انگلیسی - آمریکایی بشمار می‌رود.»

پ. آزادی بیان. حق آزادی بیان بدین معنی است که افراد آزادند تا عقاید خویش را، بدون ترس از تنبیه حکومتی، بیان دارند. بنابراین، مسئولین امور را می‌توان به نقد کشیده و راه‌های نوینی برای اندیشیدن و عمل کردن جست و پیشنهاد کرد. از جمله اشکال آزادی بیان می‌توان به استفاده از اشکال نمادین، تظاهرات همراه با نظم در عرصه عمومی، و به پخش آزاد برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی اشاره کرد. آزادی بیان یکی از ویژگی‌های اصلی مردم‌سالاری مبتنی بر قانون اساسی بشمار می‌رود، چراکه از طریق اعمال این حق و استفاده از آن است که افراد این امکان را می‌یابند تا عقاید خویش را با یکدیگر و با نمایندگان خود در میان بگذارند. بگفته ویلیام داگلاس^۳، قاضی آمریکایی، «تنها از طریق مباحثه و تبادل آزاد عقاید است که حکومت می‌تواند در برابر اراده مردم پاسخگو باشد.»

پیشینه‌های انگلیسی. آزادی بیان از آزادی مطبوعات که در انگلستان قرن هفدهم نهادینه می‌شود، نشأت می‌گیرد. با این حال، در آن زمان، آزادی بیان امتیازی بود که تنها در اختیار نمایندگان مجلس قرار داشت. در آن دوران، مطبوعات موظف به دریافت مجوز بودند تا اینکه با سپری شدن مدت اعتبار قانون مربوطه و عدم تجدید آن در ۱۶۹۴، مطبوعات از این تکلیف قانونی مبرا می‌شوند. با این وجود، مطبوعات کماکان زیر کنترل بوده و در مواردی همچون خیانت یا افترای فتنه‌انگیز (seditious libel)، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفتند.

پیشینه‌های استعماری انگلیسی - آمریکایی آزادی بیان. در مستعمرات آمریکایی انگلستان، چندین اساسنامه و قانون اساسی ایالتی به صراحت بر حق آزادی مطبوعات تأکید می‌ورزیدند ولی، با این وجود، حق آزادی بیان، همانند آنچه در انگلستان متداول بود، تنها در اختیار نمایندگان قوه مقننه حکومت قرار داشت. در این مستعمرات، یکی از تأثیرگذارترین پرونده‌های قضایی که به توسعه حق آزادی بیان و مطبوعات کمک کرد، پرونده معروف به زنگر روزنامه‌نگار بود.

روزنامه‌نگاری تهاجمی زنگر. جان پیتر زنگر^۴، روزنامه‌نگار و ناشر آمریکایی آلمانی‌الصل

1. Ex parte Milligan (1866)

2. Brown vs. Allen case

3. Felix Frankfurter (1882-1965)

4. William Orville Douglas (1898-1980)

5. John Peter Zenger (1697-1746)

نیویورک، و مدیر مسئول هفته‌نامه Weekly Journal بود که در ۱۷۳۳ در این شهر منتشر می‌شد. وی و حامیان هفته‌نامه‌اش، با شدت هر چه تمام‌تر، سیاست‌های ویلیام بردفورد^۱، فرماندار ایالتی این مستعمره، را به باد حمله و انتقاد گرفتند. در نتیجه همین حملات بود که زنگر در ۱۷۳۴ به جرم افترا بازداشت و متهم شناخته شده و زندانی می‌شود.

محاكمه و تبرئه زنگر. حکومت ایالتی نیویورک همه وکلایی را که به نیت دفاع از روزنامه‌نگار زندانی پا به جلو گذاشته بودند، از وکالت محروم می‌کند. در نتیجه، آندریو همیلتون^۲، یکی از حقوق‌دانان بنام مستعمره پنسیلوانیا، در ۱۷۳۵ و برای ایفای نقش در محاکمه روزنامه‌نگار زندانی به میدان آورده می‌شود. دفاع درخشانی که همیلتون نه تنها از موکل خود که از اثبات حقیقت در موارد افترا در این محکمه می‌کند، هم به تبرئه و آزادی زنگر از زندان انجامیده و هم قدم مؤثری در راستای برقراری آزادی مطبوعات در آمریکا به جلو محسوب می‌شود.

آزادی بیان در اسناد بنیان‌گذار ایالات متحده. اگرچه اکثر قوانین اساسی سیزده ایالت اولیه آمریکا محافظ آزادی مطبوعات بودند، ولی آزادی بیان در این اسناد به گونه دیگری پرداخته شده بود.

آزادی بیان برای قانون‌گذاران. در این مستعمرات، آزادی بیان امتیازی بود که صرفاً در اختیار اعضای مجالس قانون‌گذار ایالتی قرار داشت. با این حال، اعلامیه ۱۷۷۶ حقوق پنسیلوانیا^۳ استثنایی در این زمینه محسوب می‌شد. بر مبنای این اعلامیه، ضمانت قانونی آزادی مطبوعات و آزادی بیان به مردم نیز بسط داده می‌شد.

لوائح قانونی پیشنهادی برای منشور حقوق که آزادی بیان را در خود گنجانده بودند. لویجی که برای گنجانیدن یک منشور حقوق در قانون اساسی آمریکا در جریان نخستین نشست کنگره در ۸ جون ۱۷۸۹ از سوی جیمز مدیسون پیشنهاد شده بود، «آزادی بیان» را شامل می‌شد. در نتیجه این پیشنهادات، متمم نخست قانون اساسی آمریکا که در ۱۷۹۱ به همراه دیگر مفاد مندرج در منشور حقوق فدرال به تصویب کنگره می‌رسد، در این رابطه می‌گوید: «کنگره در خصوص رسمیت بخشیدن به یک دین، یا منع پیروی آزادانه از آن یا محدود ساختن آزادی بیان یا مطبوعات یا حق مردم برای برپایی اجتماعات آرام و دادخواهی از حکومت برای جبران خسارت، هیچ قانونی را وضع نمی‌کند».

توسعه حق آزادی بیان در تاریخ قانون اساسی آمریکا. موضوعی اصلی در بحث آزادی بیان در آمریکا بر گرد این محور چرخیده است که آیا باید اصولاً محدودیتی برای این آزادی بنیادین قائل شد یا خیر. و اگر پاسخ به این پرسش مثبت است، محدودیت‌های فوق چه هستند و چگونه می‌توان آنها را توجیح کرد.

محدودیت‌های باقی‌مانده بر سر راه آزادی بیان. در جریان قرن بیستم، دیوان عالی رفته‌رفته دامنه حق آزادی بیان را گسترش داده به طوری که امروزه محدودیت‌های اندکی در این رابطه باقی مانده‌اند. به عنوان مثال، آزادی بیان شامل حال الفاظ مستهجن و گفته‌هایی که می‌توانند، به صورت بالقوه، مسبب

1. William Bradford (c.1590-c.1657)
2. Andrew Hamilton (c. 1676-1741)
3. Pennsylvania Declaration of Rights (1776)

آشوب و یا حملات بدنی شده و نظم عمومی را برهم بزنند، نمی‌شود. با این حال، بیان کماکان تابع محدودیت‌های مادی از قبیل زمان، مکان، و شیوه بیان است.

آزادی بیان جامع به ایالات نیز گسترش می‌یابد. از محدودیت‌های اندک بالا که بگذریم، مردم در ایالات متحده آمریکا حق دارند تا هر آنچه را که دلخواه آنان است بیان دارند و از جمله بیان گفته‌های افتراآمیز در قبال مسئولین امورشان. در طی قرن بیستم، دیوان عالی آمریکا مفاد معطوف به آزادی بیان و مندرج در متمم نخست قانون اساسی را از طریق متمم چهاردهم آن به سرتاسر ایالات این کشور تعمیم و بسط داده است. متمم اخیر در این رابطه از جمله می‌گوید: «...هیچ ایالتی حق ندارد فردی را از آزادی و از جمله از آزادی بیان خود، بدون طی مراحل قانونی دادرسی، منع و محروم سازد.»

چشم‌انداز معاصر

۱. فکرت‌ها و موضوعات مربوط به حقوق فردی. امروزه بر سر این نکته که انسان‌ها مستحق یک سلسله حقوق می‌باشند، حقوقی که می‌توان از آنها برای تأکید بر این موضوع که از عقایدی مشخص در رابطه با معنی انسان بودن منتج شده‌اند، تحت عنوان «حقوق بشر» یاد کرد، توافق فراگیری در جهان بوجود آمده است. با این وجود، کماکان مجادله زیادی در ارتباط با ذات این حقوق و نحوه اجرایی کردن آنها در جریان است.

الف. انگاشت‌های منفی (سلبی) و مثبت (ایجابی) از حقوق. دو مفهوم و انگاشت بدیل از مقوله حقوق در جهان امروزی وجود دارد که از آنها تحت عنوان انگاشت منفی و مثبت از حقوق یاد می‌شود. این دو انگاشت متغایر بر دیدگاه‌های متضاد از نقش و مسئولیت حکومت در پاسداری از حقوق مردم استوار می‌باشند.

انگاشت منفی (یا سلبی). انواع حقوق فردی‌ای که در قانون اساسی آمریکا و در منشور حقوق آن نقش بسته‌اند، متکی بر این باورند که قسمت قابل توجهی از جامعه مدنی را بخش خصوصی تشکیل می‌دهد و اینکه این بخش می‌بایست از تجاوز مسئولین امور عمومی و دولتی در امان بماند. این حقوق سیاسی و فردی در آمریکا با سنت محوری قانون اساسی این کشور گره خورده‌اند؛ باور به اینکه قانون عالی این کشور که در قانون اساسی آن تبلور یافته است، قدرت و اتوریته حکومت را در مداخله در حقوق خصوصی و فردی محدود می‌سازد؛ و اینکه چهارچوب زمانی و حقوقی موارد تداخل مسئولین عمومی در عرصه خصوصی بنام مصلحت عام، از سوی قانون اساسی معین شده است. این انگاشت سنتی از حقوق فردی را انگاشتی منفی (سلبی) نامیده‌اند چرا که اساساً مبتنی بر رویکردی محدودکننده در قبال اختیارات و اتوریته قدرت حاکمه در رابطه با حقوق فردی می‌باشد.

انگاشت مثبت (یا ایجابی). در طی دو قرن نوزدهم و بیستم بود که رفته‌رفته انگاشتی مثبت یا ایجابی از اتوریته حکومت در رابطه با حقوق فردی شکل می‌گیرد، بدین معنی که تأکید چنین انگاشتی بیشتر بر وظیفه حکومت در تأمین امنیت اقتصادی و رفاه افراد در جامعه متمرکز شده است. حق اشتغال، درآمد حداقل، پوشش درمانی، مسکن مناسب، و تأمین اجتماعی برای سالمندان، نمونه‌هایی هستند از حقوق نوین اجتماعی و اقتصادی که مستلزم تبعیض مثبت (affirmative action) و استفاده از قدرت عمومی

(public power) و منابع آن، در قالب رویکردی مثبت و ایجابی به مقوله حقوق، برای جامعه عمل پوشاندن به آنها می‌باشند.

ب. تضاد میان انگاشت‌های منفی و مثبت از حقوق. انگاشت مثبت و ایجابی از حقوق اقتصادی و اجتماعی، از طریق قانون‌گذاری و دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، با به عرصه حکومت مبتنی بر قانون اساسی این کشور نهاده‌اند. با این حال، پیوستگی در حال تکامل میان رویکرد «قدیمی‌تر» منفی یا سلبی و انگاشت «جدیدتر» مثبت یا ایجابی از مقوله حقوق، همواره آسان نبوده و با تنش‌ها و تضادها و حتی برخوردهایی نیز همراه بوده و پرسش‌ها و مسائل چالش‌آمیز نوینی را برانگیخته است. یکی از چالش‌های فوق میان حامیان رویکرد منفی و هواداران رویکرد مثبت به حقوق فردی در تقدم و برتری این دو انگاشت نسبت به یکدیگر می‌باشد.

حقوق مثبت به عنوان حقوق اولیه. برخی از مدافعین رویکرد مثبت و ایجابی حقوق فردی بر تقدم این انگاشت نسبت به مفهوم منفی و سنتی حقوق، تأکید دارند. استدلال این گروه بر این باور استوار شده است که نان بر آزادی بیان مقدم است، و یا این که حق اشتغال بر حق برخورداری از حریم خصوصی اولویت دارد، و اینکه وظیفه حکومت در تأمین رفاه مردم مستلزم بهینه‌سازی اتوریت و قدرت عمومی برای ورود به تمامی عرصه‌های حیات اقتصادی و اجتماعی در جهت ارتقاء خیر مشترک عام می‌باشد. حقوق منفی به عنوان حقوق اولیه. در مقابل، مدافعان برداشت منفی از مقوله حقوق فردی نگرانی خود را از افزایش چشم‌گیر اختیارات حکومت، که لازمه ارائه خدمات و برنامه‌های دامنه‌داری است که می‌بایست برای بالا بردن سطح رفاه عمومی در قالب رویکرد مثبت به حقوق به مرحله اجرا گذارده شوند، ابراز می‌دارند. مخالفان انگاشت مثبت از حقوق بر این باورند که ازدیاد اختیارهای حکومت به کاهش تناسبی دامنه بخش خصوصی و یا حذف کامل آن انجامیده و به حقوق فردی لطمه جدی وارد می‌آورد. به باور حامیان رویکرد منفی به مقوله حقوق فردی، تبعیض مثبتی که از سوی حکومت اعمال می‌گردد می‌تواند دستگاه حکومتی را چنان قدرتمند کند که به محرومیت افراد از حقوق سنتی خصوصی و از آزادی‌های سیاسی آنها بیانجامد.

۲. جامعیت و خصوصیت حقوق فردی. در طی نیمه دوم قرن بیستم، حقوق فردی، که اغلب از آنها تحت عنوان حقوق بشر یاد می‌شود، به یک مسئله اصلی در عرصه مباحث بین‌المللی تبدیل شده، تخطی از این حقوق و یا تجاوز آشکار به آنها، در هر کجا که باشد، به احتمال زیاد به یک موضوع مهم جهانی بدل می‌گردد. اکثر دولت - ملت‌ها در دنیای امروز، مشروعیت توجه بین‌المللی به حقوق ذاتی و مادرزادی بشر را به رسمیت می‌شناسند. و به همین موازات، شهروندان این دولت - ملت‌ها نیز، در هر کجا که باشند، در برابر تجاوز به این حقوق از خود حساسیت بیشتری نسبت به گذشته نشان می‌دهند، چه این تجاوز در داخل مرزهای نظام سیاسی ملی خودشان باشد و چه در خارج آن.

الف. اسناد سازمان ملل متحد در باب حقوق. سازمان ملل متحد در بالا بردن سطح آگاهی و نگرانی در باب حقوق بشر در سرتاسر جهان، نقش بسزایی ایفا کرده است. در این راستا، هم رویکرد سنتی منفی یا سلبی به حقوق فردی و هم برداشت مثبت و ایجابی از آنها در مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر مورخ ۱۹۴۸ این سازمان گنجانده شده‌اند. مقدمه‌ای که بر اصول سی‌گانه این اعلامیه نوشته شده است، همانند

مفاد مندرج در اصول ۱ تا ۲۱ آن، بیشتر ریشه در رویکرد منفی و متکی به سنت تمدن غربی به این حقوق دارد. این در حالی است که اصول ۲۲ تا ۳۰ این اعلامیه بیشتر معطوف به حقوق نوین اقتصادی و اجتماعی است. کنارهم گذاری حقوق سنتی و «قدیمی» از یک سو با حقوق «نوین» اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر، در فرمول‌بندی در دست اجرایی که برخی آن را «منشور بین‌المللی حقوق» نامیده‌اند، ادامه دارد - منظور از این فرمول‌بندی، یک رشته اسناد تمام‌نشده و کماکان در دست تدوین است که مدافع اهمیت این حقوق برای همه افراد بشر در سرتاسر دنیا می‌باشد.

ب. ادعای جامعیت و موضوعیت آن. همانند فلاسفه عصر روشنگری در اروپا و نیز دست‌اندرکاران قانون اساسی آمریکا، اسناد سازمان ملل بر جامعیت و فراگیر بودن این حقوق برای همه افراد بشر تأکید دارند. با این حال، جامعیت و فراگیر بودن این حقوق از سوی آنهایی که به این حقوق به چشم بازتابی و منتجی از تمدن و سنت غربی و نه نمادی از تمایلات و معیارهای جهانی نگاه می‌کنند، به چالش کشیده شده است. شاید آنهایی که در مغرب‌زمین به نظریه‌پردازی درباره این حقوق و به اجرا در آوردن آنها مشغول بوده‌اند، تنها برای خود و برای جوامع خودشان به بحث، نوشتن و کنش در این زمینه پرداخته‌اند. ولی شاید هم این افراد، نه فقط برای خود، که برای آحاد بشر، طبیعت او، نگرانی‌های او و امیدهای او و برای زندگی بهتر، در این راه قدم نهاده و به بحث و نظریه‌پردازی در رابطه با حقایق جهانی و ابدی پرداخته‌اند.

پ. سرنوشت جهانی حقوق. افول و مرگ نظام‌های سیاسی مستبد و تمامیت‌خواه در اواخر قرن بیستم (به عنوان مثال، مرگ نظام‌های کمونیستی در اروپای شرقی)، و صعود متعاقب مردم‌سالاری مبتنی بر قانون اساسی، تجسم خواست گسترده‌ایست در میان ملل و فرهنگ‌های مختلف برای حقوق فردی و سیاسی. چنین به نظر می‌رسد که اگر امکان انتخاب در هر کجای دنیا به مردم داده شود، آنها گزینه حکومت آزاد و متضمن حقوق فردی را به عنوان مطمئن‌ترین وسیله سیاسی برای جامه عمل پوشاندن به امیال و نیازهای خود، بخواهند گزید.

ب. حقوق بشر

بنابراین، هم اکنون، مجمع عمومی (سازمان ملل متحد)، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان یک معیار مشترک و دستاورد تمامی ملل و ممالک اعلان می‌کند، تا هر انسان و هر عضو جامعه با به خاطر سپردن این اعلامیه، با جدیت در راه فراگیری و آموزش آن در جهت ارتقای حرمت برای چنین حقوق و آزادی‌هایی بکوشد و برای اقدام‌های پیشرو در سطح ملی و بین‌المللی تلاش کند تا همواره به رسمیت شناختن و نظارت جهانی بر این حقوق را، چه در میان مردمان ممالک عضو و چه در میان مردمان قلمروهای زیر فرمان آنها، تضمین نماید.

اهداف

شهروندان باید قادر باشند:

۱. معنی اصطلاح «حقوق بشر» را، آنچنان که در قرن بیستم در چهارچوب امور بین‌المللی شناخته شده و مورد استفاده قرار گرفته است، ترسیم نموده و تحلیل کنند.
۲. نوع برخورد انواع مختلف حکومت (مبتنی یا نه بر قانون اساسی، استبدادی یا مردم‌سالار) با حقوق بشر و مشکلات ناشی از آن را، چه در قالب مرزهای ملی‌شان و چه در ارتباط با دیگر کشورها، مقایسه و تبیین کنند.
۳. نقادانه به بحث درباره موارد عمده تجاوز به حقوق گروه‌های نژادی، قومی و مذهبی و نیز تجاوز به حقوق افراد در کشورها و مناطق مختلف جهان بپردازند.
۴. نقش مثبت حکومت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، و سازمان‌های غیردولتی در رابطه با منع یا تخفیف تجاوزهایی که به حقوق بشر روا داشته می‌شود را به بحث بگذارند.
۵. در قبال مسئولیت شهروندان در جوامع مردم‌سالار در ارتقاء حقوق بشر، چه در چهارچوب و چه در خارج مرزهای ملی، موضع‌گیری کرده و از مواضع اتخاذشده خویش دفاع کنند.

چهارچوب مرجع

چشم‌انداز مفهومی

اگرچه سازمان ملل متحد در قالب اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلان می‌دارد که توافقی بر سر «معیار مشترک و دستاورد تمامی ملل و ممالک» به دست آمده است، با این حال، تمایزات جدال‌برانگیز و مداومی، هم در مباحث و هم در عملکردهای بین‌المللی، در رابطه با دو نوع «حقوق» در جریان بوده است.

۱. حقوق مدنی و حقوق سیاسی. در میان حامیان مردم‌سالاری لیبرال در رابطه با میزان مطلوب مفادی که باید در حقوق مدنی و سیاسی گنجانده شود، توافقی جامع وجود دارد. این مفاد به قرار زیر می‌باشند: الف. مصونیت از تبعیض مستبدانه. همه آحاد بشر، صرف‌نظر از نژاد، رنگ پوست، جنسیت، زبان، مذهب، باور سیاسی یا غیره، خاستگاه ملی یا اجتماعی، دارایی یا تولدشان، آزاد بدنی آمده و از کرامتی برابر با یکدیگر برخوردار بوده و مستحق بهرمنند شدن از تمامی حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشند.

ب. آزادی و بردگی. هیچ کسی را نمی‌توان در بردگی نگه داشت و یا برخلاف خواست او به خدمت گماشت. بردگی و تجارت برده در هر شکلی که باشد، ممنوع است.

پ. مصونیت از شکنجه و حبس خودسرانه. هیچ کسی را نمی‌توان شکنجه کرد، یا مورد اذیت و آزار غیرانسانی و ظالمانه قرار داد، و یا خودسرانه بازداشت، حبس و یا تبعید کرد.

ت. حق برخورداری از عدالت برابر و طی مراحل قانونی دادرسی. هر مضمون به ارتکاب جرمی حق دارد از استماعی عمومی و عادلانه در دادگاهی بی‌طرف و مستقل و منطبق با طی مراحل قانونی دادرسی

برخوردار شود.

ث. حق برخورداری از حریم خصوصی. هر کسی حق دارد از حریمی خصوصی که از تفتیش و دخالت حکومت در امان باشد، برخوردار گردد. افراد، خانواده‌ها، منازل، مکاتبات و شهرت آنها را نمی‌توان موضوع دخالت خودسرانه یا حمله قرار داد.

ج. حق برخورداری از تابعیت، آزادی رفت و آمد، و پناهندگی. همه افراد حق دارند از تابعیت کشوری بهرمند باشند (هیچ کسی را نمی‌توان بدون ملیت گذاشت)، از آزادی رفت و آمد و اقامت در کشور خود برخوردار باشند، و اگر از آزار سیاسی فراری هستند، حق دارند تا از کشور دیگری درخواست پناهندگی کنند.

چ. حق ازدواج و مالکیت. هر کسی حق دارد تا آزادانه ازدواج کرده، تشکیل خانواده داده و مستقلاً یا در شراکت با دیگران به مالکیت برسد.

ح. حق برخورداری از آزادی اندیشه و انجمن. هر کسی حق دارد از آزادی اندیشه، باور، مذهب، بیان، و عقیده، و انجمن و گردهمایی مسالمت‌آمیز، برخوردار باشد.

۲. حق برخورداری از انتخابات آزاد. هر کسی حق دارد مستقیماً یا بواسطه نمایندگان و از طریق انتخاباتی آزاد و عادلانه و ادواری و مبتنی بر رأی همگانی و برابر، در حکومت کشور خویش سهیم باشد.

۳. حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی. بسته دومی از حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، به ویژه در ایالات متحده آمریکا جدال برانگیز شده است. این بسته از حقوق معطوف به موارد زیر است: الف. امنیت اشتغال. هر کسی مستحق اشتغال، برخورداری از انتخاب آزاد شغل، شرایط عادلانه و مساعد اشتغال، و ایمنی در برابر بیکاری است.

ب. پاداش عادلانه. هر کسی مستحق برخورداری از پاداشی عادلانه و دستمزدی برابر در ازای کاری برابر است.

پ. تشکل صنفی. هر کسی حق دارد آزادانه تشکیل اتحادیه صنفی دهد یا به عضویت چنین تشکلی درآمده، از استراحت و تفریح و محدودیت ساعات کاری و تعطیلات ادواری بهرمند گردد.

ت. تأمین اجتماعی. همه افراد مستحق برخورداری از معیارهای مناسب زندگی، سلامت و رفاه، برای خود و خانواده خود، و از جمله معیارهای تغذیه، پوشاک و مسکن، می‌باشند.

ث. خانواده. هر کسی حق دارد از ایمنی لازم خانواده خود در برابر سوءاستفاده حکومت برخوردار باشد. مادران و نوزادان حق برخورداری از مراقبت و حمایت‌های ویژه دارند. همه کودکان، چه در چهارچوب ازدواج و چه خارج آن بدنیا آمده باشند، حق بهرمند شدن از تأمین اجتماعی برابر دارند.

ج. سلامت. هر کسی حق دارد از امکانات لازم برای برخورداری و حفظ سلامت جسمی و روحی بهرمند باشد.

چ. آموزش و فرهنگ. هر کسی حق دارد از تحصیلات ابتدایی رایگان، دسترسی معقول به آموزش فنی و عمومی عالی، و مشارکت در حیات فرهنگی جامعه و پیشرفت علمی آن بهرمند گردد.

ح. صلح. هر کسی حق دارد از چنان نظم اجتماعی و بین‌المللی بهرمند گردد که در آن، حقوق و

آزادی‌های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، قابل اجرا باشند.

چشم‌انداز تاریخی

فکرتهای بنیادین حقوق بین‌المللی بشر ریشه در طیف متکثری از سنن تاریخی دارند.

۱. قانون رومی. در جمهوری اولیه رُم، قانون مدنی این کشور تنها شهروندان رومی را شامل می‌شد و خارجیان از هیچ گونه حقوقی بهره‌مند نبوده و عملاً به عنوان دارایی دیگران با آنان برخورد می‌شد. ولی تا پیش از آغاز قرن سوم پیش از میلاد، و با تدوین قانون معروف به ملل (jus gentium) بود که اتباع خارجی تحت حاکمیت روم نیز، همچون شهروندان این امپراتوری، زیر پوشش قانون قرار می‌گیرند. تا پیش از آغاز قرن سوم پس از میلاد، یعنی در دورانی که شهروندی به همه آنهایی که تحت حاکمیت امپراتوری به سر می‌بردند اعطاء شده بود، اعمال قانونی مشترک یا به عبارت دیگر کامان لاء (common law) به تمامی مردمان تحت پوشش امپراتوری روم، اساس و پیشینه‌ای شد برای ترویج و توسعه این فکر که آحاد مردم و افراد از یک رشته حقوق طبیعی برخوردار می‌باشند.

۲. سنن یهودا - مسیحایی. جهان‌بینی دینی و یکی از مفروضات آن مبتنی بر تقدس و حرمت روح جاودانی و ماوراءطبیعه، به شکل‌گیری و توسعه صورتی دیگر از صور این اندیشه که آحاد موجودات بشری از برخی قابلیت‌های معنوی و روحانی برخوردار بوده که از سوی خدایی عادل، رحیم و قادر به آنها اعطاء شده است، کمک شایانی می‌کند. از قرن پانزدهم به بعد، کلیسای جهانی کاتولیک به همراه کلیساهای متعدد پروتستان، با توسل به اتوریته دینی خود توأم با اتوریته مدنی و نظامی، این پیام را به چهار گوشه مسکونی دنیا منتقل می‌کنند. (در این زمینه، نگاه کنید به فصل مربوط به اتوریته سیاسی.)

۳. حقوق طبیعی. از سده ۱۷ میلادی به این سو بود که فلسفه حقوق سلب‌ناشدنی طبیعی به ترتیب منشور حقوق انگلستان، قوانین اساسی اولیه آمریکایی، اعلامیه استقلال و منشور حقوق و قانون اساسی این کشور، و سپس منشور فرانسوی حقوق انسان و شهروند را تحت تأثیر خود قرار داده و تغذیه می‌کند. (نگاه کنید به فصل مربوط به ذات دولت و حقوق فردی.)

۴. دست‌آوردها و خسارت‌های قرن بیستم. رویدادهای قرن بیستم بود که به مفهوم و فکر حقوق افزوده و اصطلاح «حقوق بشر» را به آن اضافه می‌کند. ولی همین قرن از سوی دیگر شاهد فاجعه‌بارترین تجاوزها به حقوق بشر نیز می‌گردد.

الف. بیانیه‌های معطوف به حقوق بشر. در نیمه نخست قرن بیستم، دو رئیس‌جمهور آمریکا، وودرو ویلسون^۱ و فرانکلین روزولت^۲، در بیانیه‌های رسمی‌ای که به اصول چهارده‌گانه ویلسون^۳ و آزادی‌های چهارگانه روزولت^۴ مشهور شده و به ترتیب در تدارک دنیای پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم تدوین و اعلان شده‌اند، بر حقوق بین‌المللی بشر تأکید می‌ورزند. آزادی‌های چهارگانه روزولت در ۱۹۴۱ در

1. Thomas Woodrow Wilson (1856-1924)

2. Franklin Delano Roosevelt (1882-1945)

3. Fourteen Points

4. The Four Freedoms

منشور آتلانتیک^۱ به ثبت می‌رسند.

ب. تجاوزها به حقوق بشر. تحکیم حقوق بشر در قانون بین‌المللی، سخت تحت‌الشعاع تجاوزهای گسترده و مکرر به این حقوق، پیش، در جریان، و پس از دو جنگ جهانی اول و دوم قرار می‌گیرد. در این میان می‌توان به قتل‌عام ارامنه در طی جنگ اول جهانی توسط امپراتوری عثمانی، قحطی و گرسنگی سازمان‌دهی شده توسط استالین در اوکراین و نیز تصفیه‌های خونین استالینی در دهه ۳۰ میلادی، نسل‌کشی یهودیان و قتل‌عام لهستانی‌ها در دهه ۴۰ توسط آلمان نازی، انقیاد خشونت‌آمیز تبتی‌ها توسط چین کمونیست در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی و قتل‌عام وسیع کامبوجی‌ها توسط نظام پُل پُت^۲ در دهه ۷۰، تنها فجع‌ترین نمونه‌های معاصر تجاوز به حقوق بشر در قرن بیستم بشمار می‌روند.

ت. تجاوزهای گسترده به حقوق بشر. کشورهایی که از تجاوز به حقوق بشر در قرن بیستم مصون مانده‌اند، بسیار اندک‌اند. در بسیاری از موارد، کشورهای اروپایی، به عنوان فرمانروایان استعماری آفریقا و آسیا، حقوق بشر را به طور سیستماتیک نادیده گرفتند. پس از دستیابی به استقلال، بسیاری از کشورهای مستعمره پیشین از خود رفتاری در قبال شهروندان خویش نشان دادند که به بدی رفتار قدرت‌های پیشین استعماری بود و یا حتی از آنها بدتر نیز بود. اسناد و مدارک زیادی در رابطه با تجاوزهای مکرر به حقوق بشر در دوران‌های مختلف قرن بیستم در کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی وجود دارد. حتی آمریکا نیز در این زمینه از تجاوز به حقوق بشر در دو قرن نوزدهم و بیستم مصون نمانده است. این کشور در قرن ۱۹ میلادی، و با توسل به زور، دست به اخراج بومیان سرخ‌پوست از سرزمین‌های آبا و اجدادی خود زده؛ در قرن بیستم، و به عنوان باقی‌مانده پیشینه طویل برده‌داری، تبعیض نژادی را صورتی قانونی بخشیده؛ و بالاخره، در گیرودار جنگ دوم جهانی، آمریکایی‌های ژاپنی‌تبار را خودسرانه تغییر مکان داده و در اردوگاه‌های ویژه‌ای توقیف کرده است.

۵. پس از جنگ دوم جهانی. پس از جنگ دوم جهانی، متفقین به همراه سازمان ملل متحد با جدیت در راه دستیابی به رویکردی بین‌المللی برای حراست و ارتقاء حقوق بشر به تلاش می‌پردازند.

الف. دادگاه نورمبرگ. محاکمه‌های نورمبرگ در ۱۹۴۵ و ۴۶ میلادی، با محکوم کردن مسئولین نظام آلمان نازی، نوع نوینی از جنایت را تحت عنوان «جنایت علیه بشریت» به رسمیت می‌شناسد. این نوع جنایت شامل قتل، قتل‌عام، به بردگی درآوردن، تبعید، حبس، شکنجه، تجاوز جنسی، و دیگر رفتارهای غیرانسانی‌ای که علیه مردم غیرنظامی و عادی اعمال می‌گردد، می‌شود.

ب. یک منشور بین‌المللی حقوق. پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای در سال ۱۹۴۸ با ارائه طرحی تحت عنوان اعلامیه جهانی حقوق بشر، از سوی کمیسیون مربوطه سازمان ملل متحد به ریاست همسر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، النور روزولت^۳، و تصویب آن در مجمع عمومی این نهاد، حاصل می‌گردد.

پ. دست‌آوردهای معاصر. از آن زمان به این سو، بیش از صد معاهده، قطعنامه، میثاق و پروتوکل الحاقی از سوی زیرمجموعه‌های سازمان ملل متحد در راستای تحکیم و بسط مفاد مندرج در اعلامیه

1. The Atlantic Charter

2. Pol Pot (1925-1998)

3. Anna Eleanor Roosevelt (1884-1962)

جهانی حقوق بشر، یکی پس از دیگری طرح و به تصویب می‌رسند. ت. معاهده‌های ۱۹۶۶. در میان اسنادی که پس از ۱۹۴۸ تدوین و به تصویب می‌رسند، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. هنگامی که این دو میثاق در ۱۹۷۶ لازم‌الاجرا می‌گردند، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جیمی کارتر، آنها را امضاء کرده و به سنای این کشور محول می‌کند و این مجلس نیز به طور نامحدودی تصویب آن را به تعویق می‌اندازد. برخی از سناتورهای آمریکایی در اعتراض به این دو میثاق مدعی شدند که یک سازمان ملل متخاصم می‌تواند، در صورت تصویب آنها توسط سنای آمریکا، در امور داخلی این کشور و در سیاست‌های معطوف به امور اجتماعی و اقتصادی و نیز در حقوق متعلق به چندین ایالت آمریکا که تحت پوشش قانون اساسی آن قرار دارند، دست به دخالت بزند.

چشم‌انداز معاصر

۱. گرایش دوگانه سیاست خارجی آمریکا. ایالات متحده آمریکا در روابط خود با دیگر کشورها، گاه در سیاست خارجی خویش گرایش دوگانه‌ای را از خود نشان داده است.

الف. حکومت‌های فورد و کارتر. در ۱۹۷۵، کنگره آمریکا و حکومت فورد اعلام می‌دارند که از این پس کشورهای که به «حقوق شناخته‌شده جهانی بشر» تجاوز کنند، شامل کمک‌های خارجی ایالات متحده نخواهند شد. یک سال پس از آن، در ۱۹۷۶، حکومت کارتر موضوع حقوق بشر را به سنگ‌محک سیاست خارجی خود تبدیل می‌کند. با این حال، و با بن‌بست بحران گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی در ایران، توجه معطوف شده به این موضوع رو به کاهش می‌نهد.

ب. حکومت ریگان. در ۱۹۸۱ و با روی کار آمدن حکومت ریگان در آمریکا، این کشور دست به کاهش اهمیت حقوق بشر در عرصه سیاست خارجی خود می‌زند، ولی از ۱۹۸۶ به بعد و با رویکردی متفاوت، حکومت آمریکا موضوع حقوق بشر را بار دیگر در مرکز توجهات خویش قرار داده، اعلان می‌دارد که از این پس با هر گونه استبداد، چه از نوع دست‌راستی آن و چه از نوع چپ‌اش، به مخالفت و مبارزه برخواهد خاست.

پ. تصویب معاهده‌های مختلف از سوی آمریکا به استثنای میثاق‌های ۱۹۶۶. همانطور که پیش از این یادآور شدیم، ایالات متحده دو میثاق جامع مصوب ۱۹۶۶ در ارتباط با حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و سیاسی الحاقی به منشور جهانی حقوق بشر را تاکنون به تصویب نرسانده است. با این وجود، این کشور چندین معاهده مشخص سازمان ملل در رابطه با لغای برده‌داری، احقاق حقوق پناهندگان، حقوق سیاسی زنان، و غیرقانونی اعلام کردن نسل‌کشی را تصویب کرده است.

حمایت از میثاق‌های ۱۹۶۶. حامیان میثاق‌های تصویب‌نشده بر این باورند که مفاد مندرج در این اسناد، از جمله حق برخورداری از پوشش درمانی، معیارهای مناسب زندگی، و کارمزد عادلانه برای کار، برآستی از حقوق بنیادین بشر بشمار می‌روند. بنابراین، و بنا به استدلال این گروه، میثاق‌های ۱۹۶۶ باید به تصویب ایالات متحده برسند.

مخالفت با میثاق‌های ۱۹۶۶. مخالفین تصویب میثاق‌های فوق بر عکس بر این باورند که موضوعاتی

که در آنها مندرج شده است، چیزی بیش از بیان تمایلات حامیان این اسناد نیست. این گروه همچنین استدلال می‌کنند که لازمه به اجرا گذاردن مفاد مندرج در این اسناد توسط اتوریته عمومی (بجای واگذاری آن به سازمان‌های خصوصی و ابتکارهای فردی)، رشد گسترده دستگاه دولتی و اداری را به همراه داشته، حقوق سیاسی و مدنی اولیه را به مخاطره انداخته و ورشکستگی اقتصادی را در پی خواهد داشت.

۲. اقدامات غربی و سازمان ملل متحد. تحولات دیگری که در ارتباط با حقوق بشر در چهارچوب سازمان ملل و در مجامع دیگر بوقوع می‌پیوندد، به قرار زیر است.

الف. برتری دادن به حقوق بشر. با افزودن بر توجه خود به مقوله حقوق بشر در دهه ۱۹۸۰ میلادی، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، شورای اروپا، کمیسیون اروپا^۱ و دادگاه اروپایی حقوق بشر^۲، و نیز سازمان کشورهای آمریکایی^۳، جملگی بر مشروعیت حقوق بشر به عنوان عاملی عمده در روابط بین‌المللی تأکید می‌ورزند.

ب. بحث‌هایی جاری. معاهده هلسینکی^۴، مورخ ۱۹۷۵، به گردهم آمدن کشورهای اروپای شرقی و غربی به همراه کانادا و آمریکا، در چهارچوب مجمعی متداوم برای بحث و گفتگو پیرامون حقوق بشر می‌انجامد. با اعلان پایان جنگ سرد و آغاز اروپایی نوین در منشور پاریس^۵ در ۱۹۹۰ میلادی، ۳۴ کشور عضو سازمان امنیت و همکاری در اروپا، با افزایش توان اقتصادی و سیاسی خود در طی سال‌های ۹۰، متعهد می‌شوند تا حقوق بشر را در برنامه‌های خود قرار دهند.

۳. جنبش‌های مردم‌سالار. با افزایش تحرکات آزادی‌خواهانه در اتحاد جماهیر شوروی در جهت اصلاحات و «گشایش» و نیز امکان دمکراتیزاسیون در این کشور، امید به ارتقاء حقوق بشر نیز در این دهه رو به افزایش می‌نهد. از طرف دیگر، روند صعودی جنبش‌های نوپای دمکراتیک در کشورهای چون لهستان، مجارستان، رومانی، آفریقای جنوبی، و نیز در نقاط مختلفی از قاره آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیا، به این امید در دهه ۹۰ میلادی دامن می‌زند. (در این رابطه، نگاه کنید به «چشم‌انداز معاصر» در فصل مربوط به ذات دولت).

۴. تجاوزهای جاری. تجاوز به حقوق بشر، علی‌رغم تحولاتی که در بالا به آنها اشاره رفت، کماکان در چهار گوشه جهان ادامه دارد. آنچه در زیر می‌آید تنها گوشه‌ای از این تجاوزات بشمار می‌رود:

الف. آفریقای جنوبی. علی‌رغم تلاش‌هایی که از سوی رهبران تأثیرگذار سیاه و سفیدپوست در آفریقای جنوبی برای به میان آوردن شرایط مناسب برای مذاکره در جهت ریشه کن کردن تبعیض نژادی در این کشور صورت گرفته است، خشونت و سرکوب در این سرزمین همچنان ادامه دارد.

1. Council of Europe
2. European Commission
3. European Court of Human Rights
4. Organization of American States
5. Helsinki Final Act of 1975
6. Charter of Paris
7. Organization for Security and Cooperation in Europe (OSCE)

ب. استبدادهای نظامی. در کشورهای همچون میانمار (برمه)، کامبوج و لیبیا، حقوق بشر منظمنا نفی و مورد تجاوز قرار می‌گیرد.

پ. چین. سرکوب جنبش دانشجویی برای مردم‌سالاری در چین در ۱۹۸۹ میلادی با خود سرکوب مداوم حقوق اولیه مدنی و سیاسی را تا به امروز در پی داشته است.

ت. خشونت‌های فرقه‌ای و مذهبی و نژادی. در میان گروه‌های قومی، نژادی، ملی و مذهبی و به ویژه در خاورمیانه و در آسیای مرکزی و جنوبی، نادیده گرفتن حقوق بشر در جریان خشونت‌هایی که در بین مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، هندوئیان، و بوداییان، ظاهراً رام‌ناشدنی به نظر می‌رسند، به معضلی بومی و ریشه‌دار تبدیل شده است.

۵. تروریسم و گروگان‌گیری. رویدادی که در این سال‌های اخیر به ویژه نگران‌کننده بوده، یورش ناگهانی تروریسم به میان صحنه و در قالب گروگان‌گیری و قتل افراد بی‌گناه، در زمین، دریا و در آسمان، در کشورهایی چون لبنان و در دیگر جاها بوده است. قتل ورزشکاران اسرائیلی در جریان مسابقات المپیک مونیخ در ۱۹۷۲، بمب‌گذاری یکی از هواپیماهای خطوط هوایی غیرنظامی آمریکایی بر فراز اسکاتلند در ۱۹۸۷، تنها دو نمونه از جنایت‌های بیشمار تروریستی در سال‌های اخیر بشمار می‌رود.

۶. بحران خلیج فارس و جنگ. بحران خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ میلادی، بازتاب‌دهنده نفی بلاملاحظه حقوق بشر در این منطقه بود.

الف. تهاجم به کویت. در ماه آگوست ۱۹۹۰ و در جریان حمله نیروهای عراقی به کویت و ضمیمه کردن خاک این کشور به عراق در قالب رویارویی کشورهای این منطقه بر حول مسئله نفت و برتری در خاورمیانه، ایالات متحده آمریکا و همپیمانان آن، به همراه چندین کشور عرب و خود سازمان ملل متحد، با چالشی سخت بر سر یک دوراهی گرفتار آمدند. در پی این رویداد، شورای امنیت سازمان ملل در یک رشته تصمیم‌ها و قطعنامه‌های بی‌سابقه و متفق‌القول این نهاد، به تقبیح این عمل از سوی عراق دست زده، یک سلسله تحریم‌های بین‌المللی را بر این کشور اعمال داشته و دستور تخلیه خاک کویت را به حکومت آن می‌دهد. با نزدیک شدن جنگ معروف به خلیج فارس، دامنه گسترده تجاوزات نیروهای عراقی به حقوق بشر در کویت اشغالی، روز به روز چهره خود را آشکارتر می‌ساخت.

ب. گروگان‌گیری از سوی عراق. یکی از ابعاد کاملاً نوین معضل حقوق بشر در عرصه بین‌المللی زمانی نمایان شد که حکومت عراق اعلان کرد که تمامی شهروندان غربی ساکن عراق و کویت بازداشت شده و به زور به نقاط صنعتی و نظامی استراتژیک نقل مکان یافته، تا در برابر حملات احتمالی نظامی بر علیه این مراکز، به عنوان سپردفاعی مورد استفاده نیروهای عراقی قرار گیرند.

پ. تشدید تجاوزها به حقوق بشر. در نبود اعلان جنگ از سوی کشوری به کشورهای دیگر، سیاست رسمی آن مبنی بر نفی حق شهروندان خارجی در ترک خاک آن، به عنوان ابزاری برای باج‌گیری از حکومت‌های متبوع ایشان، فصل نوین و منحوسی در تعرض به حقوق بشر و تخطی از قانون بین‌الملل محسوب می‌شود. سیاست تعمدی به مخاطره انداختن سلامت جسمی و روحی شهروندان خارجی ساکن یک کشور از سوی حکومت آن و استفاده ابزاری از جان و مال آنها به عنوان سلاحی در چانه‌زنی‌های بین‌المللی، به موازات سرنوشت شوم میلیون‌ها پناهنده کرد و شیعه عراقی در رویدادهایی که پس از

آغاز جنگ خلیج فارس رقم می خورد، موضوعیت حقوق بشر را در عرصه جهانی به اوج تازه ای رساند. ۷. آینده نامعلوم حقوق بشر. با وارد شدن حقوق بشر و جست و جوی جهانی برای استقرار آن در عرصه بین المللی به مرحله ای جدید و خطرناک، پرسش های فرساینده نوینی که در برابر جهانیان قرار می گرفت را می توان اینگونه خلاصه کرد: آیا مردم سالاری، آزادی، و حقوق بشر در آستانه قرن جدید پیشرفت و تحکیم خواهند یافت یا خیر؟ و آیا بشریت در عصر حاضر شاهد پایان کار نظام های استبدادی، همچنان که در اوایل قرن نوزدهم و در جریان جنگ های ناپلئونی و در گرودار نیمه نخست قرن بیستم بود، خواهد بود یا نه؟

موضوع سوم: اشکال مشارکت

«تنها چیزی که برای پیروزی حتما بد است، این است که مردان نیک هیچ کاری نکنند.»

منتسب به ادموند بورك، ۱۷۸۰

برای اینکه با شایستگی در فرایند سیاسی مشارکت کنند، شهروندان باید بفهمند که مشارکت سیاسی تنها شامل رأی دادن نشده و اشکال متعدد دیگری را نیز دربرمی گیرد. این اشکال مشارکت فردی و نیز مشارکت گروهی را شامل می گردد. شهروندان همچنین باید از فواید و ضررهای هر یک از این اشکال در شرایط مشخص، آگاهی داشته باشند.

اهداف

شهروندان باید قادر باشند:

۱. اشکال مختلف مشارکت سیاسی در دسترس خویش را توضیح دهند.
۲. فواید و ضررهای هر یک از این اشکال را در شرایط مشخص، تشخیص دهند.
۳. مشکلات معاصر مربوط به مشارکت را توضیح دهند.

چهارچوب مرجع

چشم انداز مفهومی

۱. اشکال مشارکت فردی. مشارکت افراد در فرایند سیاسی می تواند در قالب رسمی و نیز غیررسمی جلوه کند.

الف. اشکال و ابزار رسمی مشارکت. اشکال رسمی مشارکت، به عنوان نمونه، رأی دادن برای نمایندگان یا مستقما در قالب همه پرسی در فرایند قانون گذاری، تصاحب مناصب منتخب یا انتصابی، خدمت کردن در قالب مسئول رأی گیری، و انجام وظیفه به عنوان عضو هیأت منصفه را شامل می گردد.

ب. اشکال و ابزار غیررسمی مشارکت. اشکال غیررسمی مشارکت، به عنوان مثال، شامل راهکارهای

زیر می‌شود: تعهد مدنی در قالب نوشتن، مانند نامه‌نگاری یا مقاله‌نویسی؛ شرکت در مجامع عمومی و سخنرانی در اینگونه گردهمایی؛ مشارکت در تظاهرات عمومی؛ کمک به نامزدهای انتخاباتی، سازمان‌های تابع و اهداف و برنامه‌های متبوع آنان؛ کار و همیاری در کارزارهای انتخاباتی؛ مشارکت در سازمان‌های همیاری مدنی و محلی و در قالب ابتکارهای مدیریتی محله‌ای؛ و مشارکت در کارزارهای انتخاباتی، در ابتکار همه‌پرسی، یا در کارزار عزل یک مسئول (recall campaign).

۲. اشکال مشارکت از طریق عضویت در یک گروه. شکل دوم مشارکت در فرایند سیاسی و مدنی شامل عضویت در گروه‌هایی مانند احزاب سیاسی، گروه‌های فشار، اتحادیه‌های صنفی، و سازمان‌های مشابه می‌شود. چنین عضویتی می‌تواند اشکال مختلف کنش مدنی و سیاسی را دربرگیرد، از جمله: لابی‌گری مستقیم یا غیرمستقیم در قبال مسئولین؛ تعهد مدنی در اشکال مختلف نوشتاری آن؛ حضور و سخنرانی در گردهمایی‌های عمومی؛ یارگیری و استخدام اعضای جدید؛ و جمع‌آوری انواع کمک.

۳. مشارکت شهروندان در روابط خارجی. شهروندان، چه به صورت فردی و چه گروهی، می‌توانند به طرق مختلف در روابط خارجی با دیگر کشورها و در عرصه امور بین‌المللی ایالات متحده شرکت داشته و نقش‌آفرینی کنند.

الف. عضویت سازمانی. شهروند عادی می‌تواند از طریق عضویت در سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی در این راستا مشارکت داشته باشد. سازمان‌هایی مانند عفو بین‌الملل^۱ یا صندوق جهانی طبیعت و دنیای وحش^۲ می‌توانند تأثیر بسزایی در تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها در عرصه داخلی و جهانی داشته باشند.

ب. سفیران غیررسمی. شهروندان آمریکایی که به خارج سفر می‌کنند، نقش «سفیران» شهروند این کشور را ایفا کرده، می‌توانند با رفتار خود در درک دیگران از ایالات متحده نقش مهمی ایفا کنند.

پ. تماس‌های غیررسمی. شهروندان برجسته و نامی آمریکا اغلب نقشی غیررسمی ولی بسیار مهم در ایجاد تماس‌های اقتصادی و سیاسی با دولت‌های خارجی، بازی می‌کنند.

الف. نافرمانی مدنی در چشم‌انداز مردم‌سالار

«ملت ما بر این اصل استوار شده است که تبعیت از قانون پاسدار ابدی آزادی و سرپیچی از قانون مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به استبداد است... آمریکایی‌ها آزادند تا با قانون موافق نباشند، ولی آزاد به سرپیچی از قانون نیستند.»

جان اف. کندی، ۱۹۶۲

«قانون سرزمین را شکستن امری است جدی، ولی نه همواره اشتباه.»

روبرت بُلِت، ۱۹۶۰

فکرت نافرمانی مدنی از تضاد میان جامعه سازماندهی شده و وجدان فردی سرچشمه می‌گیرد. در اکثر سنن مذهبی و بسیاری از سنت‌های اخلاقی، هر فردی مقید است تا شخصا در برابر اتوریتته‌ای فراتر از دولت مسئول باشد. ولی همین سنن هستند که اطاعت از قانون و از اتوریتته مدنی را به عنوان یک ضرورت آموزش می‌دهند، چراکه «بودن آن، هر کسی می‌تواند همسایه خویش را ببلعد.»

برخی بر این باورند که فکرت نافرمانی مدنی می‌تواند میان ارزش‌های قانون و وجدان در یک جامعه مردم‌سالار، میانجی‌گری کند. برخی دیگر برعکس بر این باورند که نافرمانی مدنی و رفتارهایی که از آن ناشی می‌گردد، هرچند موجه بوده و دارای انگیزه، رفتاری قهری و نه شکلی از اشکال متقاعدسازی اخلاقی یا سیاسی محسوب می‌شود، و چالشی جدی برای فرایندهای مردم‌سالار بوجود آورده و حس وظیفه اطاعت کردن از قانون را سست می‌کند.

هنگامی که استدلال مبتنی بر نافرمانی مدنی سازماندهی شده و نه فقط فردی است، چنین اتهامی نسبت به اینگونه رفتار مخالفتی جدی با آن محسوب می‌گردد. پوششگری در مقوله نافرمانی مدنی می‌تواند جستجوگر را تا ژرفای موضوعاتی همچون معضلات موجود میان قانون و وجدان، وظایف شهروندی، و اشکال قابل قبول و غیرقابل قبول مشارکت مردم‌سالار در طرح‌های معطوف به دگرگونی اجتماعی، ببرد. و این نکته بویژه زمانی درست است که فکرت نافرمانی مدنی را در بستر جامعه مردم‌سالار مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

آنهايي که مایلند تا پوشش در این زمینه را آغاز کنند، به سرعت با طیف گسترده‌ای از تناقضات و ابهامات مواجه خواهند شد، ابهاماتی از قبیل آنچه نافرمانی مدنی به راستی هست و آنچه نیست، عدم توافق بر سر این موضوع که نافرمانی مدنی کی موجه است و کی نیست، و برآوردهایی عمیقا متضاد بر سر تأثیر نافرمانی مدنی بر رفاه یک جامعه مردم‌سالار. با این حال، در رابطه با شرایطی که در آن نافرمانی مدنی می‌تواند نه تنها برای وجدان فردی که برای تمام جامعه مؤثر واقع بیفتند، توافق نسبتا گسترده‌ای وجود دارد. روشن کردن ابهامات و نقاط اختلاف بر سر این مسئله مهم است، چراکه نافرمانی مدنی در پیدایش و توسعه و تکوین مردم‌سالاری آمریکایی نقش بسزایی در این کشور ایفا کرده است. قانون و وجدان می‌توانند با یکدیگر تعامل کنند و این تعامل نیز در آمریکا و به طریقی که منتهی به رفاه هر چه بیشتر این جامعه و جامه عمل پوشاندن به وعده‌ای که در ارزش‌های ریشه‌ای نهفته در قانون اساسی آن است، تا به حال وجود داشته و نقش عمده‌ای در این راستا بازی کرده است. با این وجود، مواردی هم بوده است که در آن نافرمانی مدنی منجر به پدیدار آمدن شرایط شورش توأم با خشونت و رفتارهایی که نه متأثر از تعهدی عمیق به مردم‌سالاری که نشأت گرفته از ضدیتی جدی با جامعه آمریکایی بوده است، شده است. با توجه به پیچیدگی شرایط درگیر با این موضوع، روشن ساختن ابهامات مربوط با نافرمانی مدنی، همانقدر که مهم است کار سختی نیز بشمار می‌رود. آنچه در این رابطه در زیر می‌آید، دستورالعمل مذهبی در ارتباط با مقوله نافرمانی مدنی نیست، که دعوتی است برای پوششی توأم با تعقل در فکرت‌ها و اشکال و در الگوهای رفتاری که قضاوتی بنیادین درباره وظایف و فرصت‌های شهروندی در یک جامعه مردم‌سالار را می‌طلبد.

بررسی مفهوم نافرمانی مدنی در قالب جوامع استبدادی یا خودکامه و یا غیرمردم‌سالار و چگونگی

نقش آن در کشاندن اینگونه نظام‌های سیاسی به سوی جوامعی بازتر و مردم‌سالارتر، موضوعی است که در چهارچوب زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است.

اهداف

شاگردان باید قادر باشند:

۱. ویژگی‌های اصلی نافرمانی مدنی در یک جامعه مردم‌سالار را توضیح دهند.
۲. استدلال‌های عمده‌ای را که بر له و علیه نافرمانی مدنی موجودند را توضیح دهند.
۳. چگونگی تعامل میان قانون و وجدان فردی بواسطه نافرمانی مدنی، در تاریخ و در تجربه آمریکایی، و تأثیر آن بر بهبود هم قانون و هم وجدان فردی را توضیح دهند.
۴. تفاوت میان نافرمانی مدنی از یک سو و دیگر اشکال نارضایتی و قانون‌شکنی از سوی دیگر را توضیح دهند.
۵. این مدعا را که یک قانون عالی شاخص‌هایی برای قضاوت اخلاقی در باب قانون دولت و کشور به دست می‌دهد را توضیح دهند.
۶. در ارتباط با این موضوع که آیا نافرمانی مدنی منجر به بهبود یا وخیم شدن اوضاع در یک جامعه مردم‌سالار می‌گردد، اتخاذ موضع کرده و از آن دفاع کنند.

چهارچوب مرجع

چشم‌انداز مفهومی

۱. نافرمانی مدنی در چشم‌اندازی مردم‌سالار. در نظامی خودکام یا استبدادی یا حتی در چهارچوب نظامی مردم‌سالار و مبتنی بر قانون اساسی، نافرمانی مدنی می‌تواند در قالب نظام‌های سیاسی متفاوتی به خود جامه عمل ببیند. با این حال، و در قالب تعریف و تحلیل حاضر از نافرمانی مدنی، توجه ما صرفاً معطوف به چهارچوب مردم‌سالاری مبتنی بر قانون اساسی است.

الف. آنچه نافرمانی مدنی هست. نافرمانی مدنی کنشی است عمومی، تعمدی، باز، آگاهانه و دور از خشونت، در راستای سرپیچی از قانون. چنین کنشی می‌تواند به صورت فردی و در جهت پاسداری از تمامیت بدنی فرد متمرکز، یا در قالبی گروهی و با هدف دگرگون ساختن قانونی که از آن سرپیچی می‌شود، یا برای اعتراض به آن دسته از قوانین یا اعمال حکومتی که ناعادلانه خوانده می‌شوند، به خود جامه عمل ببیند. نافرمانی مدنی کنشی است اعتراضی به نام اصلی والا تر از آن اصولی که مورد اعتراض قرار می‌گیرند. از آنجا که نافرمانی مدنی ریشه در تعهد به جامعه و به نظام قانونی آن دارد، آمادگی قبول مجازات برای سرپیچی از قانون آن جامعه را نیز دربرمی‌گیرد.

ب. اهمیت ویژگی‌های اصلی نافرمانی مدنی. هر یک از واژگانی که در جمله فوق ذکر شده‌اند، واجد اهمیت است؛ و هر یک از ویژگی‌هایی که در بالا از آنها یاد شد، موضوع جدال می‌باشد. از همین رو، آن دسته از شهروندانی که در فکر بپا کردن کارزاری در راستای نافرمانی مدنی و سرپیچی از قوانین

جامعه خود هستند، باید با دقت در هر یک از این واژگان و ویژگی‌ها تعامل کنند. در زمانه‌ای که به اشتباه از انواع کنش‌های اعتراضی قانونی و نیز از اقدامات شورشی و خشونت‌آمیز تحت عنوان نافرمانی مدنی یاد می‌شود، مفید خواهد بود تا هر یک از این ویژگی‌ها در قالب آنچه اکثر کنشگران این عرصه از آن به درستی تحت عنوان نافرمانی مدنی یاد می‌کنند، در اینجا مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد.

معنی «مدنی». نافرمانی از آن جهت مدنی گفته می‌شود که قانون مدنی یا همان قانون دولت را زیر پا می‌نهد. نافرمانی از جهت دیگر از آن رو مدنی خطاب می‌گردد که در چهارچوبی متمدنانه و برای به چالش کشیدن مسالمت‌آمیز اتوریته ولی در قالب همان اتوریته، به خود جامعه عمل می‌پوشاند.

نافرمانی از قانون. قانونا جرمی تحت عنوان نافرمانی مدنی وجود ندارد. آنچه مورد نافرمانی قرار می‌گیرد، قانونی مشخص و معین است، به عنوان نمونه قانونی که فردی یا افرادی را موظف به پرداخت مالیات کرده، از تخطی از چیزی منع داشته، مشمول انجام وظیفه کرده، مجبور به اخذ جواز برای حمل اسلحه و مواردی از این قبیل می‌کند.

اعتراض به سیاستی عمومی. در آنجا که نافرمانی مدنی از چهارچوب دفاع از تمامیت فردی شخصی خارج می‌شود، همواره شامل نوعی اعتراض به سیاستی عمومی که ناعادلانه یا نادرست تلقی می‌گردد، می‌شود.

کنش آگاهانه و تعمدی. نافرمانی مدنی امری تصادفی نیست. نافرمانی مدنی کنشی است آگاهانه و فکر شده که اغلب هنگامی به عنوان واپسین راهکار اتخاذ می‌شود که تمامی دیگر راه‌های اعتراضی مسدود شده و یا نتیجه‌ای نداده باشند. نافرمانی مدنی از آن جهت آگاهانه خوانده می‌گردد که بیان‌کننده قضاوتی است اخلاقی و فکر شده، همخوان با اصول اخلاقی و معنوی بازیگر یا بازیگران اصلی آن.

کنش عمومی، علنی و به دور از خشونت. نافرمانی مدنی متعلق به حیات عمومی جامعه است. نافرمانی مدنی اغلب به شکلی علنی و شفاف و پس از آگاه ساختن مسئولین و اتوریته عمومی از قریب‌الوقوع بودن سرپیچی برنامه‌ریزی شده از قانون، صورت می‌پذیرد. نافرمانی مدنی از آن جهت با جرایم کیفری متفاوت است که حقوق دیگران را به رسمیت و محترم شناخته، یا تمام تلاش خود را برای توجیه سرپیچی از قانونی که مورد اعتراض آن است، بکار می‌بندد. مقصود از نافرمانی مدنی، بهبود اوضاع و رفاه در سطح جامعه است، و اگر ریشه در وجدان فردی داشته باشد، از وارد آوردن خسارت به دیگران و به جامعه فاصله می‌گیرد. نافرمانی مدنی، بنا به تعریف، مبرا از خشونت است.

آمادگی برای پذیرش مجازات سرپیچی از قانون. آمادگی برای پذیرش مجازات سرپیچی از قانون، وجه متمایزکننده نافرمانی مدنی در جوامع مردم‌سالار مبتنی بر قانون اساسی است. از آنجا که در پی براندازی اتوریته مبتنی بر قانون اساسی نیست و یا قانونمداری را به چالش نمی‌کشد، نافرمانی مدنی با پذیرفتن مجازات‌های پیش‌بینی شده برای سرپیچی از قانون، در خدمت قانون قرار دارد. این ویژگی منعی است در برابر تصمیم‌های فکرنشده و سرسری، پیش از متوسل شدن به نافرمانی مدنی و کنش‌های مرتبط با آن.

محدودیت عمل، چه از ناحیه دولت و چه از جانب نافرمانی مدنی. ویژگی‌های فوق‌الذکر مستلزم آن است که آنهایی که مایل به متوسل شدن به چنین راهکارهایی می‌باشند، این را نیز بپذیرند که کنش آنها

نیز با محدودیت‌هایی روبروست. دوری جستن از خشونت یکی از محدودیت‌هایی است که آنهاپی که در پی راهکارهای متمدنانه نافرمانی هستند، باید آن را مدنظر قرار دهند. به موازات آن و بر پایه استدلالی همسان، واکنش دولت نیز به کنش نافرمانی مدنی با محدودیت‌هایی روبروست. بنابراین، و اضافه بر وجه غیرقانونی آن، ضرب و شتم کنشگران نافرمانی مدنی از سوی نیروهای دولتی، زیر پا گذاردن این توافق ضمنی است که محدودیت ماهوی و تاکتیکی کنش نافرمانی مدنی، به شکل همسان و موازی، واکنشی برابر و محدود از سوی دولت طلب می‌کند. به همین جهت، صادر کردن احکام قضایی و مجازات‌های بسیار سختگیرانه برای کنشگران نافرمانی مدنی، نامشروع و لجام‌گسیخته تلقی خواهد شد. چنین توافق ضمنی میان طرفین درگیر، یعنی در بین کنشگران مدنی از یک سو و اتوریتیه از سوی دیگر، یکی از ویژگی‌های کلیدی نافرمانی مدنی در یک مردم‌سالاری مبتنی بر قانون اساسی بشمار می‌رود.

۲. برخی تمایزات مهم. اکثر استدلال‌هایی که در رابطه با نافرمانی مدنی مورد استفاده قرار می‌گیرند، شامل موضوعات و بحث‌های زیر می‌گردند:

الف. اخلاقی/سیاسی؛ فردی/با سازماندهی اجتماعی. یکی از تمایزات مهم میان کنش نافرمانی مدنی‌ای است که ذاتاً اخلاقی است و کنشی که ماهیتاً و در مقصود خود اساساً سیاسی است. کنش از نوع اول اغلب متعلق به فردی است که از این طریق، تضاد میان اصول اخلاقی خویش از یک سو و قانون از سوی دیگر را بیان می‌کند: چنین فردی نمی‌تواند، بنا بر اصول اخلاقی خویش، از قانونی که این اصول با آن در تضاد است، تبعیت کند. برعکس، نافرمانی مدنی سیاسی کنشی است سازماندهی شده. چنین کنشی اساساً یک روش است، تاکتیکی برای دستیابی به هدفی سیاسی. چیزی و مقصودی که چنین کنشی را رهنمون می‌شود دستیابی به یک نتیجه مشخص در حیطه حیات عمومی است، نه اصلی اخلاقی که فرد را مستلزم به نافرمانی می‌کند. نافرمانی مدنی اخلاقی می‌تواند در پی یک نتیجه معین سیاسی باشد یا نباشد. به هر صورت، چنین کنشی، بیش از آنکه از یک محاسبه پیامدهای خود نشأت گرفته باشد، از این حکم معنوی منتج می‌گردد که می‌گوید، «راه دیگری برای من باقی نمانده است.»

مورد تامس مور (سر و قدیس تامس مور [۱۵۳۵-۱۴۷۸]). تحت زمامداری هانری هشتم بود که تامس مور با مصوبه مجلس که انگلیسی‌ها را موظف به ادای سوگند به پادشاه، و نه به پاپ، به عنوان رئیس کلیسای انگلستان می‌کرد، به مخالفت برخاست. ولی مور تا زمانی که تلاش شد تا وی را به زور مجبور به ادای چنین سوگندی بکنند، به مقاومت در برابر آن دست نزد. آنچه مور انجام داد، یک نافرمانی مدنی فردی و مبتنی بر اصولی اخلاقی بود، نه تلاشی معطوف به تحمیل دگرگونی سیاسی. دو مقصود نافرمانی مدنی. هم مقاومت فردی اخلاقی و هم تلاش سازماندهی شده سیاسی، تا زمانی که منطبق و همسو با ویژگی‌هایی باشند که در بالا به آنها اشاره شد، مشمول تعریف در قالب نافرمانی مدنی می‌شوند. این دو نوع کنش می‌توانند با یکدیگر همپوشانی داشته باشند، ولی از هم متفاوت‌اند. نمایشنامه رابرت بلت^۱ انگلیسی تحت عنوان «مردی برای همه فصول» (۱۹۶۰)، پویشی است دراماتیک در این عرصه.

ب. مستقیم/غیرمستقیم. نافرمانی مدنی می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد.

نافرمانی مدنی مستقیم. سرپیچی از قانونی که مورد اعتراض است، نوعی نافرمانی مدنی است. قانون شکسته شده و موضوع اعتراض در این نوع موارد یکی هستند. فردی که از خدمت وظیفه سر باز می‌زند یا فردی دیگری که اگرچه سفیدپوست است ولی در ایالتی که در آن تبعیض نژادی برقرار است تمردا از اطاق انتظار ویژه سیاهان استفاده می‌کند، دو نمونه از تمرد فردی و نافرمانی از قانونی است که مورد اعتراض آنها واقع شده است.

نافرمانی مدنی غیرمستقیم. ولی اشکال دیگری از نافرمانی مدنی نیز هست که در آنها از قانونی سرپیچی می‌شود که از جوانب دیگر ایرادپذیر نیست و در اینگونه موارد تنها بهانه‌ای است برای معترضین تا توجه عمومی را به موضوع اصلی حرکت اعتراضی خویش جلب کنند. از همین روست که، به عنوان مثال، ورودی دفتر ثبت نام مشمولین انجام وظیفه یا مکانی عمومی که تبعیض نژادی در آن حکمفرماست را سد کردن، کنش‌هایی را تشکیل می‌دهند که می‌شود از آنها تحت نام نافرمانی مدنی یاد کرده و به همین عنوان نیز از آنها دفاع کرد، چرا که، حداقل به طور نمادین، مرتبط با قانونی هستند که مورد اعتراض قرار گرفته است. کسانی که به اینگونه نافرمانی روی می‌آورند می‌توانند استدلال خویش را بر این پایه استوار کنند که راه مستقیمی برای آنها برای تفکیک خود از قانونی که از دید ایشان غیراخلاقی یا ناعادلانه خوانده می‌شود، نمانده است. از همین جهت بود که، به عنوان نمونه، هنری دیوید تورو، شاعر و نویسنده آمریکایی قرن نوزدهم، از پرداخت مالیات ایالتی خود سر باز زد، نه از آن سو که با اصل مالیات دهی و اخذ آن از طرف دولت مخالف باشد، که از این طریق بتواند اختلاف نظر خویش با برخی عملکردهای ناعادلانه حکومت محلی را نشان دهد. اینگونه نافرمانی مدنی اغلب مرتبط با جنبش‌های سیاسی اند، و نه در ارتباط با نافرمانی فردی و مبتنی بر اصول اخلاقی.

۳. آنچه نافرمانی مدنی نیست. برخی نوشته‌ها درباره نافرمانی مدنی، نخستین نمونه آن را در نافرمانی آدم و حوا می‌بینند. چنین چیزی اشتباه به نظر می‌رسد. هر نافرمانی را نمی‌توان نافرمانی مدنی خواند. در طیف وسیعی که از اعتراض مجاز برای تغییر دادن قانونی از یک سو آغاز می‌شود، تا انقلاب در سوی دیگر، نافرمانی مدنی جایگاهی میانی دارد. آن دسته از شهروندانی که مایلند در باب این موضوع پویش و تعقلی جدی بنمایند، باید با جدیت درباره عواقب سرکشی و توجه آن تأمل کنند. موارد و موضوعات مربوطه دیگری نیز هست که باید درباره آنها به درستی اندیشید، که در این میان می‌توان به نمونه‌های فوق اشاره کرد: تاریخ و نظریه کنش دور از خشونت؛ بازپسگیری اجتماعی و سازماندهی شده رضایت، به عنوان راهکاری برای فشار آوردن در جهت ایجاد تغییر سیاسی؛ و اشکال مختلف مقاومت که از سوی صلح‌طلبان (pacifists) در اعتراض به نهاد نظامی اتخاذ می‌گیرد. همه این اشکال مربوط به نافرمانی مدنی می‌شوند. در اغلب موارد و در طی بررسی موضوعات فوق، با عنوان فرعی نافرمانی مدنی در قالب موضوع مورد مطالعه برمی‌خوریم. به همین دلیل، به دست آوردن شناختی درست از رابطه میان نافرمانی مدنی و اشکال دیگر مبارزه و نیز اختلاف‌های آنان با یکدیگر، از اهمیت خاصی برخوردار است.

الف. نافرمانی مدنی انقلابی نیست. نافرمانی مدنی را - چه در وجه فردی آن و چه در قالب گروهی و سازماندهی شده‌اش - باید به شدت از هر گونه تلاشی که با هدف براندازی اتوریته مشروع صورت

می‌گیرد، متمایز ساخت. حرکت‌های انقلابی از این دست می‌توانند آگاهانه و حتی مشروع و موجه باشند، ولی نافرمانی مدنی نیستند و باید بین این دو فرق گذاشته شود، به ویژه در جامعه‌ای مردم‌سالار. ب. نافرمانی مدنی نه شورش است و نه اعتراضی قانونی. نه شورش و نه اشکال قانونی اعتراض را نمی‌توان نافرمانی مدنی خواند. در حالی که شورش به صورت خشونت‌آمیز اتوریتیه سیاسی را به چالش می‌کشد، اعتراض مجاز کاملاً در چهارچوب مرزهای قانونی صورت می‌گیرد و از این رو هیچ یک از این دو نوع برخورد اعتراضی را نمی‌توان نافرمانی مدنی قلمداد کرد. در حالی که مقصود از انقلاب کسب اتوریتیه سیاسی، و هدف از طغیان نبودن آن است، نافرمانی مدنی تنها به چالش اتوریتیه اکتفا می‌کند. آنچه در میان این سه مشترک است، به چالش کشیدن غیرمجاز قانون در قالب یک جامعه مردم‌سالار است. میان اشکال مجاز اعتراضی از یک سو و نافرمانی مدنی، هم تفاوت‌هایی وجود دارد و هم نوعی همپوشانی.

پ. نافرمانی مدنی قانونی نیست. نافرمانی مدنی هرگز نوعی حرکت و کنش مجاز در چهارچوب قانون نیست. به عنوان نمونه، یک مخالف سربازی (conscientious objector) را نمی‌توان معترضی در قالب نافرمانی مدنی (یا یک متمرّد مدنی) قلمداد کرد. مخالفت با سربازی اعتراضی است که در چهارچوب قانون صورت می‌پذیرد. تنها در صورتی مخالفت با سربازی نافرمانی مدنی شمرده می‌شود که شخص متمرّد تن به خدمت جایگزین نداده و یا، در صورتی که دعوی وی به رسمیت شناخته نشود، شخص متمرّد گزینه سربچی از فرمان را برگزیند. قانون‌شکنی با هدف به آزمون گذاردن اعتبار قانون مورد اعتراض از طریق درخواست تجدیدنظر از دادگاه استیناف، نوعی کنش مرتبط با نافرمانی مدنی است. با این حال، و به معنای دقیق کلمه، چنین کنشی را نمی‌توان نافرمانی مدنی خواند، چرا که مشخصه اصلی نافرمانی مدنی همانا سربچی تعمّدی و مسالمت‌آمیز از قانونی است که مورد اعتراض قرار گرفته است، و نه ادعای «غیرقانونی» بودن قانون بر اساس قانونی عالی‌تر از آن و مقدم بر آن در چهارچوب نظام حقوقی جاری، همچون قانونی که در تعارض با قانون اساسی ایالات متحده باشد.

۴. منابع، توجیه‌ها، و چالش‌ها. آنهایی که به نافرمانی مدنی روی می‌آورند، از یک رشته مراجع، منابع، و توجیهات متعدد برای موجه جلوه دادن کنش خود بهره می‌برند. الف. قانون برتر. اصلی‌ترین خاستگاهی که نافرمانی مدنی بر مبنای آن توجیه می‌شود، ارجاع به قانونی است برتر که اطاعت از قانون انسان‌ساخته (man-made law) را مجاز نشمده، سربچی از آن را لازم می‌داند. اغلب پای اتوریتیه مذهبی است که در این میان به وسط کشیده می‌شود. ولی توجیه نافرمانی مدنی می‌تواند به «قانون طبیعی» هم ارجاع دهد، قانونی که نه خدایی که جهانی و این‌دنیایی است. چنین قانونی ذاتاً و از آنجا که هر فردی از خرد برخوردار است، در دسترس هر انسانی قرار دارد. بنابراین، مرجع مورد نظر هر چه باشد، ادعا و استدلالی که از آن برمی‌خیزد واضح است: قوانینی وجود دارند طبیعی و جهانی که هر از چند گاه یکبار می‌توانند سربچی از قانون دولت را، حتی اگر دولتی مردم‌سالار باشد، توجیه کنند.

ب. وجدان. واژه کلیدی در این رابطه «وجدان» است. وجدان صدای حس تشخیص حق از ناحق در جان آدمی است. وجدان دلیلی ورای منفعت مادی و ترس برای توجیه عمل به دست می‌دهد. ولی

وجدان‌های مختلف به طرق مختلفی نیز شکل گرفته‌اند.

قرار دادن وجدان بالای قانون. اگر کسی ادعا کند که حق دارد وجدان خود را بالاتر از قانون قرار دهد، به همین ترتیب فرد دیگری هم می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد. جب مگرودر^۱، فردی که در برنامه‌ریزی سرقت اسناد ستاد حزب دمکرات آمریکا در واترگیت در واشنگتن دی سی در ۱۹۷۲ نقشی کلیدی بر عهده داشته و مجرم به توطئه و ایجاد مانع بر سر راه دادرسی در جریان این پرونده شناخته شد، در دفاعیات خویش از ویلیام سلون کافین^۲، چهره بارز جنبش نافرمانی مدنی علیه جنگ ویتنام در آمریکا، به عنوان الگویی برای عملکرد قانون‌شکنانه خودش نام می‌برد. بدین ترتیب بود که مگرودر، بنا به گفته خود و بر اساس آنچه وجدان وی به او حکم می‌کرد، در خدمت فهمی که از خیر عمومی داشت، دست به عمل می‌شود.

چالش‌هایی که در راه قرار دادن وجدان بالای قانون قرار دارند. این فکر که وجدان را می‌بایست بالاتر از قانون قرار داد از سوی بسیاری از صاحب‌نظران در این زمینه مورد انتقاد قرار گرفته و به چالش کشیده شده است، چرا که، بنا به استدلال این گروه، اگر قرار بر این باشد که وجدان فردی صورتی مطلق به خود بگیرد و قضاوت در باب اینکه کدامیک از قوانین مستحق اطاعت بوده و کدامیک نیستند بر پایه آن انجام پذیرد، چنین ادعایی دعوتی خواهد بود برای هرج و مرج اجتماعی. مدافعین نافرمانی مدنی به حکم وجدان انسانی برعکس بر این باورند که تنها وجدان است که می‌تواند مبنایی برای قضاوت نهایی در این زمینه باشد. هر کسی می‌تواند برای خود تصمیم بگیرد که از قانونی اطاعت بکند یا نکند، ولی قضاوت نهایی در این رابطه بر عهده خود فرد است. منتقدین این امر از سوی دیگر بر این باورند که چنین استدلالی «باید» و «شاید» را با هم اشتباه می‌گیرد. اینکه افراد خودشان تصمیم بگیرند که وجدان خویش را بالاتر از قانون بنهند، خودبه‌خود اعتبار قانونی به وجدان آنها نمی‌دهد و شاید بهتر این باشد که این افراد همواره بر آن باشند تا از قانونی که اعتبار خود را از قانون اساسی مردم‌سالار می‌گیرد، پیروی کنند. شاید بهتر این می‌بود که این افراد از ضرب‌المثل فیلسوف آلمانی، ایمانوئل کانت^۳، در این رابطه پیروی می‌کردند که می‌گفت: «آزادانه نقد کنید ولی دقیقاً اطاعت کنید.»^۴

پ. قانون. استدلال بالا به این پرسش اولیه پاسخ نمی‌دهد که آیا هر کسی می‌تواند تصمیم خود مبنی بر نافرمانی را توجیه کند یا نه؟ در رابطه با نقش قانون در تأمین امنیت اجتماعی، پاسخ‌های متفاوتی که هر یک از چشم‌انداز مختلفی سرچشمه می‌گیرد، تا به حال داده شده است. برای برخی، قانون و نظم یکی هستند. برخی دیگر بر این باورند که همانطور که قانون و عدالت یکی نیستند، قانون جاری نیز اگرچه می‌تواند ابزاری برای برقراری نظم محسوب شود، ولی تنها ابزار برای رسیدن به این هدف نیست. در این چشم‌انداز است که نافرمانی مدنی را می‌توان به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به عدالت بیشتر، و در نتیجه برای تضمین هرچه بیشتر نظم موجود، تلقی کرد.

ت. انواع نافرمانی مدنی. از مثال‌های بالا چنین استنباط می‌توان کرد که تمیز دادن چالش‌ها و

1. Jeb Stuart Magruder (1934-)
2. William Sloane Coffin, Jr. (1924 – 2006)
3. Immanuel Kant (1724 – 1804)
4. «Censure freely but obey punctually.»

توجهاتی که در رابطه با قابل قبول و اخلاقی بودن یا نبودن نافرمانی مدنی در یک نظام مردم‌سالار وجود دارند، امری است پیچیده. فهرست بلندی از نقدهای نظری و عملی نافرمانی مدنی موجود است: نافرمانی مدنی گروه‌های فشار را تشویق می‌کند تا با توسل به زور در جهت تحمیل منافع خود به منفعت عام، به فعالیت خود ادامه دهند؛ نافرمانی مدنی از اساس احترام به قانون را سست کرده، افراد را تشویق می‌کند تا قانون را به دست خود بگیرند؛ نافرمانی مدنی فرایند قانونی وضع و اصلاح قانون را با مشکل مواجه می‌کند؛ و نهایتاً اینکه نافرمانی مدنی این باور بنیادین را که جامعه ما نه بر پایه انسان‌ها که بر اساس قانون بنا شده است را سست کرده و منتهی به آشوب اجتماعی می‌گردد. با این حال، اکثر این نقدها بیش از همه بر آن دسته از کنش‌هایی واردند که در چهارچوب ویژگی‌ها و تعریف داده شده از نافرمانی مدنی، در بخش الف از پاراگراف ۱ در بالا، نمی‌گنجند.

ث. چه کنشی را می‌توان نافرمانی مدنی خواند. هر یک از اظهارات نظری بالا را می‌توان به چالش کشید.

نمونه‌ای از استثنا در نافرمانی مدنی. اینکه گفته می‌شود که نافرمانی مدنی باید «باز» و شفاف باشد، ادعایی است که در پی تجربه‌هایی همچون تجربه سال‌های ۱۸۵۰ در آمریکا که در جریان آن حامیان الغای برده‌داری، با سرپیچی از فرمان معطوف به «برده‌های فراری» (Fugitive Slave Act)، به قاچاق و پناه دادن به آنان در سرزمین‌های آزاد روی آوردند. در بسیاری از موارد، حامیان الغای برده‌داری، نه برای محافظت از جان خودشان، که برای حراست از جان بردگان فراری‌ای که به دنبال آزادی خویش بودند، مخفیانه عمل می‌کردند. آیا مخفیانه عمل کردن آنها دلیل موجهی است برای اینکه کنش ایشان را نافرمانی مدنی ندانیم؟

قائده و استثنا در تعریف نافرمانی مدنی. آنچه در اینجا مطرح است، نه فهرستی از معیارهای مطلق، که یک تعداد ویژگی‌هایی است که مشخصات کلی آنچه را نافرمانی مدنی می‌خوانیم، تشکیل می‌دهند. پرهیز از دروغ‌گویی را می‌توان در مواردی، برای نجات جان یک انسان به عنوان مثال، نادیده گرفت، بدون آنکه سرپیچی از این حکم منجر به الغای آن به عنوان یک اصل و یک معیار اخلاقی شود. به همین منوال هم معیارهایی که برای تعریف و توضیح آنچه نافرمانی مدنی در یک جامعه مردم‌سالار قلمداد می‌گردد در بالا آورده شد، تنها نقطه شروعی هستند که به ما این امکان را می‌دهند تا بهتر به موارد استثناء توجه کرده و در صورت لزوم و موجه بودن هر یک از آنها، در اتخاذ یا عدم اتخاذ آن تصمیمی مناسب بگیریم. مورد دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کرد، فاصله گرفتن، نه از معیارهای نافرمانی مدنی در مواردی استثنایی، که دور شدن از معیارهای خود قانون است. در چنین مواردی، این با خود متمرّد است که دلایل و مدارک کافی برای توجیه نافرمانی مورد نظر خویش را ارائه دهد. ولی خشونت را نمی‌توان تحت هیچ شرایطی، استثناء قلمداد کرد: خشونت، چه موجه باشد و چه نباشد (که این خود موضوع بحث جداگانه‌ای است)، نافرمانی مدنی نیست.

چشم‌انداز تاریخی

به دنبال ریشه‌های تاریخی نافرمانی مدنی رفتن می‌تواند جستجوگران را به دالان‌های درازی وارد

کند. در کتاب خروج در تورات، فرعون به قابله‌های عبری فرمان می‌دهد تا همه نوزادان نر را بقتل برسانند. ماماها، با اطاعت از حس وظیفه‌ای برتر، از اجرای چنین فرمانی سرپیچی کرده و یکی از نخستین نمونه‌های تاریخی نافرمانی مدنی را برای ما بجا می‌گذارند. نمونه‌های تاریخی برجسته نافرمانی مدنی را می‌توان در تاریخ مذهبی و در اعمال آنهایی که مخالفی اصولی با جنگ داشته‌اند، نشان گرفت.

ولی فکرت‌های مرکزی نافرمانی مدنی را همچنین می‌تواند در فلسفه و در ادبیات باستان، و نیز در درازای تاریخ سیاسی یافت. این فکرت‌ها عمیقاً با توسعه نظریه و کنش مقاومت در برابر استبداد و نیز با تاروپود تاریخ توسعه مردم‌سالاری، درهم تنیده شده‌اند. فکرت‌های نافرمانی مدنی سر از هر مطالعه تاریخ سازماندهی و مقاومت اجتماعی دور از خشونت برای دستیابی به تغییر سیاسی درمی‌آورد. همچنان که از اثر معروف جان میلتنون^۱ تحت عنوان آریوپاژیتیکا (اریوس باغوس)^۲ در ۱۶۴۴ و در جریان به چالش کشیدن قانون جدیدی که ناشران انگلیسی را موظف می‌ساخت تا برای کسب مجوز نشر به یک دستگاه ممیزی رسمی رجوع کنند، آشکار می‌شود، فکرت‌های اصلی نافرمانی مدنی با ایده آزادی مطبوعات همواره در رابطه‌ای تنگاتنگ بوده‌اند. همین فکرت‌ها را در تاریخ علم نیز می‌توان جست.

پژوهشگری که نشان از مفاهیمی همچون دوری از خشونت، یا صلح‌طلبی یا شورش می‌گیرد، می‌تواند به راحتی گمراه شود. نافرمانی مدنی موضعی است که دامنه آن بسیار تنگ‌تر از این موضوعات بوده و در اغلب موارد هم عنوانی ست فرعی بر هر یک از آنها. بنابراین، پژوهشگر فوق شاید به این نتیجه برسد که می‌بایست دامنه تحقیقات خود را تنگ‌تر هم بکند: نافرمانی مدنی در قالب یک جامعه مردم‌سالار. از همین رو، مراحل تاریخی مهمی که در زیر از هر یک از آنها یاد خواهد شد، می‌تواند به عنوان راهنمایی در این راستا مفید واقع شود:

۱. آنتیگونه. آنتیگونه، نمایشنامه معروف سوفوکل، برای نخستین بار در قرن پنجم پیش از میلاد در آتن اجرا می‌شود. این نمایشنامه روایت نزاعی است که میان کرئون، پادشاه تب، و آنتیگونه، دختر ادیپ، که وی نیز از پادشاهان تب یا تبس بود، در گرفته بود: کرئون تدفین پولونیکس، برادر آنتیگونه، را در داخل دروازه‌های شهر به جرم خیانت منع کرده بود، ولی آنتیگونه که می‌گوید در این رابطه نه از پادشاه که از «قلب خود فرمان می‌برد»، از فرمان صادرشده سرپیچی می‌کند. در آن روزگار مردم بر این باور بودند که اگر جسد مرده تدفین نشود، روح وی هیچگاه آرام نخواهد گرفت. آنتیگونه نیز، از روی وفاداری به برادر و خانواده خویش و نیز از این رو که معتقد بود از قانونی بالاتر از قانون شهر تب فرمان می‌برد، از فرمانبری از حکم پادشاه سرباز زده و جسد برادر خود را تدفین کرده و در پی آن هم بدستور پادشاه و به جرم سرپیچی از فرمان او، به مرگ محکوم می‌شود. در داستان سوفوکل، تضاد میان مسئولیت پادشاه در تضمین انسجام و نظم شهر تحت فرمانروایی او از یک سو و خودداری آنتیگونه از پیروی از فرمان وی بر پایه اصول اخلاقی‌اش، به نمایش گذاشته می‌شود: تضاد کلاسیک که نماد رویارویی میان قانون انسان‌ساخته از یک سو و وجدان آدمی از سوی دیگر است. روایت سوفوکل، که نمونه‌ای است اولیه و یونانی از نافرمانی مدنی، نهایتاً در یک تراژدی که همه دست‌اندرکاران آن را دربرمی‌گیرد،

1. John Milton (1608 – 1674)

2. Areopagitica: A speech of Mr. John Milton for the Liberty of Unlicenc'd Printing, to the Parliament of England

به پایان می‌رسد.

۲. سقراط. در ۳۹۹ پیش از میلاد بود که سقراط، پدر فلسفه، در مجلس آریوپاژ که در کوه اریوس باغوس تشکیل می‌شد، به اتهام بی‌تقوایی و «مفسد» جوانان محاکمه شده و مجرم شناخته می‌شود. سقراط از اجابت از حکمی قانونی که وی را موظف به متوقف کردن جلسات درسی خویش می‌کرد، سر باز زده بود. هنوز هم هستند بسیاری که پیشینه فکرت آزادی آکادمیک را در همین خودداری سقراط می‌بینند. با این که عمداً از پیروی از قانون سر باز زده بود، و از آن رو که در چهارچوب قوانین آتن به اعتبار قانونی حکمی که وی را از تدریس منع می‌کرد باور داشت، سقراط این پند دوستان خویش را که او را به ترک شهر و گریز از مجازات تشویق می‌کردند نادیده گرفت و با آغوش باز به پیشواز آن رفت. در کریتون، یکی از مکالمات یا دیالوگ‌های افلاطونی، سقراط دلیل این تصمیم خویش را توضیح می‌دهد. با قبول منافی که جامعه شهری برای او به ارمغان آورده بود، سقراط، حتی در عین نافرمانی، خود را، به عنوان یک شهروند خوب، موظف به اطاعت از قانون و نظم قانونمدار آن می‌دانست. وی اتوریته دولت را تا بدانجا به رسمیت شناخته بود که حاضر شده بود تا پای مجازات مرگ هم به قانون آن وفادار بماند. با این حال، سقراط بر این باور خویش نیز تا پایان استوار ماند که قلمرویی هست که دعوی دولت در آن از درجه اعتبار ساقط است و آن همانا قلمرو وجدان است.

۳. نافرمانی مدنی مذهبی پیش از عیسی مسیح. در کتاب دانیل، یکی از کتب عهد عتیق، سه تن از دوستان دانیل از بخت‌النصر، حاکم بابل، سرپیچی کرده و با اینکه تهدید مرگ بر آنها سایه افکنده بود، از پرستش یک بُت خودداری می‌ورزند. این سه تن با اینکه به کوره‌ای آتشین انداخته شده بودند، از آن جان سالم بدر می‌برند. حاکم بابل نیز، با قبول اینکه قدرتی خدایی حامی آنان باید باشد، حکم به آزادی ایشان می‌دهد. کتاب عهد عتیق مملو از روایاتی است از این دست که در هر یک از آنها، افرادی، با خودداری از توسل به زور و خشونت و به نام پیروی از قانون خدا، از اطاعت از قانون دولت سرپیچی می‌کنند.

۴. ادوار نخستین مسیحیت. مسیحیت، در ادوار و قرون نخستین خود، یکی از گسترده‌ترین - و در انتها، یکی از موفق‌ترین - جنبش‌های نافرمانی مدنی بود. خودداری مسیحیان این دوران از خدمت وظیفه در قشون رومی و سر باز زدن آنها از پرستش خدایگان روم، در پیروی از تعلیمات عیسی مسیح در دوری جستن از خشونت و سرپیچی از بُت پرستی، اغلب به عنوان نمونه‌ای اولیه از نافرمانی مدنی ارائه می‌گردد. ۵. اتین دو لا بوئسی. قاضی، نویسنده و یکی از بنیان‌گذاران فلسفه نوین سیاسی در فرانسه قرن شانزدهم میلادی، لا بوئسی، که دوستی وی با مونتین فرانسوی زبانزد تاریخ‌نگاران آن دوران است، تأثیر بسزایی هم بر هنری دیوید تورو آمریکایی و هم بر تولستوی روسی داشته، و از طریق این رمان‌نویس روس تأثیری جدی بر گاندی هندی بجای گذاشته است. لا بوئسی یکی از نخستین نظریه‌پردازانی است که بازپسگیری دور از خشونت رضایت را، به عنوان یک ابزار کارآمد و قوی سیاسی که می‌تواند در برابر استبداد مورد استفاده قرار بگیرد، ارائه داده است. وی در جستار معروف خویش تحت عنوان «نوکرى داوطلبانه» (Voluntary Servitude) از مردم می‌خواهد، تا با نافرمانی از مستبد، خویشان را از

چنگ استبداد رها سازند. بنابراین، با پرهیز از خشونت است که «غولی عظیم که زیر پای اش خالی شده است، زیر بار خود فرومی‌ریزد و خرد می‌شود.»

۶. فرقه‌های پروتستان. دوران اصلاحات دینی (Reformation) در اوایل قرن شانزدهم میلادی در آلمان، دورانی است که نه تنها شاهد برآمدن کلیسای پروتستان و دگرگونی‌هایی در کلیسای کاتولیک رم است، که تحت نفوذ شاخه رادیکال این جنبش منتهی به پیدایش طیف گسترده‌ای از چالش‌هایی می‌گردد که دو اتوریته مذهبی و سیاسی را با خود مواجه می‌کنند.

الف. ماهیت چالش‌های پروتستان در برابر اتوریته. با رسیدن به این باور که بستر نهایی اتوریته همانا رابطه معنوی فرد با خداست، فرقه‌های پروتستان زمینه اصلی به چالش کشیدن دو اتوریته دینی و سیاسی را می‌چینند. آنچه در این باب به راستی نوین بود، مستقیم و بدون واسطه بودن این رابطه و فقدان مسئولین کلیسا به عنوان میانجی در آن بود. اصطلاح معروف «اجتهاد همه مؤمنین» (the priesthood of all believers)، از همین باور مرکزی پروتستان ریشه می‌گیرد.

ب. چالش‌هایی که از باورهای پروتستان نشأت گرفته و در برابر اتوریته قد بلند می‌کنند. چالش‌هایی که از گروه‌های رادیکال سیاسی و مذهبی متأثر از باورهای پروتستان نشأت می‌گیرند، طیف وسیعی از دکتترین و رویکرد عملی را ارائه می‌دهند: از آنارشی و انزواگرینی و ترک جامعه گرفته، تا تأکید بر وجدان فردی در برابر دولت از سوی شهروندانی که کماکان به اتوریته سیاسی وفادار مانده‌اند. انواع کلیساهای پروتستان در آلمان^۱، انگلستان و ایالات متحده^۲، هر یک نمونه‌ای از چالش اتوریته دولتی و مبتنی بر وجدان فردی و دور از خشونت بوده است. برخی از این فرقه‌ها، همچون فرقه تعمیدیون یا تعمید یافته‌گان نوین (Anabaptist)، کناره‌گیری دینی از تمامی امور دولتی را آموزش داده، خودداری اعضای آن از حمل اسلحه بخشی است از تاریخ گسترده‌تر نافرمانی مدنی. در میان دیگر فرق نیز، همچون فرقه کوئیکرها که صلح‌طلبانی (Pacifists) منشعب از فرقه پاک‌دینان (Puritan) باشند، بودند افراد برجسته‌ای مانند جورج فاکس انگلیسی و جان وولمن آمریکایی، از نخستین مخالفان برده‌داری در مستعمرات، که مانند مؤمنین ساده این فرق، نافرمانی خویش را نه بر اساس انزواگرینی که بر پایه آنچه «نور باطنی» (inner light) و بازتاب «نور خدا» در هر انسان می‌نامیدند، بنا می‌نهادند، «نوری» که هر از چندگاه حکم به نافرمانی انسان می‌دهد. اگرچه در استدلال خویش با یکدیگر متفاوت هستند، صلح‌طلبان مذهبی با امتناع از اطاعت از قوانینی که مستلزم مشارکت در خدمت وظیفه‌اند، نقشی مهم در توسعه نوع مستدل نافرمانی مدنی در تاریخ ایفا کرده‌اند.

۷. هنری دیوید تورو. نقشی که تورو در برجسته کردن و پشتیبانی از مفاهیم نافرمانی مدنی بازی کرده است، نقشی متناقض است. جستار نامی وی تحت عنوان «مقاومت در برابر حکومت مدنی»^۳ (۱۸۴۸)، که تنها پس از مرگ وی زیر عنوان جدید «نافرمانی مدنی» منتشر می‌گردد و به همین اسم نیز تا به امروز شناخته شده مانده است، روایتی است از امتناع تورو در پرداخت مالیات به دولتی که علیه مکزیک وارد

1. The Historic Peace Churches (Mennonites, Brethren)
2. The Society of Friends (Quakers)
3. Resistance to Civil Government

جنگ شده و حامی برده‌داری بود و قبول مجازات زندان در پی این اقدام. این جستار تورو از شیواترین روایاتی است که احترام به «حق» را به احترام به «قانون» مقدم می‌شمارد.

الف. تورو مدافع نافرمانی مدنی از آن نوع که امروزه شناخته شده است، نبود. تناقضی که در بالا از آن سخن رفت از آنجا سرچشمه می‌گیرد که تورو در هیچ کجای جستاری که به شناخته‌شده‌ترین رساله «نافرمانی مدنی» معروف شده است، از این اصطلاح استفاده نکرده است! همانطور که پیش‌تر گفتیم، جستار نامی وی تحت عنوان «مقاومت در برابر حکومت مدنی»، تنها پس از مرگ وی بود که زیر عنوان جدید «نافرمانی مدنی» منتشر گردید. فکرت‌هایی که در این جستار ترسیم شده‌اند، منطبق با شاخص‌هایی که پیش‌تر در باب نافرمانی مدنی مورد اشاره قرار گرفتند، نیستند. تورو هیچ احترامی برای هیچ نظام قانونی قائل نبوده، فرد انسانی را در بالای قانون قرار می‌دهد. همانطور که خود او می‌گفت، تورو «وقت» اینکه از راه‌های قانونی به دنبال ایجاد تغییر در قوانین مورد اعتراض خود باشد را نداشت. جستار وی مجموعه درس‌گفتارهایی بود که تورو در ۱۸۴۸ تحت عنوان «در باب رابطه فرد با دولت»^۱ بیان کرده بود. جستار و فکرت‌های تورو، بیش از آنکه مرتبط با مقوله نافرمانی مدنی در یک جامعه مردم‌سالار باشند، نشأت گرفته از اندیشه و مکتب آنارشیسیم‌اند.

ب. تأثیر جستار تورو. با این حال و برای بیش از یک قرن، جستار تورو متن مرجعی شد برای همه آنهایی که می‌خواستند نافرمانی خود از قانونی را که غیراخلاقی قلمداد می‌کردند، بر مبنای آن توجیه کنند. بی‌کم‌وکاستی این متن و کیفیت چالشی که استدلال آن در برابر دنباله‌روی منفعلانه (passive compliance)، در تمایز با نافرمانی آگاهانه، قرار می‌دهد، معروفیت آن را به عنوان متنی مرجع و کلاسیک در ادبیات نافرمانی مدنی، علی‌رغم تناقض مفهومی‌ای که در بالا به آن اشاره شد، در پی داشته است.

۸. تولستوی. گاندی هندی تولستوی روسی را سرچشمه فکری خود در رسیدن به این باور می‌داند که سلطه‌پذیری و همکاری هندیان بود که تسلط و فرمانروایی انگلیسی‌ها در کشور ایشان را ممکن ساخت. تولستوی، رمان‌نویس و نظریه‌پرداز اجتماعی و دینی روسی قرن نوزدهم، با رد مقاومت قهری (forcible resistance) در برابر اتوریته، به عنوان یک مسیحی آنارشیسیم به آموزش خودداری از پرداخت مالیات و عدم همکاری با اتوریته دولتی به مانند راهی برای به اجرا گذاردن آموزه‌های کتاب عهد جدید (انجیل) پرداخت.

۹. گاندی. تأثیر مهانداس کارامچاند گاندی^۲ بر گسترش و اعمال نافرمانی مدنی، همانند تأثیر تورو بر این پدیده، اگرچه عظیم است، متناقض نیز هست.

الف. نافرمانی مدنی مد نظر گاندی در جامعه‌ای مردم‌سالار صورت نگرفت. گاندی اگرچه قوانین خاصی را به چالش کشید، ولی به نفع ایجاد تغییر در اتوریته حکومتی دست به این کار زد. نافرمانی مدنی گاندی نوعی جنبش انقلابی دور از خشونت بود.

ب. شاخص‌ها و ماهیت نافرمانی مدنی مد نظر گاندی. اگرچه نافرمانی مدنی مورد نظر گاندی در

1. «On the relation of the individual to the State»

2. Mohandas Karamchand Gandhi (1869 – 1948)

بستری بوقوع پیوست که مردم سالار نبود، ولی برجسته‌ترین عناصر کلاسیک تشکیل دهنده یک نافرمانی مدنی را در خود داشت. صراحت، حقانیت، فقدان خشونت، و اراده قبول مجازات قانونی سرپیچی از قانون، از جمله عناصری هستند که به ما امکان می‌دهند نافرمانی مدنی را به روشنی از دیگر اشکال قانون‌شکنی تمایز بدهیم. با این حال، الزامات فوق، نه از احترام گانندی به نظامی حقوقی و قانونی که اخلاقی بودن آن را نفی می‌کرد، که از رویکردی که نسبت به مخالفین خویش از خود نشان می‌داد، سرچشمه می‌گرفت. گانندی بر احترام به مخالفین خود پامی فشرد. گانندی در پی آن بود تا از اختلاف‌ها باهمستانی بسازد. گانندی آن فضیلتی را در انسان مخاطب قرار داد که می‌توانست بی‌عدالتی و در نتیجه (لزوم) تغییر را بشناسد و درک کند. شاخص‌های نافرمانی مدنی مورد نظر گانندی، اگر چه در بستری غیر مردم‌سالار و شورشی بوقوع پیوست، ولی نیرویی شکل‌دهنده و عمیقاً تأثیرگذار پدیدار آورد که می‌رفت تا تأثیر بسزایی بر روح، مقصود، و چشم‌انداز نافرمانی مدنی سیاسی مدرن و سازماندهی شده که در پی ایجاد باهمستانی از اختلاف‌هاست، از خود بجا بگذارد.

پ. نمونه‌ای از کارزار گانندی‌ای نافرمانی مدنی. نمونه‌ای از کارزار گانندی‌ای را می‌توان اینگونه ترسیم کرد: در ۱۹۲۴ در ویکوم در هندوستان، گروهی از پیروان گانندی فرمان مهاراجه (در گویش پارسی در هند و با ریشه‌ای سانسکریت، به معنی «شاه بزرگ» یا «شاه والااست») محل را که اعضای کاست نجس (Untouchables) را از استفاده از جاده‌ای که از نزدیکی پرستشگاهی براهمایی رد می‌شد منع کرده بود، به چالش می‌کشد. سالیان پی‌درپی، و به‌رغم ضرب‌وشتم و بگیرو‌ببندهای بیشمار نیروهای انتظامی حافظ این جاده، سرانجام و با پشتیبانی اتوریته براهمایی، دولت از مواضع خود عقب‌نشسته و راه را برای استفاده همگان باز می‌گذارد.

۱۰. آثارشیت‌ها. در سنت آنارشیت و با وجود آنکه دولت (state) را به عنوان شکلی از حکومت (government) رد می‌کند، می‌شود با برخی از ویژگی‌های نافرمانی مدنی، مثلاً نافرمانی علنی و دور از خشونت با احکام دولتی، برخورد کرد. تقدم حقوق فردی در نوشته‌های پی‌یر ژوزف پرودون^۱ در قرن نوزدهم، و استدلال‌های ویلیام گادوین^۲ در نیمه دوم قرن هجده و نیمه نخست قرن نوزده در جستاری تحت عنوان «پرس‌وجویی در باب عدالت سیاسی»^۳، منتشر شده در ۱۷۳۹ در حمایت از حذف تدریجی، دور از خشونت و عقلایی نهادهای سیاسی، زمینه‌ساز نظریه برخی از اشکال نافرمانی مدنی می‌شوند. با این وجود نباید فراموش کرد که جریان آنارشیت دیگری نیز در مخالفت با اتوریته سیاسی کاملاً برخلاف این سنت عمل کرده و با توسل جستن به خشونت و سازمان‌های زیرزمینی به قتل و ویرانی روی آورده، هیچگونه مرز اخلاقی یا متعارفی برای عملکرد خویش نمی‌شناخت. مورد سرگئی نچایف^۴ روسی، نمونه بارزی از این دست آنارشیت افراطی در نظریه و در عمل است.

۱۱. مقاومت دور از خشونت در برابر نازی‌ها و کوئزلینگ‌ها. در برخی موارد، مقاومت دور از خشونت در برابر نازی‌ها یا نظام‌های تحت حمایت آنها مورد استفاده قرار گرفته است.

1. Pierre-Joseph Proudhon (1809 – 1865)
2. William Godwin (1756 – 1836)
3. Inquiry Concerning Political Justice
4. Sergey Gennadiyevich Nechayev (1847 – 1882)

الف. آموزگاران نیروزی، ۱۹۴۳. در نروژ در ۱۹۴۲، از ۱۲۰۰۰ آموزگار شاغل در این کشور، بین ۸۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ نفر از به عضویت درآمدن سازمانی صنفی که از سوی نازی‌ها حمایت می‌شد و آموزش تبلیغات (propaganda) نازی به دانش‌آموزان در مدارس نیروزی، سر باز می‌زدند. آموزگاران متمرّد تصمیم خویش مبنی بر عدم عضویت در این سازمان صنفی را در نامه‌ای به اطلاع وزارت آموزش و پرورش این کشور می‌رسانند. یک هزار نفر از آنها در پی این اقدام بازداشت و به اردوگاهی در مناطق دوردست شمالی نروژ فرستاده شده، تحت تیره‌روزترین شرایط و تهدید به مرگ در آنجا زندانی می‌گردند. مدارس تعطیل می‌شوند. در پی این رویداد و بالا گرفتن حمایت مردمی از آموزگاران متمرّد و شدت این پشتیبانی، نظام سیاسی دست‌نشانده نازی‌ها (Quisling) با مشکل مواجه می‌شود. در نتیجه این جنبش و هشت ماه پس از بازداشت معلمان، آموزگاران متمرّد نیروزی از اردوگاه آزاد شده و تلاش نازی‌ها و نظام سیاسی مورد حمایت آنها در این کشور برای راه‌اندازی یک اتحادیه صنفی زیر نفوذ فاشیست‌ها در نروژ با شکست روبرو گشته و رها می‌گردد.

ب. مقاومت دانمارکی، ۱۹۴۳. در اکتبر ۱۹۴۳ در دانمارک، مقاومت دانمارکی در مقابل بازداشت یهودیان این کشور دست به مقاومتی دور از خشونت زده و از دستگیری آنها جلوگیری بعمل می‌آوردند. نزدیک به ۶۵۰۰ نفر از ۷۰۰۰ یهودی دانمارکی بدین ترتیب نجات یافته و مخفیانه روانه سوئد می‌گردند. با این حال می‌بایست در اینجا اینگونه مقاومت دور از خشونت در مقابل استبداد را از نافرمانی مدنی که مستلزم به رسمیت شناختن اتوریته دولتی است، متمایز ساخت. ملاحظه دیگری را نیز در اینجا باید مدنظر قرار داد و آن این است که هرگونه مقاومت دور از خشونت در برابر نظامی مانند نازی‌ها و رژیم‌های مشابه آن می‌تواند خودکشی تلقی گردد.

پ. محکمه‌های نورمبرگ. برخی بر این باورند که محکمه‌های نورمبرگ، در پی جنگ جهانی دوم، نه تنها توجیهی برای تجاوز تعمّدی به قانون دولتی به عنوان اعتراض به احکام غیرقانونی آن محسوب می‌شود، که ضامنی برای اینگونه اعمال نیز به حساب می‌آید. این محاکم بر این اصل استوار بودند که افراد در برابر مشارکت خود در جنایات جنگی و در جنایت علیه بشریت، اخلاقاً و قانوناً مسئول می‌باشند. برای برخی از نظریه‌پردازان، دادگاه نورمبرگ و احکام آن را می‌توان برای توجیه سرپیچی از خدمت وظیفه در قالب جنگی که غیراخلاقی محسوب می‌شود، مورد استناد قرار داد. برخی دیگر پاسخ می‌دهند که جنایاتی که در نورمبرگ به محاکمه گذارده شدند از سوی افرادی مرتکب شده بودند که از آزادی عمل و انتخاب قابل توجیه برخوردار بوده و این احکام شامل افسران رده پایین نمی‌شدند. اگرچه استدلالی که در مورد احکام این محکمه‌ها مطرح شده است با برخی نظریات مربوط به نافرمانی مدنی همپوشانی دارد، ولی کاملاً معطوف به قانونی بودن تصمیمات اتخاذ شده دارد و ربطی به مقوله نافرمانی آشکارا غیرقانونی و موجه ندارد.

۱۲. تجربه آمریکایی. هیچ تاریخی را نمی‌توان یافت که غنی‌تر از تاریخ آمریکا در استفاده از انواع تاکتیک‌های نافرمانی مدنی برای دگرگونی اجتماعی باشد. از مقاومت فرقه کوئیکرها در برابر سیاست‌های معطوف به مسلح کردن سفیدان در مقابل سرخ‌پوستان گرفته تا سرپیچی حامیان الغای برده‌داری از فرمان مربوط به برده‌های فراری، و از انواع حرکت‌های صنفی گرفته تا جنبش‌های سوسیالیست و آنارشیت

در این کشور، باورها و کنش‌های نافرمانی مدنی بخشی لاینفک از تاریخ آمریکا بوده‌اند. از این گذشته، فکرت‌های نافرمانی مدنی، چه در مخالفت با جنگ ویتنام و چه به طور برجسته‌ای در رابطه با جنبش حقوق مدنی (Civil Rights Movement) از ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۰، در شورش‌های جوانان در دهه ۱۹۶۰ نقش بسزایی ایفا کرده‌اند. در اینجا به دو نمونه اشاره خواهیم کرد. هر دو نمونه با معیارهایی که در این جستار در ارتباط با نافرمانی مدنی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، مطابقت زیادی دارند.

الف. مقاومت در برابر آزمایش‌های هسته‌ای در اقیانوس آرام. در ماه مارس ۱۹۵۸، چهار صلح‌طلب آمریکایی که از سوی کمیته برای کنش دور از خشونت^۱ حمایت می‌شدند، تلاش کردند تا با کشتی بادبانی خود به جزایر مارشال در اقیانوس آرام مرکزی، محل آزمایش‌های هسته‌ای برنامه‌ریزی شده بود، نزدیک شده و بدین وسیله اعتراض خویش را به توسعه اینگونه تسلیحات ابراز دارند. کشتی آنها Golden Rule در هونولولو متوقف شده و سرنشینان آن در پی خودداری از ترک آن بازداشت می‌شوند. اگر برنامه و سفر آنها عقیم ماند ولی کنش علنی، دور از خشونت و مستقیم این افراد در تلاش برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های دولتی خارج از فرایندهای عادی سیاسی با تبلیغات گسترده‌ای همراه شده و الگویی برای نافرمانی مدنی منطبق با معیارهای مورد بحث در این جستار از خود بجای گذاشت.

ب. مارتین لوتر کینگ جونیور. کشیش سیاه‌پوست آمریکایی، مارتین لوتر، با ترکیب نافرمانی مدنی مبتنی بر اصول فردی با یک جنبش سیاسی سراسری و با اتکاء به تظاهرات و راهپیمایی‌ها و دیگر اشکال کنش و نافرمانی مدنی دور از خشونت، با قوانین دولتی و ایالتی که سیاهان این کشور را از دسترسی برابر به مدارس، صندوق‌های اخذ رأی و دیگر امکانات عمومی محروم می‌داشت، به مبارزه برخاست. کینگ به عنوان کنشگر کلاسیک نافرمانی مدنی. از ۱۹۵۵، یعنی از زمانی که به عنوان رهبر تحریم خطوط اتوبوس‌رانی مونتگومری^۲ شناخته شد، تا زمانی که در ۱۹۶۸ در شهر ممفیس در ایالت تنسی به قتل رسید، مارتین لوتر کینگ در تلاش خود تجسم همه شاخص‌هایی شد که ما در اینجا از آنها تحت عنوان نافرمانی مدنی کلاسیک یاد کرده‌ایم. لوتر کینگ مردم را به نافرمانی علنی و مسالمت‌آمیز از «قوانین ناعادلانه» و در عین قبول مجازات‌های قانونی احتمالی آن، دعوت و تشویق می‌کرد. با تأثیرپذیری زیاد از موضوعات و روایات کتاب مقدس و نیز از ارزش‌های جامعه آمریکایی که کرامت انسانی را ارج می‌نهاد، هرچند احترام به چنین ارزش‌هایی در آن روزگار با ریاکاری و تناقض آشکار توأم بود، لوتر کینگ دینی را که به گاندی در این زمینه داشت، به رسمیت شناخته و ادا می‌کرد.

نوشتار کینگ تحت عنوان نامه‌ای از زندان شهر بیرمینگهام به عنوان نمونه‌ای کلاسیک از نافرمانی مدنی. نوشتار لوتر کینگ تحت عنوان نامه‌ای از زندان شهر بیرمینگهام^۳ که در ۱۹۶۳ منتشر شد، نمونه بارزی است از نافرمانی مدنی مبتنی بر یک قانون مالای اخلاقی و تفاوت آن با قانون‌گریزی. در این نامه، لوتر کینگ بر کنش مستقیم، علنی و دور از خشونت در خیابان، هنگامی که همه تلاش‌ها برای تغییر قوانین ناعادلانه از طریق چانه‌زنی با شکست مواجه شده‌اند، تأکید می‌ورزید. کارزاری که لوتر

-
1. Committee for Non-Violent Action
 2. Montgomery bus boycott
 3. Letter from Birmingham City Jail

کینگ بانی و بنیان گذار آن بود می‌رفت تا دگرگونی‌های ژرفی در ساختار حقوق و قوانین مدنی آمریکا پدیدار بیاورد.

چشم‌انداز معاصر

نافرمانی مدنی در تاریخ معاصر نقش بسزایی در آفریقای جنوبی، اروپای تحت استیلای اتحاد شوروی، و حتی در چین ایفا کرده است. انقلاب‌هایی که اروپای مرکزی و شرقی را در ۱۹۸۹ تکان داد، تا حدود زیادی متأثر از الگوی جنبش همبستگی در لهستان بود که پیشگام اشکال نوین نافرمانی مدنی در این منطقه بشمار می‌رفت. اضافه بر این، و علی‌رغم حاشیه‌ای و ناشناخته ماندن آنها در برهه‌هایی از تاریخ آمریکا، مفاهیم و کارزارهای نافرمانی مدنی به بخشی مهم از این تاریخ تبدیل شده است.

۱. نافرمانی مدنی گسترده‌تر می‌شود. در آمریکا، ادبیات و تاکتیک‌های نافرمانی مدنی را می‌توان تقریباً در هر یک از جنبش‌هایی که برای دگرگونی اجتماعی پا می‌گیرند و صرف‌نظر از موضعی که در طیف سیاسی اتخاذ می‌کنند، پیدا کرد. تاکتیک‌های فوق را می‌توان نه تنها در انتهای چپ طیف سیاسی و مثلاً در اعتراض به خدمت وظیفه، که در انتهای راست آن نیز و در مقابله با سیاست‌های آزادگذاری سقط جنین سراغ گرفت. به موازات رابطه نافرمانی مدنی با قوانین مدنی، امروزه اشکال نوین پیرامندی نافرمانی (para-civil disobedience) را می‌توان در اعتراض‌های سازمان یافته به اتوریت‌های خصوصی (private authorities) در دانشگاه‌ها، کلیساها و در جدال بر سر کنترل نرخ اجاره، مشاهده کرد. در کالیفرنیا و در مناطق شمال غربی آمریکا، کارزارهای گسترده نافرمانی مدنی از سوی فعالین محیط‌زیست در جنگل‌های این نواحی سازمان داده شده است.

۲. نافرمانی مدنی سیاسی‌تر می‌شود. جاری‌ترین ارجاعات به نافرمانی مدنی در اخبار و رویدادهای امروزی را می‌توان، نه در اقدامات فردی و منبعث از تمایل شخص متمرّد به ابراز یک اصل اخلاقی والا، که در تلاش‌های قهری سازمان یافته برای بوجود آوردن دگرگونی جستجو کرد. هدفی که با اینگونه اقدامات دنبال می‌شود، به ندرت قانع‌سازی یا آشتی‌دادن مخاطبین یا متخاصمین است. حتی آن دسته از اقداماتی که از خشونت پرهیز می‌جویند نیز، با تأکید بر کمیت خود، تلاش بر آن دارند تا اقلیتی را سازمان دهند که بتواند، تا رسیدن به خواست خویش، از کارکرد عادی جامعه جلوگیری کند. در حالی که پیش از این، مقصود از اصطلاح و مفهوم «نافرمانی مدنی» تلاش‌هایی در جهت به چالش کشیدن اتوریت‌های سیاسی بود، امروزه و بیش از پیش منظور از نافرمانی مدنی، همانا ابزاری است برای تحمیل و اعمال فیزیکی قدرت.

۳. از انضباط نافرمانی مدنی کاسته می‌شود. در نامه‌ای از زندان شهر بیرمینگهام، لوئر کینگ منشوری تدوین کرده بود از مراحل رسیدن به نافرمانی مدنی که مستلزم «تهذیب خویش» (self-purification) و چانه‌زنی‌های دامنه‌دار، پیش از توسل به کارزار نافرمانی مدنی به عنوان واپسین چاره بود.

الف. «کنش مستقیم» و نمونه‌هایی از کنش «شبه‌نافرمانی مدنی». امروزه مدیر یک باشگاه اسلحه‌داران در کالیفرنیا، برای سرپیچی از قانونی ایالتی که این افراد را موظف به ثبت سلاح‌های نیمه‌خودکار خود در دفاتر رسمی مربوطه می‌کند، با اجتناب از گفتگو، به منتقدین خویش می‌گوید که «اگر نافرمانی مدنی

برای دکتر کینگ چیز خوبی بود، برای من نیز هست.» از ۳۰۰۰۰۰ اسلحه‌داری که انتظار می‌رفت اقدام به ثبت سلاح‌های نیمه‌خودکار خود در دفاتر رسمی مربوطه کنند، تنها ۶۰۰۰ نفرشان وضعیت خویش را با قانون تطبیق دادند. از طرف دیگر و به موازات اینگونه اقدامات، یکی از رهبران ائتلاف معروف به ACT-UP^۱، توسل جستن به خشونت در قالب نافرمانی مدنی را توجیه می‌کند. یا فعالینی که در دفاع از جنگل‌ها یا در اعتراض به آزمایش‌های علمی روی حیوانات به مبارزه و به مخالفت برمی‌خیزند، با فرو کردن میخ در تنه درختان (اقدامی که می‌تواند به مجروح شدن چوب‌برها منتهی شود) یا با بمب‌گذاری در مراکز علمی مربوطه، به امیال خویش جامه عمل می‌پوشانند.

ب. عدم تمایل به تحمل نافرمانی مدنی. مخالفین «کنش مستقیم» از نوعی که در همین بالا به آن اشاره شد، بیش از پیش در برابر نافرمانی مدنی در موضوعاتی که سبک‌سنگین کردن عواقب آنها در مقایسه با قوانینی که بوضوح ناعادلانه‌اند با پیچیدگی زیادی توأم است، از خود بی‌تمایلی نشان می‌دهند. کارزار نافرمانی مدنی در برابر بی‌عدلتی عریان، همچنان که در جریان جنبش حقوق مدنی در آمریکا در دهه ۶۰ شاهد بودیم، می‌تواند با اتکاء به ارزش‌های مشترک در جامعه به گسترش و تحکیم پایگاه اجتماعی حمایت از حرکت اعتراضی بیانجامد. امروزه چنین چیزی در مورد بسیاری از کارزارهایی که ظاهراً خود را نافرمانی می‌نامند، مصداق پیدا نمی‌کند.

پ. استفاده از نافرمانی مدنی به عنوان ابزاری برای تحمیل فرمانروایی اقلیت. نافرمانی مدنی همواره در قالب ادبیاتی فایده‌اندیش (utilitarian) توجیه شده است. در این چهارچوب، نافرمانی مدنی بر آن بوده است تا توافق‌های نوینی را در جامعه پدید آورد. امروزه اما، بجای آنکه نافرمانی مدنی به عنوان ابزاری برای وجود آوردن دگرگونی بر مبنای ارزش‌های مشترک بکار گرفته شود، اغلب وسیله‌ای شده است در دست بخشی از جامعه که می‌خواهد، با اتکاء به آن، اراده خود را، که بیشتر نمایانگر خواست اقلیتی اجتماعی است، به دیگران تحمیل کند.

ت. بحران کنونی نافرمانی مدنی. بنابراین، فکرت و کنش نافرمانی مدنی امروزه با بحران روبروست. تار شدن تدریجی تمایز میان نافرمانی مدنی و خشونت شورشی. مرز میان نافرمانی مدنی از یک سو و خشونت شورشی از سوی دیگر، تار شده است. در دورانی که اتوریته حکومتی بیش از پیش جنبه مداخله‌جویانه (intrusive) به خود می‌گیرد و رهبران حکومتی خودشان در دفاع از اقدامات فراقانونی خود به استدلال‌های منسوب به «نافرمانی مدنی» متکی می‌شوند، یکی از کارآمدترین ابزارهای حکومت مبتنی بر مردم‌سالاری با خطری جدی مواجه شده است.

بستر سرخوردگی از جامعه. کنشی که در بستری از سرخوردگی و انفکاک از جامعه، و نه اتصال و تعهد به آن، به مرحله اجرا گذارده شود؛ کنشی که با هدف گریز، و نه گردن نهادن به مجازات قانونی، ترتیب داده شده باشد؛ یا کنشی که بجای پرهیز از خشونت، علناً به تدارک آگاهانه آن پرداخته یا به شکلی طراحی شده باشد که مشوق خشونت اجتماعی گردد، نافرمانی مدنی نیست.

نافرمانی مدنی اصیل به عنوان خدمتی به جامعه. نافرمانی مدنی‌ای که اتوریته‌ای والاتر از دولت را بنا نهد یا ضرورت‌هایی را در برابر وجدان فردی یا آگاهی مدنی قرار دهد که اقدامات و سیاست‌های

دولتی را می‌بایست بر اساس آنها سنجید و قضاوت کرد، آشکارا در خدمت جامعه قرار می‌گیرد. چنین کنشی، در هر نظریه مردم‌سالار سیاسی که با واقعیت‌های جوامع توده‌ای (mass societies) قرن حاضر مطابقت داشته باشد، ضروری است. نافرمانی مدنی‌ای از این دست می‌بایست به بخشی ضروری و مورد انتظار از فرایند پیچیده سیاسی‌ای درآید که بواسطه آن، تنواره سیاسی مردم‌سالار (democratic polity) ارزش‌های مرکزی خویش را جامه عمل می‌پوشاند.

نیاز به بررسی نقادانه آنچه می‌تواند امروزه تحت عنوان «نافرمانی مدنی» شناخته شود. با توجه به سوءاستفاده‌هایی که از ادبیات و از ارزش‌های آن شده و در اینجا به آنها اشاره شد، کار سختی لازم است تا بار دیگر نافرمانی مدنی آن جایگاه والا و درخور خویش را در کشور ما بدست آورد.

ب. شهروندان و فرایند سیاست‌گذاری

نهایتاً این مردم آمریکا هستند که تصمیم خواهند گرفت. هیچ رئیس‌جمهوری نخواهد توانست برای مدت زمانی طولانی و بدون حمایت و درک کنگره و مردم، سیاستی را دنبال کند. و این مسئله بارها و بارها ثابت شده است.

دین راسک^۱، وزیر امور خارجه آمریکا در زمان کندی و جانسون، ۱۹۸۴

برای یک مدت زمان طولانی، این کشوری که متعلق به ماست، یکی از ابزارهایی را که آزادگان، هر کجا که باشند، برای آن اهمیتی بنیادین قائل‌اند، در اختیار نداشته است. برای یک مدت زمان طولانی، فرصت‌های کافی برای مشورت در میان مردم وجود نداشته است؛ مکانی و شیوه‌ای برای مذاکره و تبادل نظر در میان نبوده است. ما آزادگان باید یاد بگیریم که همانند پدرانمان، در جایی و هر طور که شده، برای مشورت با یکدیگر، گردهم آییم. باید مذاکره و مباحثه‌ای که همه بتوانند آزادانه در آن مشارکت داشته باشند، وجود داشته باشد... مقصود اول و آخر از مردم‌سالاری همین است که ما بتوانیم با یکدیگر مشورت کنیم، تا متکی به درک تنها یک فرد نبوده، به شناخت و درک همگانی اتکاء داشته باشیم. چرا که تنها با گردهم‌آوردن آزادمردان و آزادزان و مشورت میان آنها و بیان نیازها و منافع آنهاست که منافع عمومی یک ملت بزرگ را می‌توان در سیاستی که مقبول عام باشد، ترکیب کرد.

وودرو ویلسون^۲، ۲۸مین رئیس‌جمهور آمریکا، حدود ۱۹۱۲

1. David Dean Rusk (1909 – 1994)

2. Thomas Woodrow Wilson (1856 – 1924)

تنها عنوانی که در مردم‌سالاری ما از رئیس‌جمهوری بالاتر است، عنوان شهروند است.

جیمی کارتر، ۱۹۸۱

من برای اختیارات عالی هیچ امانت‌دار مطمئنی بجز خود مردم نمی‌شناسم، و اگر فکر می‌کنیم که آنها صلاحیت کامل را برای اعمال نقش ناظر ندارند، چاره کار، نه در سلب مسئولیت از آنها، که در بالا بردن سطح آگاهی و بصیرت و صلاحیت‌شان است.

توماس جفرسون، ۱۸۲۰

در تمامی تاریخ ملت ما، شهروندان - فرد فرد آمریکایی‌ها - در مرکز فرایند سیاست‌گذاری قرار داشته‌اند. مردم‌سالاری مبتنی بر نمایندگی ما بر این فکرت گرانقدر بنا شده است که مردم‌سالاری، برای اینکه کارایی داشته باشد، شهروندان باید به تبادل نظر با یکدیگر در رابطه با سیاست‌گذاری و موضوعات مربوطه بپردازند؛ مسئولین امور باید از دیدگاه‌ها، نیازها، نگرانی‌ها و امیدهای شهروندان در مورد این موضوعات آگاهی داشته باشند؛ و شهروندان باید، از طرق مختلف، بر فرایند سیاست‌گذاری تأثیرگذار باشند. آنچه در قلب این فرایند نهفته است، لزوم تداوم مباحثه عمومی است. نقش شهروندان در این فرآیند با گذشت سال‌ها دگرگون شده است. در میان عواملی که به دگرگون کردن این رابطه انجامیده‌اند، باید از تغییراتی که در فن‌آوری اطلاعاتی، در ترکیب جامعه، و در ذات خود سیاست بوجود آمده‌اند، نام برد. در واقع، در مقطع کنونی از تاریخ این ملت، ترکیب دگرگون‌شونده عوامل فوق نگرانی‌هایی را در رابطه با سلامت سیاسی آن پدیدار آورده است - نگرانی از این جهت که رابطه میان عموم مردم و فرایند سیاست‌گذاری نیامند بازبینی جدی و تعمیر است. به همین دلیل، مناسب خواهد اگر در اینجا به واکاوی نقش شهروندان در فرایند تولید سیاست عمومی بپردازیم. چراکه امروز، همانند دیروز، چنین نقشی از اهمیتی اساسی در کارکرد مردم‌سالاری آمریکایی برخوردار است.

اهداف

شهروندان باید قادر باشند:

۱. دلایل و اهمیت مشارکت شهروند را در فرایند سیاست‌گذاری توضیح دهند.
۲. معنی مشارکت در فرایند سیاست‌گذاری را توضیح دهند.
۳. عوامل و روندهای تاریخی را که بر رابطه شهروندان و فرایند سیاست‌گذاری تأثیرگذار بوده‌اند، به بحث گذاشته و بررسی کنند.
۴. در رابطه با راه‌های مختلف نقش‌آفرینی در این فرایند، اتخاذ موضع کرده و از آن دفاع کنند.

چهارچوب مرجع

چشم‌انداز مفهومی

۱. اهمیت مشارکت شهروندان در فرایند سیاست‌گذاری. ما اغلب بر این باوریم که مشارکت شهروندان در یک جامعه مردم‌سالار، امری است تضمین‌شده. ولی، اغلب نیز این مسئله را که تا چه اندازه مشارکت شهروندان در حیات سیاسی و مدنی کشور اهمیت دارد، نادیده می‌گیریم. اهمیت مشارکت شهروندان در فرایند سیاست‌گذاری در آمریکا از طریق اشکال مختلف مشارکت مدنی که در زیر به آنها اشاره خواهیم کرد، ترسیم شده است.

الف. نیاز به درونداد شهروندی در ورای صندوق‌اخذ رأی. فرایند سیاست‌گذاری - و در واقع خود مردم‌سالاری - نا با صندوق‌اخذ رأی آغاز می‌شود و نه با آن پایان می‌گیرد. آنچه بیش از اخذ رأی مدنظر مردم‌سالاری است، آن چیزی است که میان انتخابات اتفاق می‌افتد: چگونه مردم به عقاید خود شکل می‌دهند؛ آیا، و چگونه، آنها افکار تعقل‌شده و نیز امیال و آرزوهای خود را بیان می‌کنند، و اینکه آیا، و چگونه، ما، به عنوان یک جامعه، تصمیم به جامه عمل پوشاندن به اهداف موردنظر خود می‌گیریم یا خیر. لینکلن در سخنرانی گتیزبورگ خود می‌گوید که آمریکا باید کشوری باشد که در آن حکومت «مردم، از مردم و برای مردم» است. برای اینکه مقصود از این تعریف نامی از مردم‌سالاری به خود کاملاً جامه عمل ببیند - یعنی برای اینکه یک مردم‌سالاری براستی پویا و کارا وجود داشته باشد - شهروندان باید در فرایند سیاست‌گذاری آن مشارکت کنند.

ب. ضرورت تصمیم‌گیری درباره مسائل و موضوعات مختلف. جامعه ما با چالش‌های زیادی در زمینه سیاست‌گذاری مواجه است. موضوعات بسیاری مانند بی‌خانمانی، اعتیاد، ایدز، پوشش درمانی، دفاع، و مسائل دیگر امروز در برنامه کار مسئولین سیاسی قرار دارد؛ و تردیدی نیز نیست که فردا موضوعات متفاوتی در این برنامه قرار خواهد گرفت. موضوعات فوق هر چه باشند، ما موظفیم در رابطه با عمل کردن در ارتباط با آنها، و نیز چگونگی این عمل، تصمیم‌گیری کنیم. تصمیمی که ما خواهیم گرفت بر کیفیت زندگی‌مان؛ بر مردم، هم در آمریکا و هم در خارج از مرزهای آن؛ تأثیر داشته، و بازتاب‌دهنده نوع جامعه‌ای خواهد بود که ما برای خود و دیگران می‌خواهیم.

پ. نیاز به سیاست‌های پایدار. تأثیرگذاری موثر بر بسیاری از موضوعات امروزه به منابع‌هنگفتی در کوتاه و بلندمدت نیاز دارد. همچنان که این منابع می‌توانند مالی باشند، زمان و انرژی را نیز دربرمی‌گیرند. برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در این زمینه‌ها، باید نخست به پرسش‌های اساسی زیر پاسخ داد: اولویت‌های ما کدامند؟ ما چه چیزی را ارزش می‌نیم؟ کدام اصول باید راهنمای اعمال ما باشند؟ در یک مردم‌سالاری، این تنها مردم هستند که می‌توانند نهایتاً به این پرسش‌ها پاسخ دهند.

ت. نیاز به گوش سپردن به چشم‌اندازهای مختلف. کشور ما آمریکا، هر چه بر تنوع آن افزوده می‌شود، به همان نسبت بر تنوع چشم‌اندازهای مختلف در آن درباره موضوعات مطرحه در عرصه سیاست‌گذاری نیز افزوده می‌گردد. بنابراین، مشارکت شهروندان از همه افق‌های اجتماعی در فرایند سیاست‌گذاری، از اهمیت زیادی برخوردار است؛ چراکه تنها در آن صورت است که ما، به عنوان یک ملت متنوع، خواهیم توانست از چشم‌اندازهای متفاوت آگاهی یافته و در پی پیدا کردن راهی برای توازن

ایجاد کردن میان آنها باشیم. پیروی از چنین راه و روشی بر احتمال کارا و عادلانه بودن تصمیمات و سیاست‌های اتخاذ شده می‌افزاید. بدون مشارکت گسترده شهروندان، سیاست‌گذاری به انحصار حلقه کوچکی از افراد افتاده و بیم آن می‌رود که این تعداد قلیل تنها منافع شخصی و گروهی خود را در فرایند اتخاذ تصمیم و سیاست‌گذاری اعمال نموده و بدین ترتیب، دیدگاه‌ها و نیازهای بسیاری از آمریکاییان را نادیده بگیرند.

ث. نیاز به خلق اراده سیاسی (اراده اجرایی) لازم برای عمل کردن. مشارکت شهروندان در فرایند سیاست‌گذاری، دست‌در دست فرایند ایجاد اراده سیاسی لازم برای اتخاذ عمل می‌رود. چه اینکه شهروندان اقدام به امضای چکی برای پرداخت مالیات در جهت پیشبرد امر آموزش و پرورش در کشور کرده و یا دست به دست هم دهند تا پارکی را در محله خود از نو بسازند، باید حسی از یک اراده سیاسی برای دست بکار شدن به طریقی پایدار و کارآمد در بین آنها وجود داشته باشد. ولی اراده سیاسی را نمی‌توان به سادگی بوجود آورد. برای اینکار، شهروندان باید به هدفی که مورد قبول همگانی است، احساس تعهد کرده و حس مالکیت و مسئولیت مشترک داشته باشند؛ آنها همچنین باید باور داشته باشند که تغییر دست‌یافتنی است. تمام عواملی که می‌توانند در خلق اراده سیاسی مؤثر باشند را می‌شود در فرایند مشارکت تقطیر و غنی‌سازی کرد. از طریق فرایند مشارکت است که شهروندان به یک حس تعلق مشترک اجتماعی دست می‌یابند؛ در واقع، یک حیات مدنی سالم، مفاهیم گسترده‌تری در ارتباط با چگونگی همزیستی اجتماعی در خود نهفته دارد.

۲. راه‌هایی که از طریق آنها شهروندان می‌توانند در فرایند سیاست‌گذاری مشارکت داشته باشند. معمولاً شهروندان از دو راه اساسی در فرایند سیاست‌گذاری مشارکت می‌کنند: یکی از طریق حیات مدنی جمعی است که در آن شرکت می‌کنند، و دیگری از طریق فرایند کلان سیاست‌گذاری. هر دو راه عناصر اصلی یک فرایند سیاست‌گذاری سالم‌اند.

الف. مشارکت شهروندان از طریق حیات مدنی جامعه. بخش عمده‌ای از فرایند سیاست‌گذاری در آمریکای امروز غیررسمی است. بدین معنی که چگونه شهروندان با موضوعات آشنا شده، آنها را به بحث گذاشته و در ارتباط با آنها دست به اقدام می‌زنند، فرایندی است که خارج از حوزه حکومت شکل می‌گیرد. به عنوان مثال، در قالب مجامع اجتماعی و مهم‌تر از آن در چهارچوب گفتگو میان همسایگان محله است که شهروندان آمریکایی با موضوعات مطرح روز آشنا شده و آنها را به بحث می‌گذارند. شهروندان همچنین در مجامع مدنی محلی، از قبیل انجمن والدین و معلمین و نظیر آن، شرکت جسته و به عضویت اینگونه سازمان‌های مدنی و محلی درمی‌آیند. از طریق همین نوع فعالیت‌های مدنی است که شهروندان نه تنها با موضوعات مطرح روز آشنا می‌شوند که با همفکری یکدیگر به جستجوی راه‌های تأثیرگذاری بر آنها نیز برمی‌خیزند.

ب. مشارکت شهروندان در فرایند حکومت کردن. شهروندان همچنین در صور مختلف فرایند رسمی حکومت مشارکت می‌ورزند. به عنوان مثال، با شرکت جستن در گردهمایی‌های عمومی یا در جلسات کمیسیون‌های بررسی سازماندهی شده از سوی ادارات دولتی؛ یا با نامه‌نگاری به نمایندگان خود و یا با مسئولین امور و بیان نگرانی‌ها و نیازهای خویش؛ یا با به عضویت در آمدن در سازمان‌های صنفی

یا در گروه‌های فشار و غیره به عنوان راهی برای درونداد به فرایند سیاست‌گذاری. و ناگفته پیداست که نهایتاً، مشارکت شهروندان خود را از طریق صندوق رأی نشان می‌دهد.

۳. مشورت به عنوان عامل مرکزی مشارکت (در فرایند سیاست‌گذاری). یافتن راه‌های مناسب برای پاسخگویی به چالش‌هایی که جامعه ما با آنها روبروست، نیازمند به بحث‌گذاردن موضوعات مطرحه و تصمیم‌گیری درباره آنها می‌باشد. شهروندان اگر بخواهند تأثیری بر فرایندهای رسمی و غیررسمی سیاست‌گذاری داشته باشند، باید موضوعات روز را به بحث و شور بگذارند. دلایلی چند برای توجیه اهمیت این موضوع وجود دارد.

الف. عقاید فکرنشده قابل اعتماد نیستند. عقاید فکرنشده شهروندان اغلب مقیاس خوبی برای عقاید سنجیده آنان نیستند. عقاید غیرمطلع اغلب با تناقض‌گویی مواجه شده، یا در برداشت‌های نادرست رنگ می‌بازند، و به سادگی در برابر اطلاعات درست جدید دستخوش تغییر می‌شوند. تصمیم‌گیری سیاسی بر مبنای چنین عقایدی، از توانایی جامعه برای تدوین سیاست‌های عقلایی و آگاهانه می‌کاهد.

ب. ضرورت لمس قضاوت عمومی پیش از تصمیم‌گیری و اتخاذ سیاست. برای اینکه چنین امری میسر شده و سیاست‌هایی تدوین گردند که بازتاب‌دهنده ارزش‌ها و رویکردهای واقعی شهروندان باشند، افکار عمومی باید از عقاید فکرنشده به سمت آن چیزی برود که تحت عنوان قضاوت عمومی (public judgment) شناخته شده است. قضاوت عمومی تنها زمانی شکل می‌گیرد که شهروندان از مسئله‌ای آگاهی پیدا کرده و بهای راهکارهای بدیل آن را نیز بشناسند. قضاوت عمومی به پیدایش فضایی مناسب برای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری صحیح کمک کرده، و احتمال حمایت گسترده عمومی از سیاست‌های اتخاذشده را افزایش می‌دهد.

پ. مشورت به عنوان بخشی از قضاوت عمومی. توسعه قضاوت تأمل شده (considered judgment) مستلزم این است که شهروندان با یکدیگر به مشورت و تبادل نظر بپردازند.

مشارکت فعال، نه منفعل. مشارکت در فرایند سیاست‌گذاری عمومی را نباید به رأی دادن و سپس منفعل شدن تا انتخابات بعدی، خلاصه کرد. بجای این، شهروندان، که خود بالاخره اعضای تنواره سیاسی جامعه می‌باشند، باید فعالانه در خلق قضاوت عمومی در مسائل معین، و در ورای صندوق رأی و فرایند انتخابات، مشارکت داشته باشند.

افکار تأمل شده از احتمال بیشتری برای جلب نظر و موافقت سیاست‌گذاران برخوردارند. فرایند مشورت می‌تواند به شکل‌گیری دیدگاه‌های معقولی در باب مسائل عمومی منجر شود که از احتمال بیشتری برای تأثیرگذاری بر تصمیمات مسئولین امور برخوردارند.

۴. آنچه از مشورت منظور می‌شود. مشورت عمومی در باب موضوعات مربوط به سیاست‌گذاری عمومی مستلزم وجود یک رشته عناصر تشکیل‌دهنده مهم است.

الف. نیاز به درک درست از موضوعات. مشورت کردن درباره مسائل مستلزم تأمل و دست‌وپنجه نرم کردن با صور مختلف فرایند سیاست‌گذاری عمومی دارد.

شناخت «موضوع» مورد بحث و مشورت. مشارکت در این فرایند نیز مستلزم داشتن آگاهی درست از موضوع مورد بحث در هر شرایط و موقعیت مشخصی است.

بحث چگونه می‌تواند مبهم شود. بحث درباره چیست؟ درباره چه چیزی باید تصمیم گرفته شود؟ و برای چه؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها همواره کار ساده‌ای نیست: بحث عمومی می‌تواند با سخنوری‌های بلندبالا، حجم هنگفتی از داده‌های اطلاعاتی، و با بحث‌های تفرقه‌افکن رو به ابهام بگذارد. با این حال، تنها با شفاف‌سازی موضوع بحث است که قضاوت عمومی یا کنش فردی امکان شکل‌گیری پیدا می‌کنند. یافتن موضوع کلیدی، نیاز به شفاف‌سازی موضوع بحث در مثال فوق توضیح داده شده است: فرض کنید که مدرسه‌ای تصمیم گرفته است تا با راه‌اندازی یک کمیته، مرکب از معلمین، مدیران مدرسه و والدین دانش‌آموزان، اقدام به مدیریت این مرکز تحصیلی بر مبنای تصمیم جمع در موارد مختلف بکند. بحث در این مورد می‌تواند در رابطه با این پرسش که چه تعداد از والدین دانش‌آموزان باید به عضویت چنین کمیته‌ای درآیند، با شکست مواجه شود. پرسش زیربنایی در این موضوع این است که پدران و مادران دانش‌آموزان باید دقیقاً چه نقشی در اداره و مدیریت مدرسه ایفا کنند. و اگر این پرسش نادیده گرفته شود، کمیته مدیریتی جدید مدرسه شاید نتواند به شکلی کارآمد به وظیفه خویش در ارتباط با اداره مدرسه بپردازد.

استفاده از بدیهیات برای مرزبندی درست بحث. واقعیت و فاکت‌های عینی، نقش بسزایی در بحث‌های مربوط به سیاست‌گذاری بازی می‌کنند. این فاکت‌ها در مرزبندی دقیق موضوع مورد بحث و متمرکز کردن آن بر آنچه واقعاً موضوعیت دارد، کمک شایانی هستند. با این حال، در بسیاری از بحث‌ها و بجای آنکه به روشن کردن موضوع کمک کنند، این خود فاکت‌ها و صحت و سقم آنها هستند که به موضوع اصلی آنها تبدیل می‌شوند. فاکت‌ها نباید به موضوع اصلی بحث تبدیل شوند. هنگامی که فاکت‌ها به موضوع اصلی بحث تبدیل می‌شوند، مسائل مهم‌تری از قبیل چشم‌اندازهای متفاوت در رابطه با تعریف موضوع یا ارزش‌های متناقض در ارتباط با ریشه‌یابی مسئله، به گوشه‌ای رانده می‌شوند. تصریح ارزش‌های زیربنایی. هنگامی که به آنچه در پس فاکت‌ها نهفته است نگاهی می‌اندازیم، می‌بینیم که آن چیزی که در مرکز موضوع مورد بحث قرار دارد، اغلب مسئله‌ای است ارزشی: آن چیز که برای این و آن حائز اهمیت است یا نیست و اینکه چگونه می‌توان میان نیازها و تمایلات متضاد تعادلی ایجاد کرد. موضوع پوشش درمانی در این رابطه مثال خوبی است. بحث جاری در این رابطه در بسیاری از مناطق روستایی و دورافتاده این است که چه تعداد بیمارستان اجباراً تعطیل شده و این مسئله چه تأثیری بر ادامه پوشش درمانی در این مناطق و ساکنین آنها خواهد داشت. در پس فاکت‌های این موضوع، یک رشته ارزش‌هایی در ارتباط با تعریفی که طرفین بحث می‌توانند از مسائلی همچون «عدالت» و «امنیت شخصی» داشته باشند، نهفته است. اگر می‌خواهیم این موضوع را به شکلی مؤثر حل و فصل کنیم، می‌بایست ارزش‌های فوق را نیز شناخته و به بحث بگذاریم. وقتی مسئله بدین صورت مشکافی می‌شود، شاید طرفین بحث به این نتیجه‌گیری برسند که آنچه موضوعیت دارد نه تعداد مراکز درمانی که کیفیت پوشش درمانی و تأمین آن برای همگان است.

درک بدیل‌ها و نتایج. بحث و تأمل در رابطه با سیاست‌گذاری‌های عمومی مستلزم سبک‌سنگین کردن بدیل‌ها و هزینه و سود هر یک از آنها و نیز پیامدهای هر یک از آنها است. چه کسانی هزینه اصلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فلان یا بهمان سیاست را بدوش خواهند کشید؟ در صورتی که گزینه‌ای

بر گزینه دیگری ارجح تشخیص داده شود، هزینه‌ای که باید پرداخت شود به چه میزان خواهد بود؟ چه ریسکی را می‌شود پذیرفت و چه ریسکی پذیرفتنی نیست؟ بررسی پرسش‌هایی از این دست، بویژه هنگامی که بحث احساسی شده و هر یک از طرفین به منافع حیاتی خود معطوف می‌شود، بسیار مشکل خواهد بود. با این وجود، تنها با سبک‌سنگین کردن گزینه‌های مختلف و سود و زیان هر یک از آنهاست که می‌توان در میان سیاست‌های مختلف موجود به انتخابی معقول رسیده؛ به شناختی دقیق از نتایج تصمیم اتخاذ شده دست یافته؛ و نهایتاً سیاستی پایدار را پایه‌ریزی کرد.

ب. نیاز به در نظر داشتن چشم‌اندازهای مختلف. شرط مشورت، فکر باز و آمادگی قبول نقطه‌نظرهای متفاوت و تغییر فکر خود است.

اهمیت سبک‌سنگین کردن چشم‌اندازهای مختلف. برای دستیابی به یک قضاوت تأمل‌شده، شهروندان باید چشم‌اندازهای مختلف را در نظر بگیرند. به عنوان مثال، یکی از بحث‌های داغ جاری بر سر این موضوع است که سالمندان به چه میزان از پوشش درمانی نیاز داشته، چه کسانی باید هزینه آن را متقبل شده، و چه حدودمرزی باید برای آن در نظر گرفت. با این حال، سالمندان و افراد جوان‌تر به ندرت برای ابراز دیدگاه‌های مختلف خود و بحث پیرامون آنها همراه یکدیگر در چنین بحث‌هایی مشارکت داده می‌شوند. و نتیجه چنین فقدان هم‌این است که برخی افراد اغلب حاضر به قبول دیدگاه مقابل نیستند.

آمادگی تجدیدنظر در عقاید خویش را داشتن. فکر باز داشتن و آمادگی برای تغییر دادن به دیدگاه‌های شخصی بر مبنای آنچه از دیگران می‌آموزیم، شرط اصلی رسیدن به یک دیدگاه معقول است. عدم پابندی به این اصل می‌تواند فرایند مشورت را به مخاطره انداخته و یا حتی آن را با شکست روبرو کند. هنگامی که طرفین بحث بر سر مواضع متبوع خود به جبهه‌گیری و سنگربندی قناعت می‌کنند، بحث به بن‌بست رسیده؛ یافتن زمینه مشترک با مشکل روبرو خواهد شد. لاپوشانی و نادیده گرفتن مشکلات تنها بر وخامت آنها خواهد افزود.

پ. نیاز به انتخاب کردن. (میان گزینه‌های بدیل)، بخشی ذاتی از فرایند مشورت در سیاست‌گذاری محسوب می‌شود.

گزینه‌ای را انتخاب کردن. فرایند سیاست‌گذاری اساساً به معنی گزینش و انتخاب راهی برای عمل در میان گزینه‌های موجود است. در سطح محلی، شهروندان می‌توانند با مشارکت جستن در حیات مدنی محل سکونت خویش، در انتخاب چنین راهی سهم باشند. در سطح ملی و در مدارهای حکومتی، شهروندان سعی در تأثیرگذاری بر تصمیم‌های مسئولین اموری دارند که نهایتاً مسئولیت انتخاب سیاسی راهی که از آن سخن رفت، بر عهده آنان است. شهروندان چه به شکلی مستقیم در این فرایند حضور یابند و چه از طریق اولیای امور بر آن تأثیرگذار باشند، یکی از ویژگی‌های کلیدی فرایند فوق‌همانا سبک‌سنگین کردن گزینه‌های موجود و اتخاذ تصمیم و انتخاب یکی از آنهاست.

ضرورت آمادگی برای قبول عواقب انتخاب. در جریان مشورت سازنده خود، شهروندان آگاه تلاش بر این دارند تا مسئولیت عواقب تصمیم گرفته‌شده را نیز بر عهده بگیرند. اندک‌اند آن تصمیمات عمومی، حال چه اقتصادی، چه سیاسی و چه اجتماعی، که هزینه‌ای در بر نداشته باشند؛ و همه آنها نیز

زمان بر بوده و به نیروی انسانی نیاز دارند. شهروندان باید از این هزینه‌ها آگاه بوده و آماده بر دوش کشیدن آنها باشند. به عنوان مثال، اکثر آمریکایی‌ها خواهان کاستن از کسری بودجه فدرال هستند؛ ولی پوشاندن جامه عمل به چنین خواستی مستلزم کاستن از مخارج دولت، افزوده بر درآمدهای مالیاتی آن، و یا ترکیبی از این دو می‌باشد. هر یک از این راهکارهای عملی عواقبی برای بسیاری از آمریکاییان ورنه اکثر آنان خواهد داشت. با این حال و صرف نظر از شعارهایی که در رابطه با ضرورت کاهش کسری بودجه فدرال سر داده می‌شوند، هنوز هیچ کسی به دقت نمی‌داند چه کسانی کدام هزینه را باید در این راه به گردن بگیرند. و این نکته را نیز در همینجا اضافه کنیم که عمل نکردن و حفظ وضعیت فعلی هم به نوبه خود هزینه‌ای دارد.

ت. یافتن زمینه مشترک. تنها از طریق فکر جمعی و بحث آزاد و باز درباره موضوعات مختلف و مطرح جاری است که می‌توان امید به یافتن زمینه مشترک در میان گزینه‌ها و چشم‌اندازهای مختلف داشت. یافتن یک زمینه مشترک به معنی اجماع (consensus) نیست؛ بلکه به معنی دستیابی به یک سلسله توافقات کلی است که بر مبنای آنها بتوان بحث و تصمیم‌گیری منتج از آن را به جلو برد. به عنوان مثال، مسائل مربوط به جوانان را در نظر بگیرید: شهروندان یک محل ممکن است در قالب بحث و مشورت در رابطه با این موضوع، تمرکز خود را بر جوانب مختلفی از آن بگذارند - از معضل حاملگی نوجوانان گرفته تا بلای اعتیاد، ترک تحصیل و امثالهم. تلاش برای دستیابی به اجماعی در این زمینه بدین معنی خواهد بود که طرفین بحث جملگی اولویت‌هایی یکسان داشته و بر سر مشکل اصلی با یکدیگر توافق کامل داشته باشند. ولی در بسیاری از اجتماعات محلی چنین چیزی امکان ندارد. ولی تلاش برای رسیدن به زمینه مشترک این امکان را بوجود خواهد آورد تا مشارکت کنندگان در فرایند مشورت و تصمیم‌گیری با خود بگویند: «بله! اگرچه امکان دستیابی به توافقی جامع بر سر اولویت‌ها و تعریف صور مختلف معضلی که پیش روی ماست وجود ندارد، ولی نگرانی‌های من در این بحث بازتاب یافته است. پس بگذارید پیش از آنکه دیر بشود، به جلو برویم.»

۵. مراحل فرایند سیاست‌گذاری که شهروندان امکان شرکت در آنها را دارند. حتی زمانی که شهروندان هم اراده و هم فرصت مشارکت در فرایند سیاست‌گذاری در عرصه عمومی را دارند، پرسشی که باقی می‌ماند این است که در کدامیک از مراحل چنین فرایندی امکان مشارکت آنها وجود دارد. مرحله‌ی مختلفی هستند که امکان چنین دروندادی را از جانب شهروندان می‌دهند. و این مراحل را می‌توان تقریباً در همه سطوح محلی، ایالتی و فدرال فرایند فوق یافت.

الف. رضایت دادن و رضایت ندادن. در مردم‌سالاری ما، شهروندان همواره این حق را برای خویش محفوظ داشته‌اند تا رضایت خود را به سیاست‌های اتخاذ شده بدهند و یا از دادن آن خودداری کنند، و این کار را یا از طریق بلند کردن صدای خود در مباحث مربوطه و یا نهایتاً از طریق صندوق رأی به انجام رسانده‌اند. برای برخی، دادن و یا خودداری از دادن رضایت، پیش‌پاافتاده‌ترین راهی است که شهروند برای ابراز مشارکت خود در فرایند سیاست‌گذاری در اختیار دارد. با این حال باید خاطر نشان ساخت که مشارکت شهروند در فرایند خلق سیاست‌های عمومی از این طریق، مشارکت محدودی است که اغلب به «نه» یا «آری» گفتن به سیاستی خلاصه می‌شود و ضرورتاً این امکان را به وی نمی‌دهد تا در ارتباط با

اولویت‌های موضوعی و راهکارهای مواجهه با آنان ابراز نظر کند.

ب. تدوین موضوع و دستور کار عمومی. شاید ابتدایی‌ترین قدم در فرایند فوق، تدوین موضوع و دستور کار آن باشد. در این مرحله است که موضوعاتی که باید به بحث گذاشته شوند، تعیین می‌گردند. به عنوان مثال، چگونه جامعه‌ای محلی در رابطه با مهم‌ترین موضوعاتی که باید به بحث گذارده شوند، تصمیم می‌گیرد؟ و هنگامی که چنین تصمیمی گرفته شد، چگونه باید چهارچوب‌های بحث را تعیین کرد؟ به عنوان نمونه، اگر موضوع اصلی اقتصاد تعیین شده است، در کدام چهارچوب‌ها باید به بحث پیرامون آن نشست، در چهارچوب بیکاری و ضرورت اشتغال‌زایی، در قالب راهکارهای رشد اقتصادی، سرمایه انسانی، مالیات‌ها و یا در چهارچوب‌های دیگری؟ چنین تصمیماتی در قالب تدوین موضوع و تعیین دستور کار فرایند سیاست‌گذاری عمومی اتخاذ می‌شوند.

پ. تعیین مسیر. شهروندان می‌توانند نقش مهمی در تعیین مسیری که می‌بایست برای اتخاذ تصمیم و وارد عمل شدن در ارتباط با موضوعی معین پیموده شود، ایفا کنند. چنین نقشی می‌تواند شامل تأمل در رابطه با چگونگی تعادل ایجاد کردن میان نیازها و ارزش‌های متضاد در قالب یک سیاست خاص بشود: به عنوان مثال، چگونه ما، به عنوان یک جامعه، می‌خواهیم از یک طرف مخارج پوشش درمانی را مهار کنیم و از طرف دیگر بر دامنه چنین پوششی بیافزاییم؟

ت. وارد عمل شدن. پس از مشورت و تصمیم‌گیری، دو راه اصلی در برابر شهروندان برای اینکه در ارتباط با سیاست‌های اتخاذ شده وارد عمل شوند، وجود دارد.

اطلاع‌رسانی به مقامات مسئول. برخی از این «اعمال» آشکارا در حوزه اختیارات مقامات مسئول می‌باشند - رأی دادن در قالب قوه مقننه، صدور فرمان اجرایی و از این قبیل. در این موارد، شهروندان می‌توانند مقامات را با دروندادهای خود مطلع ساخته و از این راه به مشارکت خود در فرایند سیاست‌گذاری جامعه عمل ببوشانند. چنین دروندای از سوی شهروندان هم می‌تواند اشکال مختلفی از شرکت در گردهمایی‌های عمومی گرفته تا نامه‌نگاری با مسئولین امور و راهپیمایی و مشارکت جستن در نظرسنجی‌های عمومی، به خود بگیرد.

به تنهایی یا با دیگران و خارج از ساختارهای رسمی حکومت دست به کار شدن. موارد دیگری نیز هستند که شهروندان می‌توانند در قالب آنها به تنهایی و بدون کمک مسئولین امور دست بکار شده و در فرایند سیاست‌گذاری مشارکت جویند. شهروندان می‌توانند به صورت فردی یا جمعی دست بکار رسیدگی به موضوعاتی بشوند که نه تنها مستلزم همیاری مسئولین نبوده که سود چندانی نیز از حضور حکومت نخواهند برد. مثلاً دست بکار ایجاد یک زمین بازی برای کودکان محل شدن و نظارت بر آن، کاری است که ساکنین محله می‌توانند از پس آن برآیند. سنت ابتکارهای محلی و مبتنی بر همیاری داوطلبان بدون اینکه شهروندان محل در انتظار دولت دست روی دست بگذارند، در آمریکا تاریخی طولانی دارد.

۶. ضرورت تشخیص و تمایز میان نقش شهروندان و متخصصین. فرایند سیاست‌گذاری مستلزم آن است که شهروندان میان نقش خود و نقش نخبگان، تمایز قائل شوند.

الف. نیاز به شناخت کارشناسی. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که مشارکت شهروندان

در این فرایند نباید به حذف نقش نخبگان بیانجامد. چشم‌انداز شهروندی نباید در چنین فرایندی تصمیم‌گیری‌های فنی را نیز دربرگیرد. به عنوان مثال، کمتر کسی در این نکته تردید خواهد کرد که جزئیات فنی و مهندسی یک طرح را باید به اهل فن سپرد و اینگونه مسائل از حوزه مشارکت شهروندی در طرح مذکور خارج است. ولی موارد دیگری هم هستند که به این بدیهی نبوده و کماکان نیاز به برخورداری از اظهار نظر فنی کارشناسان در آنها کاملاً مشهود است. بطور کلی، نقش شهروندان و حوزه عمومی در فرایند سیاست‌گذاری بیشتر معطوف به مباحثه در ارتباط با موضوعات ارزشی، سبک‌سنگین کردن عقاید مختلف و گاه متضاد، و مسیرهای موجود برای نیل به هدف است، و نه معطوف به اتخاذ تصمیمات فنی.

ب. متخصصین نمی‌توانند جایگزین درونداد شهروندی بشوند. به موازات این امر، نخبگان، مقامات مسئول و کارشناسان نیز باید بدانند که دیدگاه فنی آنها به هیچ وجه نمی‌تواند کاملاً جایگزین درونداد سازنده شهروندی بشود. در واقع، آنچه در گوهر درونداد شهروندی نهفته است را نمی‌توان به سادگی با چیز دیگری جایگزین کرد. به عنوان مثال، نمی‌شود تنها با اتکاء به نقطه‌نظرهای کارشناسان و اهل فن، یک زمینه مشترک تصنعی را بدون درونداد شهروندی دست‌وپا کرد. اگر نگرانی‌ها، نیازها، ارزش‌ها و چشم‌اندازهای شهروندی در چنین فرایندی در نظر گرفته نشوند، سیاست‌های عمومی اتخاذ شده، بجای آنکه در خدمت آنهايي باشند که ادعای خدمت‌گذاری به ایشان را دارند، نهایتاً به سرخوردگی و رویگردانی آنها از عرصه عمومی منجر خواهند شد.

چشم‌انداز تاریخی

۱. روندهای جامعه‌گانی (societal) اخیری که مدام رابطه شهروند و فرایند سیاست‌گذاری را دستخوش دگرگونی می‌کنند. در طی بیست سی سال اخیر (دورانی که تمرکز این جستار بیشتر بر آن است)، جامعه آمریکایی شاهد برآمدن فشارها و روندهایی نوینی بوده است که نه تنها فرایند سیاست‌گذاری که خود مردم‌سالاری را دچار دگرگونی‌های ژرفی کرده‌اند. روندهای فوق منجر به تغییراتی در فرایند مذکور و چگونگی ارتباط برقرار کردن شهروند با آن شده‌اند.

الف. رشد انفجاری اطلاعات به عنوان شمشیری دولبه. امروزه بیش از هر زمان دیگری، آمریکاییان از دسترسی سریع‌تر و دامنه‌دارتری به فرایند خلق سیاست‌های عمومی و موضوعات مربوطه بهره‌مند می‌باشند. تغییراتی که در حجم و نوع اطلاعات موجود پدیدار آمده‌اند، هم فوایدی برای فرایند سیاست‌گذاری در پی داشته‌اند و هم چالش‌هایی.

دسترسی بیشتر به اخبار و اطلاعات مربوط به سیاست‌گذاری. به عنوان مثال، شهروندان امروزه می‌توانند موضوعات و مسائل عمومی را از طریق معجاری اطلاعاتی و خبری نسبتاً نوینی مانند سی‌ان‌ان و سی-سپن (C-SPAN) تقریباً لحظه به لحظه دنبال کنند. آنها می‌توانند مباحث و مناظره‌های عمومی بر سر انواع مسائل را چه از طریق شبکه‌های تلویزیونی و چه از راه دسترسی به بانک‌های اطلاعاتی و منابع دیگر دنبال کنند. به همین ترتیب نیز می‌توانند با ارتباط گرفتن با برنامه‌های تلویزیونی، یا مشارکت جستن در تالارهای مجازی گفتگو، یا شرکت کردن در نظرسنجی‌های دیجیتال که نتایج هر یک از آنها تقریباً

بلافاصله در دسترس ایشان قرار می‌گیرد، نقطه‌نظرها یا ترجیحات خویش را در باب موضوعات مختلف بیان دارند. و این همه افزون بر رسانه‌های چاپی دیگر از قبیل روزنامه، مجله یا خبرنامه‌هایی است که در دسترس آنان قرار دارد.

شهروندان و «تناقض اطلاعات» (information paradox). یورش اطلاعاتی منجر به برآمدن «پارادوکس اطلاعاتی» شده است. اضافه‌بار اطلاعاتی (information overload) بطور فزاینده‌تری منجر به سردرگمی شهروندان در میان انبوه داده‌های موجود گشته، تمیز دادن میان آنچه درخور توجه بوده و آنچه ربط چندانی به زندگی روزمره آنان ندارد را با مشکل روبرو می‌کند.

ب. تأثیرات مثبت و منفی ظهور اطلاعات. برآمدن فن‌آوری نوین اطلاعاتی، افزون بر کاربردهای جدید از فنون موجود در این زمینه، به پدید آمدن فرصت‌ها و چالش‌هایی نوینی در ارتباط با فرایند سیاست‌گذاری منجر شده است.

استفاده هر چه بیشتر از منابع اطلاعاتی به در دسترس بودن فزاینده فرایند سیاست‌گذاری می‌انجامد. تناوب و سرعتی که از فن‌آوری اطلاعاتی نوین نتیجه می‌گیرد، شهروندان را قادر ساخته تا از رویدادهای مربوط به سیاست‌گذاری به همان میزان اطلاع بیشتری به دست آورند.

نقش رادیو و تلویزیون. رادیو و تلویزیون نقش شناخته شده و طراز اولی در اطلاع‌رسانی و پوشش خبری مباحثات و مناظره‌های مسئولین در رابطه با موضوعات مطرح روز، گزینه‌های سیاسی مربوطه و پیامدهای آنها ایفا می‌کنند؛ میزگردها و جلسات رادیویی و تلویزیونی گفتگو بدین ترتیب محافل مناسبی برای تعامل میان مسئولین و افکار، در قالب نوعی مجمع ملی بحث و تبادل نظر عمومی هستند.

فن‌آوری‌های اطلاعاتی دیگر. انواع دستگاه‌هایی که چه در منزل و چه در محل کار در اختیار کاربران قرار دارند، برای آنها این امکان را فراهم آورده‌اند تا با بانک‌های اطلاعاتی ارتباط برقرار کرده و داده‌های مورد نیاز خود را از این منابع کسب کنند. همه این فن‌آوری‌ها به تسریع تبادل داده‌های اطلاعاتی و دامنه و حجم آنها می‌افزاید؛ و بدین ترتیب بر سرعت فرایند سیاست‌گذاری نیز اضافه می‌کند. ولی آن روی سکه نیز صحت دارد، بدین معنی که فرایند سیاست‌گذاری، در مواقعی که اندکی تأمل بیشتر نتایج بهتری را می‌تواند در پی داشته باشد، بواسطه همین امکانات رایانه‌ای عجولانه طی می‌گردد.

توانایی فن‌آوری در خلق حس کاذب مطلع و درگیر مسائل بودن. دگرگونی‌های تکنولوژی فوق همواره مشورت یا همکاری بیشتر شهروندان را با خود در پی ندارد؛ در واقع، همین دگرگونی‌های تکنولوژیک می‌تواند به تضعیف مشارکت شهروندان در فرایند سیاست‌گذاری نیز منجر شوند. به عنوان مثال، مسئولین امور امروزه از این امکان برخوردارند تا با مراجعه به شبکه‌ها و استودیوهای تلویزیونی، برنامه‌هایی مختص حوزه نمایندگی خود تهیه کنند. ولی ارتباط برقرار کردن بدین طریق می‌تواند صرفاً یک‌طرفه باشد و به تبادل نظر و تعامل میان مسئولین از یک سو و مخاطبین آنها از سوی دیگر منتهی نشود. یا شهروندانی که برنامه‌های خاصی را دنبال می‌کنند می‌توانند به آنها اکتفا کرده و کنش منفعلی از این دست را برای مشارکت خود در فرایند سیاست‌گذاری عمومی کافی بدانند. در حالی که تبادل نظر و گفتگو با دیگران برای شکل دادن به عقاید و قضاوت تأمل شده‌ای در باب موضوعات جاری، از اهمیتی بنیادین برخوردار است. بار دیگر تکرار کنیم که گفتگو از طریق تالارهای مجازی، اگر چه مفید

است ولی با توجه به تعدد و تکثر شرکت کنندگان در چنین جلساتی، تعداد زیادی مشارکت کننده منفعل را در برمی گیرد. شاهد گفتگو بودن جای شرکت فعال در مشورت را نمی گیرد.

پ. نتایجی که از تنوع فزاینده اجتماعی حاصل می گردد. پس از جنگ جهانی دوم بود که جنبش‌هایی نظیر جنبش زنان و جنبش حقوق مدنی در آمریکا، شرایط مشارکت زنان و اقلیت‌ها در فرایند سیاسی را فراهم آوردند. در نتیجه، لحن و محتوای بحث سیاسی نیز در آمریکا از این دوره به بعد دچار دگرگونی می شود. به همین ترتیب، افزایش تعداد مهاجرین، بویژه در نقاطی مانند کالیفرنیا و نیویورک، ایالاتی که در آنها این افزایش به طور چشمگیری خود را نشان می دهد، به نوبه خود به دگرگون شدن چهره سیاست انجامیده است. گروه‌های مختلفی که تا دیروز اصلاً درگیر مسائل سیاسی نبودند، امروزه به بخشی لاینفک از فرایند سیاست گذاری عمومی تبدیل شده‌اند. برخی از آنها شاید تا دیروز اصلاً اجازه شرکت در چنین فرایندی را نداشتند؛ برخی دیگر شاید تنها در بخش کوچکی از این فرایند امکان ابراز وجود داشتند؛ و برخی دیگر، مثلاً مهاجرین جدید، از آنجا که هنوز به تابعیت آمریکا در نیامده بودند و در نتیجه عضوی از تنواره سیاسی حاکمیت ملی محسوب نمی شدند، از امکان مشارکت در فرایند سیاست گذاری عمومی نیز بی بهره بودند. به دلیل همین دگرگونی‌های بوجود آمده در فرایند سیاست گذاری و در حیات سیاسی است که مجبوریم در اینجا چشم‌اندازهای بیشتری را مد نظر قرار دهیم.

ت. فرسایش حس تعلق اجتماعی. ذات همواره دگرگون‌شونده اجتماعات انسانی‌ای که در آنها زندگی می کنیم، پیامدهایی برای نقش شهروند در فرایند سیاست گذاری عمومی با خود به همراه دارد. از بین رفتن اماکن مرکزی. برخی از ناظران بر این باورند که فرایند شهرنشینی (urbanization) از ۱۵۰ سال پیش به این سو آغاز شده است. پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز فرایند حومه‌نشینی یا حاشیه‌نشینی (suburbanization) با شدت بر فرایند شهرنشینی افزوده شد و به پخش شدن جامعه منتهی شد. با جایگزین شدن مراکز شهری و محله‌های مسکونی با مراکز تجاری و فروشگاه‌های بزرگ، آنچه رو به افول می گذارد حس تعلق اجتماعی است. درست است که در بسیاری از این مراکز تجاری مکان‌هایی برای گردهم آمدن شهروندان نیز در نظر گرفته شده است، ولی بسیاری دیگر از آنها از چنین مکان‌هایی بی بهره مانده‌اند. تمایل شهروندان در باز یافتن این حس گمشده تعلق اجتماعی، در معماری نوین شهری مشهود است. در این نوع معماری، در دو دهه ۸۰ و ۹۰، معمارها بر آن بوده‌اند تا با باز خلق «مرکز شهر» در «شهرهای نوین»، به اعاده حس گمشده تعلق شهروندان کمک کنند.

سیالیت (mobility) فزاینده. در این میان، آمریکایی‌ها، بویژه از جنگ جهانی دوم به این سو، بر میزان سیالیت خود، و خاصه در جستجوی فرصت‌های کاری، افزوده‌اند. زمانی کارایی به معنی ماندن در نزدیکی محل سکونت بود. امروزه اما، آمریکایی‌ها می توانند حد فاصل میان سواحل شرقی و غربی دو اقیانوس را برای یافتن یک فرصت شغلی جدید درنوردند. چنین سیالیتی به ویژه در دهه ۷۰ و در اوایل دهه ۸۰، هنگامی که فرصت‌های شغلی از شرق و غرب میانه (Midwest) صنعتی به کمربند آفتابی (Sunbelt) نقل مکان کردند، به چشم می خورد.

دگرگونی در حس تعلق. با دگرگونی‌هایی که در الگوی زیستی آنان پدیدار آمد، بسیاری از

آمریکایی‌ها خانواده‌ها و خویشان و ریشه‌های محلی و اجتماعی خود را پشت سر گذاشتند. و بدین ترتیب، بسیاری از آنها در مکان‌های نوین اسکانی و شغلی خود، از ریشه‌های اجتماعی و تعلقات محلی کمتری برخوردارند. در نتیجه بسیاری از آنها شاید حتی همسایگان خود را هم نشناسند، یا هیچ شناختی از مسائل محل و تاریخچه آن نداشته باشند، و رقبتی نیز به مشارکت در فرایند سیاست‌گذاری عمومی محل جدید اسکان خویش حس نکنند.

ث. تأثیر ارتباطات توده‌ای و انبوه در درک شهروندان از موضوعات مربوط به سیاست‌گذاری عمومی. دگرگونی‌های ژرفی که صنعت ارتباطات جمعی را درنور دیده است، پوشش خبری فرایند سیاست‌گذاری عمومی را نیز در تمامی سطوح آن دچار تغییراتی اساسی کرده است. امروزه، اطلاعات از منابع متعددی به صورت تقریباً آبی در دسترس قرار دارند.

تلویزیون به عنوان منبع اصلی اطلاع‌گیری و اطلاع‌رسانی^۱. از سال‌های دهه ۶۰ به این سو، تلویزیون برای اکثر آمریکایی‌ها به منبع اصلی کسب اخبار و اطلاعات تبدیل شده است؛ و در واقع از نیمه دهه ۷۰ به این سو نیز، گسترش شبکه‌های کابلی تلویزیونی بر تعداد این منابع بسیار افزوده است. اُفت پوشش خبری «سنگین»، در اینجا منظور از «خبرهای سنگین» یا «سخت»، آن دسته از اخبار سیاسی است که در انگلیسی اصطلاحاً hard news گفته می‌شود. پژوهشی در رابطه با پوشش خبری رویدادهای سیاسی نشان‌دهنده این واقعیت است که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۶، و در حالی که از حجم پوشش خبری رویدادهای معطوف به فرایند سیاست‌گذاری عمومی حدود ۳۷ درصد کاسته شده است، ۵۰ درصد بر میزان گزارش‌های مختص به مسائل ویژه مورد علاقه گروه‌های مختلف مردم یا human interest stories افزوده شده است.

کاهش چشمگیر «چکیده»‌های خبری. منظور از چکیده‌های خبری یا soundbite در اصطلاح فنی، بخشی از یک گزارش مفصل است که به صورت کوتاه‌شده محتوای ضمنی آن را منتقل می‌کند. در این زمینه، پژوهشی که اخیراً از سوی مدرسه کندی برای امور حکومتی دانشگاه هاروارد منتشر شده است، نشان می‌دهد که در حالی که در ۱۹۶۸ چکیده بلاانقطاع سخنان یک نامزد انتخاباتی در حدود ۴۵ ثانیه بود، در ۱۹۸۸ میانگین چنین گزارش کوتاه‌شده‌ای به زیر ۱۰ ثانیه سقوط کرده است.

مخدوش شدن مرز میان برنامه‌های خبری و تفریحی. اضافه بر اینها، برخی از ناظران بنگاه‌های سخن‌پراکنی بر این باورند که بویژه در دهه ۱۹۸۰، مرز میان برنامه‌های خبری و برنامه‌های تفریحی بطور فزاینده‌ای مخدوش می‌شود. در این دوران، تشخیص یک برنامه خبری اصیل از برنامه‌ای تفریحی که بر مبنای یک سناریوی از پیش‌نوشته ساخته شده است، بیش از پیش مشکل می‌گردد.

کاهش تعداد خوانندگان روزنامه‌ها. و در حالی که دگرگونی‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد عرصه بنگاه‌های خبرپراکنی سمعی و بصری را دستخوش تغییرات ژرفی می‌کردند، از تعداد خوانندگان روزنامه‌ها نیز به طور چشمگیری کاسته می‌شود. در پاسخ به این کاهش، ناشران اینگونه جراید نیز به نوآوری‌هایی از قبیل گزارش‌های نوشتاری کوتاه‌تر، تمرکز و توجه بیشتر به موضوعات خاصی که مورد علاقه گروه‌های مختلف مردمی است، استفاده از عکس، صفحات رنگی و گرافیک روی می‌آورند.

۱. این جستار در ۱۹۹۱ میلادی و یک دهه‌ای پیش از عصر رسانه‌های مجازی منتشر شده است.

ج. «بخش‌بندی» فرایند سیاست‌گذاری. با گذشت سال‌ها، آمریکایی‌ها به همراه نهادهای مختلفی در این کشور، توجه خود را در رویکرد به فرایند سیاست‌گذاری، بیش از پیش معطوف به منافع تنگ شخصی و گروهی (special interests) می‌کنند. برای بسیاری از ناظران امور، عامل عمده در این روند، لاقط تا حدود زیادی، سهم فزاینده حکومت در امور جاری جامعه است.

تأثیرپذیری قوه مجریه از گروه‌های فشار بیرونی. با افزودن بر دامنه مسئولیت‌های اجتماعی خود، حکومت بر تعداد دفاتر و ادارات دولتی نیز می‌افزاید، اداراتی که هر یک به نوبه خود به هدفی برای گروه‌های فشار بیرونی تبدیل می‌شوند. بدین ترتیب است که از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۷ میلادی، ۲۶ اداره نوین دولتی، از اداره فدرال بزرگراه‌ها در ۱۹۶۶ تا سازمان حفاظت از محیط زیست در ۱۹۷۰ و آژانس دولتی مبارزه با مواد مخدر در ۱۹۷۳، بر ساختارهای حکومتی افزوده می‌شوند.

تمرکززدایی از قوه مقننه. به موازات بخش‌بندی (segmentation) قوه مجریه، قوه مقننه نیز بیش از پیش دستخوش این پدیده می‌گردد، بطوری که در بیست سی سال اخیر، ۵۰ کمیته نوین پارلمانی و بیش از ۱۰۰ کمیسیون تابع در کنگره ایالات متحده شکل گرفته‌اند.

واحدبندی موضوعات (single unit issues). بخش‌بندی فرایند سیاست‌گذاری عمومی منحصر به فرایندهای حکومتی نموده است: شهروندان نیز با تمرکز هر چه بیشتر بر مسائلی که مستقیماً بر گروه‌های مختلف آنها تأثیر گذارند، به بخش‌بندی موضوعات جاری روی آورده‌اند. از طرف دیگر و به موازات این روند کلی، شرکت‌های بزرگ تجاری و صنعتی نیز با شکل دادن به کمیته‌های کنش سیاسی (Political Action Committees - PACs)، متصل کردن اتحادیه‌های صنفی به یکدیگر، و گشایش دفاتر روابط عمومی، کوشیده‌اند تا مباحث عمومی را بیش از پیش بر منافع و موضوعات مورد علاقه خود متمرکز کنند. نتایج این بخش‌بندی همه‌جانبه فرایند سیاست‌گذاری را می‌توان در عرصه‌های مختلفی مشاهده کرد.

رشد سیاست تک‌موضوعی (single issue politics). با بخش‌بندی شدن فرایند سیاست‌گذاری و جامعه بطور کلی، سیاست در آمریکا نیز بطور فزاینده‌ای به سوی تک‌موضوعی شدن پیش رفته است. از سال‌های ۱۹۶۰ به این سو، سیاست در آمریکا شاهد رشد انفجاری سازمان‌های تک‌موضوعی بر گرد موضوعاتی همچون محیط زیست، حقوق مصرف‌کنندگان، کنترل حمل سلاح، سقط جنین و از این قبیل بوده است. کمیته‌های کنش سیاسی‌ای که هر یک بر موضوعی خاص متمرکزند، از ۶۰۸ کمیته در ۱۹۷۴ به ۴۱۵۷ کمیته در ۱۹۸۶ افزایش پیدا کرده‌اند. در نتیجه، هر منفعت خاصی منحصرأ به دنبال جامعه عمل پوشاندن به دیدگاه ویژه خود بوده است. تضاد منافع این گروه‌ها به ویژه در جریان تدوین و ارائه بودجه از سوی دولت به کنگره و در راهروهای مجلس قابل مشاهده است.

پیوستن شهروندان به سازمان‌های موجود برای رساتر کردن خواست‌های خود. بسیاری از شهروندان آمریکا نیز با پیوستن به گروه‌های مختلف فشار، از قبیل اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌های حرفه‌ای یا تشکل‌های مدافع این یا آن موضوع و منفعت خاص، به دنبال دستیابی به منافع گروهی خویش‌اند. به عنوان نمونه، سازمان‌های مدافع محیط زیست، در حد فاصل میان سال‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، تعداد اعضای خود را سه‌برابر کرده‌اند. از سال‌های ۶۰ به این سو، بسیاری از شهروندان به عضویت سازمان‌هایی

درآمده‌اند که تمرکز خود را بر موضوعی تخصصی قرار داده‌اند. به عنوان مثال، اگر در ۱۹۷۰ میلادی ۵۰ درصد همه پزشکان آمریکایی عضو انجمن آمریکایی پزشکان هستند، در ۱۹۸۰ تنها یک‌سوم آنها عضو این تشکل‌اند. ولی در همین مدت شاهد رشد بی‌سابقه سازمان‌های صنفی ویژه متخصصین اطفال یا مغز یا از این قبیل هستیم.

انتقال وظیفه مدنی از شهروندان به سازمان‌های «جایگزین» یا «تابع». با پیوستن به این سازمان‌ها، بسیاری از آمریکایی‌ها این گزینه را انتخاب کرده‌اند که سازمان‌های فوق‌بجای آنها در فرایند سیاست‌گذاری شرکت کرده و بازگوکننده صدا و خواست آنان باشند. به یک معنا، گزینه بسیاری از آنان این بوده است که سازمان‌های فوق‌جایگزین و واسطه آنها در امر مشارکت مدنی در فرایند سیاست‌گذاری باشند؛ بدین ترتیب، نقش آنها در این فرایند به ارسالی چکی به سازمان‌های متبوع ایشان خلاصه می‌شود. اضافه بر این، نامه‌نگاری و تماس‌های تلفنی این سازمان‌ها با اعضای خود، بحث و تبادل نظر عمومی را تقویت نکرده، تنها به دفاع از موضعی خاص و جلب حمایت اعضاء از آن محدود می‌شود. در نتیجه، بسیاری از شهروندان اغلب حتی زحمت مشارکت در اینگونه مباحث را نیز به خود نمی‌دهند؛ تنها کاری که این دسته از شهروندان انجام می‌دهند، حمایت از سازمان‌هایی است که بجای آنان و در غیاب آنها به تصمیم‌گیری می‌نشینند.

۲. همانندی فزاینده فرایند سیاست‌گذاری عمومی و کارزارهای انتخاباتی. اگرچه فرایند سیاست‌گذاری و کارزارهای انتخاباتی هرگز از هم کاملاً مجزا نبوده‌اند، ولی هرگز مثل امروز نیز درهم‌تنیدگی تا بدین حد نداشته‌اند. مخدوش شدن فراینده مرز میان این دو منجر به شکل‌دهی مجدد فرایند سیاست‌گذاری، چگونگی کارکرد آن، و رابطه میان شهروندان و آن شده است.

الف. ظهور «متخصصین». در بیست سی سال گذشته و با ظهور کارزارگران حرفه‌ای، کارزارهای سیاسی بطور فزاینده‌ای تخصصی شده‌اند. بدین ترتیب، سال‌های ۱۹۸۰ شاهد برآمدن مشاوران رسانه‌ای (spin doctors) است، متخصصینی که تخصص‌شان برآورد وضعیت سیاسی و تعیین بهترین موضعگیری برای نامزدهای متبوع‌شان بر اساس تحلیلی معین از شرایطی مشخص است.

طلوع عصر متخصصین. در اواخر سال‌های ۶۰ و اوایل سال‌های ۷۰ میلادی است که شاهد ظهور عوامل حرفه‌ای نوینی، همچون مشاوران قلمی (speech writers) و متخصصین «کسب رأی» (get-out-the-vote) در کارزارهای سیاسی هستیم. ناظران ۱۹۶۸ را نقطه عطفی در این زمینه می‌دانند، سالی که کارزارگران سیاسی، اغلب‌شان تازه‌کار، از ایالت‌های دیگر راهی ایالت نیو همپشایر شده و برای کمک به کارزار انتخاباتی اوژن مک‌کارتی^۱، نامزد دمکرات، دست بکار شدند.

نقش کنونی متخصصین. امروزه این متخصصین بخش لاینفک از فرایند سیاست‌گذاری را تشکیل داده، نه تنها مقامات مسئول که گروه‌های فشار، شرکت‌های تجاری و دیگران را در نحوه تعامل با افکار عمومی بر سر موضوعات مهم مشورت می‌دهند. در واقع همین متخصصین هستند که به مباحث عمومی شکل می‌دهند: متخصصین «کسب رأی» با وکالت از جانب مشتریان خویش دست به کار راه‌اندازی کارزارهای خودبنیاد (grassroots campaigns) شده، مردم را تشویق به حمایت از ابتکارهای

سیاستی مختلفی می‌کنند؛ مرشدان روابط عمومی (public relations gurus) شعارهای قابل عرضه به افکار عمومی و مقامات مسئول را برای مشتریان خویش تدوین می‌کنند؛ و مشاوران رسانه‌های رؤسای شرکت‌های تجاری را در رابطه با انتخاب پوشاک مناسب و نحوه پاسخ دادن به پرسش‌های خبرنگاران، راهنمایی می‌کنند.

ب. استفاده از رسانه‌ها. استفاده از رسانه‌ها امروزه به سیاست در همه سطوح آن نشت کرده و از نفوذ فزاینده‌ای در فرایند سیاسی برخوردار است.

طلوع عصر استیلای رسانه‌ها، استفاده گسترده‌تر از رسانه‌ها برای تبلیغات و سخنرانی‌های سیاسی در دهه ۶۰ میلادی و به ویژه با توسعه تلویزیون، نهادینه می‌شود. یکی از نمونه‌های فراموش‌نشده اینگونه استفاده سیاسی از رسانه‌ها، فیلم کارزار تبلیغاتی لیندون جانسون^۱ در گیرودار انتخابات ۱۹۶۴ بود که در آن دختری را می‌بینیم که در پس‌زمینه‌ای از یک قارچ هسته‌ای گلبرگی از گل آفتاب‌گردانی می‌چیند و در عین حال صدای گوینده‌ای را می‌شنویم که مخاطبین را از عواقب پیروزی رقیب جانسون و بازگشت وی به قدرت و احتمال بروز یک جنگ هسته‌ای بر حذر می‌دارد.

کاربرد کنونی فنون رسانه‌ای، امروزه صاحبان مناصب عمومی، شرکت‌های تجاری، گروه‌های فشار و دیگر علاقمندان به بکارگیری فنون رسانه‌ای در کارزارهای مختلف خود روی آورده‌اند. این افراد، با ترتیب دادن همایش‌های صحنه‌ای، امیدوارند رویدادهای فوق را زیر پوشش رسانه‌ای و بویژه زیر پوشش مجله خبری تلویزیونی شامگاهی قرار دهند؛ یا با درج تبلیغاتی موضوعی و پولی در رسانه‌های مختلف، در پی تأثیرگذاری بر افکار عمومی هستند؛ و کارزارهای روابط عمومی را نیز در همین راستا بکار می‌گیرند.

برآمدن «کارزارهای موضوع‌محور» (issue campaigns). پیشینه کارزارهای موضوعی به دهه ۷۰ میلادی و به زمانی بازمی‌گردد که مؤسسه آمریکایی نفت^۲ اقدام به درج یک رشته تبلیغات در رسانه‌های مختلف کرده، تلاش می‌کند بهای بالای این فرآورده انرژی‌زا و پاسخ صنعت نفتی این کشور را به مخاطبین خود توضیح دهد. نمونه‌های اخیر دیگر از استفاده از رسانه‌ها برای شکل دادن به افکار عمومی را می‌توان در مثال‌های فوق یافت: بحث عمومی از طریق تبلیغات رسانه‌ای در اواخر سال‌های ۱۹۸۰ درباره انتصاب قاضی رابرت بُرک^۳ در دیوان عالی ایالات متحده؛ کارزار انجمن ملی اسلحه‌داران^۴ برای پایان دادن به قوانین کنترل حمل سلاح؛ و تلاش‌های رسانه‌ای حامیان و مخالفین سقط جنین. پ. کاربرد فن آوری. کارزارهای سیاسی بیش از پیش به استفاده از فن آوری برای مدیریت گفتمان سیاسی و تشویق تمایلات سیاسی روی آورده‌اند.

استفاده هدفمند از بانک‌های اطلاعاتی برای مخاطب قرار دادن شهروندان. کارزارهای سیاسی بطور فزاینده‌ای به استفاده از بانک‌های اطلاعاتی پیچیده و داده‌هایی همچون نشریات خوانده شده، نوع خودروهای خریداری شده، یا محل سکونت افراد، که هر یک به طریقی با الگوی مصرفی و سیاسی آنها

1. Lyndon Baines Johnson (1908 – 1973)

2. American Petroleum Institute

3. Robert Heron Bork (1927 – 2012)

4. National Rifle Association

مرتبط است، برای هرچه دقیق‌تر مخاطب قرار دادن آنها، روی می‌آورند. تا اینکه کتابی در این زمینه که در سال ۱۹۸۸ منتشر می‌شود، دیدگاه‌های سیاسی آمریکاییان را بر اساس شاخص‌هایی که تا محل سکونت آنها را نیز در برمی‌گیرد، دسته‌بندی می‌کند.

استفاده از کامپیوتر برای تماس گرفتن با خانوارها، اضافه بر این، از تکنولوژی می‌توان برای برقرار کردن تماس‌های تلفنی از پیش ضبط شده با هزاران خانوار آمریکایی استفاده کرد. مقامات عمومی، شرکت‌های تجاری، گروه‌های فشار و انواع سازمان‌های مدنی از این فن‌آوری در کنار دیگر اشکال تکنولوژی برای تأثیرگذاری بر فرایند سیاست‌گذاری استفاده می‌برند. به عنوان مثال، مخاطبینی که بر اساس شاخص‌هایی چون موضوع مورد علاقه در میان مباحث عمومی جاری از قبیل مسائل مربوط به حفاظت محیط زیست یا کنترل حمل سلاح یا سقط جنین... و با استفاده از بانک‌های اطلاعاتی انتخاب می‌شوند، هدف اغلب ناخواسته اینگونه تماس‌های هدفمند قرار می‌گیرند. در حالی که پیامی معین به خانواری مشخص در این رابطه ارسال می‌گردد، خانوار همسایه می‌تواند هدف پیامی کاملاً متضاد از سوی این گروه‌ها و سازمان‌های مدنی، تجاری یا سیاسی قرار بگیرد. یا همان‌زمانی که پیامی مشخص را در ارتباط با موضوعی معین به خانواری ارسال کرده است، می‌تواند پیامی متفاوت در رابطه با همان موضوع به همسایه آن بفرستد.

۲. اتکاء به سنجش افکار عمومی. کارزارهای سیاسی و نیز رسانه‌ها و دیگر نهادها حداقل از سال‌های ۱۹۳۰ به این سو از ابزار سنجش افکار عمومی در طرح‌های متبوع خود استفاده کرده‌اند. دستگاه دولتی فرانکلین روزولت به عنوان مثال از این روش برای سنجش افکار عمومی و واکنش مردم به برخی از موضوعات معین استفاده کرد. مقامات رسمی، گروه‌های فشار، سازمان‌های مدنی و شرکت‌های تجاری نیز در طول سالیان از همین ابزار در تلاش برای تأثیرگذاری در برنامه‌ریزی سیاست‌های عمومی و دستورکار آن استفاده کرده‌اند. به همین ترتیب یک شرکت تجاری مثلاً می‌تواند با مراجعه به افکار عمومی و سنجش آن در رابطه با سیاست‌های مالیاتی در یک ایالت مشخص، تفسیر خویش از این سیاست‌ها و نیز سیاست‌های بدیل پیشنهادی خود را بر اساس نتایج به دست آمده از اینگونه پژوهش‌ها تدوین کند. در ادامه همین روند و در سال‌های ۱۹۷۰ و بویژه در دهه ۸۰ میلادی است که رؤسای جمهور وقت به استفاده از نظرسنجی‌های عمومی روی می‌آورند. آنچنان که گفته می‌شود، جیمی کارتر نخستین رئیس‌جمهوری بود که از خدمات یک شرکت نظرسنجی تمام‌وقت در دوران ریاست خود بهره برد. جانشین وی، رونالد ریگان، گاه بطور هفتگی و گاه روزانه، از سنجش افکار عمومی در رابطه با موضوعات معینی بهره می‌برد.

۳. کاهش اتصال شهروندان به فرایند سیاست‌گذاری عمومی. با دگرگون شدن فرایند سیاست‌گذاری عمومی، رویکرد و مشارکت شهروندان در این فرایند نیز در طول سالیان با تغییراتی همراه بوده است. الف. رشد عدم اعتماد شهروندان به حکومت. رویدادهای مختلفی در سال‌های اخیر منجر به رشد عدم اعتماد شهروندان آمریکا به حکومت این کشور شده است. در میان این رویدادها می‌توان بویژه به جنگ ویتنام، افتضاح واترگیت، رسوایی ابسکم^۱ یا ماجرای ایران-کنترا اشاره کرد. عوامل دیگری

همچون افزایش افسارگسیخته مخارج کارزارهای انتخاباتی و نفوذ روزافزون گروه‌های فشار بر شدت روند کاهش اعتماد شهروندان آمریکا به حکومت افزوده‌اند. یکی از نشانه‌های این عدم اعتماد به حکومت را در همه‌پرسی‌هایی که اخیراً در ایالت‌های کالیفرنیا، کولورادو و اوکلاهما در رابطه با محدود کردن دوره وکالت مسئولین عمومی بر گذار شده‌اند، می‌توان دید.

ب. حس ناتوانی شهروندان در قبال نقش آنها در فرایند سیاست‌گذاری عمومی. بسیاری از شهروندان هستند که به شکلی فزاینده از ناتوانی خود به عنوان فرد در تأثیرگذاری بر فرایند سیاست‌گذاری زبان به اعتراض می‌گشایند. گزارشی که اخیراً در همین رابطه از سوی بنیاد کترینگ^۱ منتشر شده است، خاطر نشان می‌سازد که بسیاری از آمریکاییان به این نتیجه رسیده‌اند که امروزه نه آنها، که این رسانه‌ها، گروه‌های فشار و متخصصین امور مالی کارزارهای سیاسی و دیگر «دلایان قدرت» اند (power brokers) که تأثیرگذاری اصلی را بر فرایند سیاست‌گذاری دارند - و نیز اینکه شهروندان یا از این فرایند کناره‌زده شده‌اند و یا از آن عقب مانده‌اند. برخی از ناظران امور سیاسی نظیر هری بویت^۲ بر این باورند که پافشاری رونالد ریگان بر «مصرف کننده فردی» (individual consumers) خواندن شهروندان در افزایش این حس ناتوانی مؤثر بوده است. به نوشته وی، «سال‌های ریگان، بجای تقویت حس مشارکت فعال و تأثیرگذار، این حس را که مردم خود را تنها به دیده تماشاگران فرایند سیاسی می‌بینند، در میان آنها تقویت کرد.» (به مطلبی که در بالا تحت عنوان «کنش مدنی و اجتماعی» در بخش ۲ از فصل «مشارکت» آمد، مراجعه کنید).

پ. شهروندان ظاهراً تمایل کمتری به مشارکت از خود نشان می‌دهند. رأی دادن شاید راحت‌ترین راه مشارکت در فرایند سیاست‌گذاری در آمریکا باشد. با این حال، در بسیاری از انتخابات‌ها، میزان مشارکت رأی‌دهندگان به پایین‌ترین حد خود رسیده است. به عنوان مثال، در حالی که ۶۵ درصد واجدین شرایط در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۰۴ شرکت کردند، این میزان در انتخابات ۱۹۸۸ تنها در حدود ۵۳ درصد بوده است. اضافه بر این و بنا به پژوهش‌هایی که از سوی بنیاد کترینگ در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند، نه فقط مقامات مسئول که خود شهروندان نیز از تمایل رو به کاهش آمریکایی‌ها برای مشارکت در فرایند سیاسی خبر می‌دهند. هر دو گروه بر این باورند که شهروندان، از آنجا که دیگر اعتقاد چندانی به تأثیرگذار بودن خود در این فرایند ندارند، وقت زیادی نیز صرف کسب آشنایی لازم با موضوعات مطرح روز در این عرصه نمی‌کنند. با این وجود، شهروندان کماکان به کنش در قالب آنچه «فعالیت‌های مدنی» و داوطلب‌محور می‌نامند، ادامه می‌دهند - یعنی در قالب فعالیت‌هایی که خارج از فرایند متعارف سیاسی و حکومتی انجام می‌گیرند. (در این زمینه، به بحث «دلایل منطقی» در بخش ۲ از فصل «مشارکت» مراجعه کنید).

ت. شهروندان ظاهراً و در درجه اول به موضوعاتی علاقه نشان می‌دهند که آنها را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌دهند. برخی ناظران فرایند سیاسی بر این باورند که آمریکایی‌ها، امروزه بیش از هر زمان دیگری، تنها به مشارکت در مسائلی رقب‌ت نشان می‌دهند که مستقیماً بر آنها و زندگی‌شان تأثیر گذارند. روند فوق

1. Kettering Foundation

2. Harry Boyte

را می‌توان در ظهور تشکل‌های موردی و موضوع‌محور (ad-hoc, issue-oriented) مشاهده کرد. در این میان و به عنوان نمونه می‌توان به تشکل‌های پدران و مادران دانش‌آموزان برای بهبود شرایط تحصیل فرزندان؛ به گروه‌های متشکل از ساکنین و همسایگان تحت عنوان «ناظر جرم» (crime watch groups) برای محافظت از امنیت کوچه و خیابان در محلات مختلف؛ و یا به تشکل‌های شهروندی معترض به بی‌خانمانی، اشاره کرد. در عین حال، ناظران به ظهور پدیده تنگ‌نظرانه محله‌گرایی^۱ (parochialism) نیز اشاره دارند. این پدیده و رویکردهای منطبق با آن را می‌توان، به عنوان نمونه، در رابطه با موضوعاتی همچون یافتن محلی برای برپایی بیمارستان یا زندانی جدید، سراغ گرفت. در قالب این رفتار و رویکرد اجتماعی است که شهروندان، با شدت هرچه تمام‌تر، در برابر موضوعاتی که ظاهراً تأثیری منفی بر زندگی روزمره آنان دارد، دست به اعتراض می‌زنند.

ث. ظاهراً محل‌هایی که در آنها شهروندان می‌توانند با یکدیگر تبادل نظر کرده و به بحث بنشینند، رو به کاهش‌اند. اگرچه مشورت امری حیاتی برای فرایند سیاسی است ولی، به اعتقاد برخی منتقدین، فرصت‌های گرد هم جمع شدن و محل‌هایی که در آنها شهروندان بتوانند با یکدیگر به تبادل نظر بنشینند رو به کاهش گذاشته‌اند. برخی تحلیل‌گران بر این باورند که اینگونه اماکن از قبیل انجمن‌های داوطلب‌محور، قهوه‌خانه‌ها و باشگاه‌های مختلف و غیره، از آغاز قرن بیستم به این سو رو به کاهش گذاشته‌اند. حتی گردهمایی‌های سیاسی نیز امروزه، بیش از آنکه محلی برای مشورت پیش‌دستانه باشند، در واکنش به سیاستی اتخاذشده و عملی انجام‌گرفته صورت می‌گیرند. و مقامات مسئول نیز گلايه دارند که اغلب با شهروندانی عصبانی و عوامی مجازات‌جو در این گردهمایی‌ها سروکار دارند. بطور خلاصه، هر دو گروه، یعنی مسئولین امور از یک طرف و شهروندان از طرف دیگر، به فقدان محل‌ها و فرصت‌های مناسب برای گردهمایی و بحث و گفتگوی معنی‌دار بر سر مسائل روز، اعتراض دارند.

۴. تنش تاریخی بر سر این موضوع که شهروندان کی و در چه شرایطی باید در فرایند سیاست‌گذاری مشارکت داشته باشند. تنش ذاتی و روبه‌رشد در صورت رسمی فرایند سیاست‌گذاری عمومی در آمریکا و در رابطه با چگونگی یافتن تعادلی میان نقش مسئولین از یک سو و نقش شهروندان از سوی دیگر، در حال شکل‌گیری و ظهور است.

الف. تنش در بطن مردم‌سالاری مبتنی بر نمایندگی. سیاست‌گذاری آمریکایی بر اساس فکرت مردم‌سالاری مبتنی بر «نمایندگی» پایه‌ریزی شده است، نظامی که در آن مسئولین امور، با در نظر گرفتن دیدگاه‌های مردم، مسئولیت نهایی اتخاذ تصمیم‌های سیاسی و به اجرا گذاردن آنها را بر دوش دارند. با این حال همواره تنش در بطن این نظام میان دو رویکرد «هیأت امنایی» (trustee) از یک سو و «مأمور» (agent) بودن نمایندگان از سوی دیگر به مقوله نمایندگی، وجود داشته است. در حالی که در رویکرد نخست، کار اصلی نمایندگان تصمیم‌گیری بر سر آنچه منفعت عام از سوی آنان تشخیص داده می‌شود می‌باشد، در رویکرد دوم نمایندگان بازتاب‌دهنده آن چیزی هستند که بیش و کم نمایانگر افکار عمومی است. این تنش امروزه نیز کماکان ادامه دارد. (برای ادامه بحث در رابطه با این دو الگو، به بخش «اخلاق و سیاست» در «چهارچوب مرجع» فصل بالا مراجعه کنید.)

ب. حرکت بسوی مردم‌سالاری مستقیم از طریق همه‌پرسی. مردم‌سالاری مستقیم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی و در جریان اعتراض فزاینده همگانی به فساد رو به گسترش مسئولین حکومتی، از محبوبیت زیادی برخوردار بود. با گذشت زمان، مردم‌سالاری مستقیم، به عنوان روندی مردم‌پسند، رو به افول می‌گذارد، تا اینکه در دهه ۷۰، خواست مردمی برای پاسخگو قرار دادن مسئولین بار دیگر شدت می‌گیرد. در ۱۹۹۰ میلادی، ۴۳ ایالت بعلاوه ناحیه دی سی به استفاده از همه‌پرسی روی می‌آورند؛ ایالت کالیفرنیا در این مدت به تنهایی ۲۸ لایحه را به همه‌پرسی گذاشته است.

امتیازهای همه‌پرسی و ابتکارهای مربوط به آن. حامیان این روش بر این عقیده‌اند که به همه‌پرسی گذاشتن لوایح و ابتکارهای قانونی (initiatives) به شهروندان امکان نقش‌آفرینی مستقیم در فرایند سیاست‌گذاری و حکومتی را می‌دهد. اضافه بر این، ناتوانی عملی حکومت و جامعه در رابطه با برخی موضوعات، به اهمیت این روش افزوده است: همه‌پرسی به شهروندان فرصت می‌دهد تا در رابطه با این مسائل «دست‌بکار» شوند.

زیان‌های همه‌پرسی و ابتکارهای مربوط به آن. مخالفین این روش نیز بر این باورند که نه تنها شهروندان از شناخت کافی برای ابراز نظر در رابطه با بعضی مسائل برخوردار نیستند، که رأی «آری» یا «نه» آنها فقط به دوقطبی کردن بحث سیاسی انجامیده و فایده دیگری ندارد. در واقع، همه‌پرسی‌ها و «ابتکارها»، روند تبدیل فرایند قانون‌گذاری به کارزار سیاسی را تحکیم و تثبیت کرده، فایده‌ای جز اردو کشی در یک عرصه عمومی دوقطبی شده نداشته و کمکی به یافتن زمینه مشترک نمی‌کنند.

۵. نشانه‌های بحران در فرایند سیاست‌گذاری عمومی. در نتیجه دگرگونی‌هایی که از زوایای مختلف سیاسی و اجتماعی و غیره فرایند سیاست‌گذاری را تحت شعاع قرار داده‌اند، روندهای نوینی در رابطه با نحوه مدیریت عرصه عمومی در حال شکل‌گیری‌اند.

الف. تأکیدزدایی (de-emphasis) از گفتمان عمومی. بسیاری از ناظران بر این عقیده‌اند که دگرگونی‌های اجتماعی اخیر، عمیقاً طبیعت فرایند سیاست‌گذاری عمومی و نقش گفتمان عمومی را تحت تأثیر قرار داده‌اند. دگرگونی در عرصه رسانه‌ای، در زمینه فن‌آوری، در ظهور کارگزاران حرفه‌ای کارزارهای سیاسی و انتخاباتی، و دیگر ابزار حرفه‌ای فرایند سیاست‌گذاری، جملگی به جایگزینی بحث و گفتگوی رودررو کمک کرده‌اند؛ این ابزار و شیوه‌های نوین برای حمایت از یک سیاست معین در برابر سیاستی دیگر، بجای گفتگوی سیاسی مفصل در این رابطه در عرصه عمومی، مورد استفاده قرار گرفته‌اند؛ و در مواردی حتی به سُست شدن توانایی و گاه تمایل مردم و مقامات به مشارکت در فرایند سیاسی و دامن زدن به بحث عمومی درباره موضوعات حیاتی روز، منجر شده‌اند. و همانطور که در بالا یادآور شدیم، چنین به نظر می‌رسد که در آمریکای امروزی حتی مکان‌هایی که مردم بتوانند در آنها برای بحث پیرامون این مسائل گرد هم جمع شوند نیز رو به کاهش گذاشته‌اند.

ب. بن‌بست‌های سیاست‌گذاری ظاهراً رو به رشدند. ظاهراً بحث‌های مهم سیاسی بیش از پیش در بن‌بست قرار گرفته‌اند: منافع خاص با یکدیگر برخورد می‌کنند، اضافه‌بار اطلاعاتی و خبری توانایی تشخیص موضوعات حیاتی را فلج کرده است، فقدان جستجوی زمینه مشترک به کرات به چشم می‌خورد، گفتگوها در رابطه با سود و زیان سیاست‌های پیشنهادی اغلب با شکست مواجه می‌شوند - و

اینهمه به ناتوانایی شهروندان در گذار از مرزبندی‌های خاص به سوی منافع و نگرانی‌های مشترک، افزوده است.

کسر بودجه و بن‌بست در فرایند سیاست‌گذاری عمومی. کسر بودجه فدرال در آمریکا یکی از نمونه‌های بارز این بن‌بست بوده است. ناتوان از یافتن راهی برای کاستن از مخارج یا افزودن بر برداشت‌های مالیاتی، کنگره آمریکا در ۱۹۸۵ میلادی سرانجام به تصویب لایحه پیشنهادی معروف به Gramm-Rudman-Hollings Bill اکتفا می‌کند. لایحه مذکور کنگره آمریکا را ملزم می‌داشت تا ظرف پنج سال کسری بودجه فدرال را کاهش داده، در ۱۹۹۰ به توازن بودجه‌ای دست یابد. ولی با توجه به بن‌بست‌های سیاسی‌ای که در بالا به آنها اشاره شد، بودجه فدرال آمریکا کماکان با کسری مواجه می‌باشد.

پیامدهای عدم توازن بودجه‌ای. در نتیجه و در حالی که طرح‌های عمرانی و خدماتی بیشتری در جستجوی سرمایه‌گذاری‌های لازم کاسه‌گذاری دست گرفته‌اند، تنها در ۱۹۹۱ میلادی، رقم سرسام‌آوری معادل با ۶ درصد تولید ناخالص ملی آمریکا صرف پرداخت بهره بدهی دولت در پی سال‌ها کسری بودجه می‌شود. اضافه بر این، منابع صندوق‌های سرمایه‌گذاری، که شدیداً برای تحرک دادن به اقتصاد ملی و رقابتی کردن آن در برابر رقبای خارجی مورد نیاز بوده‌اند، در طی این سال‌ها صرف پرداخت بهره و دیگر خدمات مالی مربوط به کسر بودجه و بدهی ناشی از آن شده‌اند.

پ. دستیابی به سیاست‌های پایدار کار سختی است. بن‌بست‌های فوق و فلج‌سازی فزاینده فرایند سیاست‌گذاری، دستیابی به سیاست‌های پایدار را با مشکل روبرو کرده است.

فقدان زمینه مشترک. بی‌ثباتی افکار عمومی در میان شهروندان و رهبران نهادهای مختلف، توانایی جامعه برای تشخیص و توافق بر سر یک رشته سیاست‌های پایدار را که از یک پایگاه حمایت اجتماعی گسترده‌ای برخوردار باشند، با مشکل روبرو می‌کند؛ و از طرف دیگر، گرفتاری چیره شدن بر موانعی که در راه شناسایی درست ارزش‌هایی که زمینه‌ساز این بی‌ثباتی و اختلاف نظرها هستند، بر مشکل دستیابی به زمینه مشترک و سیاستی پایدار افزوده است.

نمونه‌هایی از سیاست‌هایی که با وتوی عمومی روبرو شده‌اند. پیدا کردن نمونه‌هایی از این دست، کار سختی نیست. در ۱۹۸۹ کنگره آمریکا لایحه‌ای فاجعه‌بار را در رابطه با تأمین و توسعه پوشش درمانی سالمندان از تصویب می‌گذراند؛ با بالا گرفتن مخالفت سرسختانه سالمندان، مصوبه فوق بعداً باطل می‌شود. بدین ترتیب و در حالی که مشکلات ناشی از فقدان سیاستی در رابطه با تأمین خدمات درمانی برای سالمندان کماکان به قوت خود باقی‌اند، هنوز هیچ حرکتی در جهت حل و فصل این معضل در افق دیده نمی‌شود. به باور برخی از ناظران، بی‌حرکتی در این زمینه ناشی از ناتوانی در تدوین لایحه‌ای است که هم ارزش‌های بنیادین آمریکایی‌ها را در نظر بگیرد و هم از حمایت گسترده آحاد مردم برخوردار باشد. نمونه‌ای دیگری از وتوی افکار عمومی را می‌توان در اعتراض مردم به لایحه پیشنهادی فرماندار جدید ایالت نیوجرسی در ۱۹۸۹ و در رابطه با تغییرات گسترده‌ای که در مالیات‌های ایالتی و در برنامه‌های آموزشی مطرح کرده بود، جستجو کرد. در برابر موج اعتراضات مردمی بود که فرماندار تازه‌انتخاب شده نهایتاً مجبور به بازبینی بخش‌های عمده‌ای از ابتکار پیشنهادی خویش می‌گردد.

چشم‌انداز معاصر

۱. نیاز به رویارویی با ناهنجاری‌هایی که بلای جان فرایند سیاست‌گذاری شده‌اند. مشارکت متعهدانه و موفقیت‌آمیز شهروندان در فرایند سیاسی را به دست آوردن نیازمند تغییراتی در خود این فرایند است. تغییراتی که در برخی از عرصه‌هایی که در پایین به آنها اشاره خواهیم کرد - مانند عرصه شهروندی، مسئولین امور، رسانه‌ها و غیره - مستلزم این است که بازیگران هر یک از آنها دست بکار شده و در رابطه با برطرف کردن ناهنجاری‌های آن عرصه اقدام نمایند.

الف. مقرر داشتن جایی مختص شهروندان بر سر میز مذاکره عمومی. فرد شهروند باید از سوی رسانه‌ها، مقامات مسئول، متخصصین و البته خود شهروندان، به عنوان بخشی لاینفک از فرایند سیاست‌گذاری به حساب آید. فرایند سیاسی کارآمد مستلزم آن است که جامعه تعادلی میان نهادها از یک سو و شهروندان از سوی دیگر پیدا کند. بنابراین، مقرر داشتن جایی مختص شهروندان بر سر میز مذاکرات عمومی امری است ضروری. کشور باید در نگاه خود به نقشی که از سوی مشارکت‌کنندگان در این عرصه ایفا می‌شود، یک دگرگونی اساسی ایجاد کند.

ب. باز کردن محدوده نقش شهروند در ورای مرزهای تنگ رضایت یا عدم‌رضایت او. رضایت یا عدم‌رضایت شهروند، کوچک‌ترین نقشی است که وی می‌تواند در فرایند سیاست‌گذاری عمومی ایفا کند؛ چنین نقشی بطور مستمر پای صندوق‌های اخذ رأی و در گردهمایی‌ها و دیگر فرصت‌های مشابه عمومی، جامه عمل پوشانده می‌شود. با این حال، نقش شهروند در این فرایند باید ماورای مرزهای تنگ بیان رضایت و عدم‌رضایت در صندوق‌های رأی بسط داده شود: شهروندان باید در تنظیم دستورکار مذاکرات عمومی، در مشورت برای تعیین نقشه راه مذاکرات و دستورالعمل ناشی از آن، و در نحوه عمل در راستای اجرایی کردن تصمیمات حاصله، به ایفای نقشی فعال مشغول شوند. در این مراحل است که ذات فرایند سیاست‌گذاری جنبه عملی بخود می‌گیرد؛ از طریق ایفای نقش فعالانه از سوی شهروندان است که جامعه می‌تواند، به شکلی کارا، بر سر مسیری که سیاست باید برای بازتاب دادن ارزش‌ها و نگرانی‌ها شهروندان به نحوی پایدار اتخاذ کند، تصمیم‌گیری کند.

پ. بسط دادن درونداد شهروندی به آن سوی مرزهای تنگ نظرسنجی افکار عمومی. مشارکت شهروندان در فرایند سیاسی را به دست آوردن امری است مهم، ولی سنجش افکار عمومی در این راستا نمی‌تواند به تنهایی کافی باشد. در حالی که نظرسنجی وسیله‌ای است مفید، ولی به تنهایی فرصت مشورت، آشنایی با دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای مختلف، سبک‌سنگین کردن گزینه‌های موجود و تصمیم‌گیری آگاهانه بر سر یک دستورالعمل ضروری را به شهروندان نمی‌دهد. سنجش افکار عمومی حتی بازتاب‌دهنده تصمیمات و انتخاب‌هایی که شهروندان در جریان مشورت و مذاکره به آنها می‌رسند نیز نیست. دقیقاً بخاطر فقدان همین ویژگی‌ها در سنجش افکار عمومی است که می‌بایست ابزارهای مضاعفی برای تضمین درونداد مناسب شهروندی در فرایند سیاسی یافت.

ت. بوجود آوردن مکان‌ها و فرایندهای مناسب برای مشارکت شهروندی. شهروندان باید به فرایند سیاسی دسترسی داشته باشند تا بتوانند در آن مشارکت نیز داشته باشند. بنابراین، حکومت، سازمان‌های مدنی، نهادها و دیگر افراد دست‌اندرکار باید مکان‌هایی را در نظر بگیرند که شهروندان بتوانند در

آنها گرد هم آمده و موضوعات عمومی را میان خود به مذاکره بگذارند. از این گذشته، باید آن نوع فرایندهای عمومی را که شهروندان را به مذاکره شفاف، باز و سازنده در رابطه با موضوعات مورد نظر جامعه تشویق می کنند، بوجود آورد. نیازهای مقامات مسئول را نیز باید در این فرایندهای عمومی در نظر گرفت؛ این مقامات باید بتوانند اقدام به جمع آوری آن دسته از اطلاعاتی از مذاکرات شهروندی بکنند که آنها را در جامعه عمل پوشاندن به وظایف و مسئولیت‌های‌شان کمک می کند.

ث. بهبود بخشیدن به لحن مذاکره عمومی. کیفیت مذاکره عمومی تا حدود زیادی بستگی به لحن آن دارد. رویارویی سیاسی، لحن پراکنی تبلیغاتی، تهمت زنی به اشخاص، مردم فریبی، در کنار دیگر صور منفی رایج در مذاکرات عمومی، از توانایی و تمایل شهروندان برای مشارکت جستن در مباحث باز، صادقانه و دقیق می کاهند. تردیدی نیست که رسانه‌ها، با نحوه پوشش دادن به این فرایند، در بالا بردن کیفیت مذاکرات عمومی و در بهبود بخشیدن به لحن این مباحث، نقشی برجسته ایفا می کنند؛ مقامات مسئول، گروه‌های فشار و دیگر نهادها نیز باید در قبال نوع و کیفیت اطلاعاتی که در این عرصه توزیع و منتشر می کنند، پاسخگو باشند. با این حال، در انتظار چنین اقدامات عملی ماندن کافی نیست؛ این خود جامعه است که باید در کلیت خویش در راستای ارتقا بخشیدن به یک مذاکره عمومی سازنده در فرایند سیاسی، به قبول مسئولیت تن بدهد.

۲. نیاز به بازگشت فعالانه شهروندان به فرایند سیاست گذاری عمومی. مشارکت شهروندی برای سلامت فرایند سیاسی از اهمیتی بنیادین برخوردار است. با این حال، اگر قرار بر این است که مردم سالاری آمریکایی به شکلی کارآمد به چالش‌هایی که با آن روبروست پاسخ دهد، باید شهروندان بار دیگر به ایفای نقشی فعال و متعهدانه در آن بازگردانده شوند. و این مستلزم آن است که شهروندان - با اتکاء به خودشان - مراحل مهمی را درنوردند.

الف. قبول مسئولیت در قالب مشورت بر سر موضوعات عمومی. مسئولیت اولیه در کسب آگاهی و در آگاه ماندن، تماما بر دوش خود شهروندان است.

نقش مسئولین عمومی، رسانه‌ها و دیگران. تردیدی نیست که مقامات مسئول، رسانه‌ها، گروه‌های فشار و دیگر نهادهای مدنی، با اطلاعاتی که در این زمینه منتشر می کنند و با ایجاد فضای مناسب برای مذاکره و با شفاف سازی موضوعات، مسئولیت بسزایی در این فرایند بر عهده دارند. ولی آنها بازیگران اصلی نیستند. در عوض، این خود شهروندان هستند که باید افسار این کار را به دست گرفته، خودشان فرایند آگاه سازی و مشورت را به پیش برانند.

نقش بالقوه مجامع گفتگو درباره مسائل ملی^۱. یکی از مجاری کارآمد برای اینکه شهروندان بتوانند از طریق آن و در فضایی بی طرفانه به بحث و مذاکره آگاهانه و سازنده با یکدیگر پیرامون مسائل و موضوعات مطرح اجتماعی و ارزش‌ها و نگرانی‌های مشترک خویش بنشینند، همین مجامع گفتگو درباره مسائل ملی است. این مجامع در اجتماعات مختلف در سرتاسر کشور از سوی مدارس، مراکز آموزشی گوناگون، کتابخانه‌ها و شهروندان حمایت می شوند.

ب. ایجاد اماکن عمومی شور و گفتگو. جامعه ما نیازمند مکان‌هایی است عمومی که شهروندان

بتوانند در آنها با یکدیگر به شور و تبادل نظر پیرامون مسائل بپردازند. منظور از یک مکان عمومی (public place)، محلی است الهام گرفته از آگورای آتنی (Agora) یا میدین مرکزی در بسیاری از کشورها و از جمله در آمریکای اولیه، یا «قهوه‌خانه محل» یا هر جایی شبیه آن که شهروندان بتوانند در آنجا گرد هم آمده و با یکدیگر به گفتگو بنشینند. امروزه می‌توان چنین اماکنی را در قالب مجامعی که برای بحث و تبادل نظر در مدارس و در محل کار برگزار می‌شوند، یافت؛ و یا در منزل خصوصی و بر سر میز غذاخوری در آشپزخانه؛ یا در «سرکوچه»؛ یا در هر جایی که دو یا چند نفر دور هم جمع شده و به بحث بنشینند. ایجاد چنین اماکنی آشکارا کاری است که از عهده شهروندان برمی‌آید. در زیر به نمونه‌هایی در این زمینه اشاره می‌کنیم:

منزل. مثلاً هر کسی می‌تواند همسایگان خود را روزی یا شبی گرد میز نهار یا شام به منزل خود دعوت کرده و با آنها بر سر مسائل روز به گفتگو بنشیند. این مسائل می‌توانند موضوعاتی را که از اهمیتی ملی برخوردارند و یا موضوعات مطرح محله را دربرگیرند.

گروه‌های مدنی و محلی. شهروندان می‌توانند با روی آوردن به انجمن‌های محلی مختلف یا به گروه‌های مدنی، مشوق برپایی مجامع گفتگو درباره مسائل مطرح روز باشند.

مدارس، کتابخانه‌ها و دیگر نهادهای اجتماعی. نهادهای اجتماعی مختلف نیز اغلب مجرای مناسبی برای تشکیل اینگونه مجامع بشمار رفته، کانونی برای بحث و مذاکره در رابطه با موضوعات مطرح روز می‌شوند؛ این نهادها فرصت گردهمایی و مذاکره پیرامون مسائل مختلف را فراهم می‌کنند.

محل کار. محل کار نیز جای مناسبی برای بوجود آوردن حس تعلق اجتماعی است - چرا که در چنین مکان‌هایی است که افراد شاغل بخش قابل توجهی از وقت خود را صرف کرده، دوستان جدیدی پیدا می‌کنند، و با دیگران وارد تعامل و تبادل نظر مستمر می‌شوند. گروه‌های بحث را می‌توان پیش یا پس از ساعات کاری یا در فرصت نهار بوجود آورد. برخی کارفرمایان نیز شاید به کمک در بوجود آوردن چنین گروه‌هایی، حتی در ساعات کاری، از خود تمایل نشان دهند.

پ. تأکید بر منفعت مشترک. در جریان مذاکره، تلاش برای یافتن منافع مشترک و نه فقط پافشاری بر منافع خاص از سوی شهروندان از اهمیت بسزایی برخوردار است. تنها از طریق شناسایی منافع مشترک است که می‌توان به تشخیص نگرانی‌های مشترک و سپس تدوین دستورالعملی مؤثر برای حل و فصل آنها امید داشت. چنین جستجویی مستلزم مد نظر قرار دادن و کلنجار رفتن با دیدگاه‌ها، امیدها، اندیشه‌ها و ارزش‌های دیگران هم هست. از طریق گفتگو است که می‌توان نقطه نظرات دیگران را فهمید و با آنها به دنبال منافع مشترک گشت.

ت. در جستجوی نقشی در فرایند سیاسی فراتر از رأی دادن صرف. پر واضح است که شهروندان باید مسئولیت خویش را در رأی دادن بجا بیاورند؛ ولی فرایند سیاسی مستلزم نقشی از سوی آنان است که به مراتب از رأی دادن صرف بیشتر و فراتر می‌باشد. شهروندان باید از راه‌های مختلف با مسئولین امور وارد تعامل شوند. نقش شهروند در فرایند سیاسی، اشراف مستمر به مسائل و موضوعات مطرح، بیان دیدگاه‌های خود درباره هر یک از آنها، و در فرصت مناسب، اقدام عملی در قبال موضوعات فوق را شامل می‌گردد.

۳. نیاز به جلب دوباره حس تعلق اجتماعی از طریق تکلیف مدنی. آنچه در مفاهیمی که در این بحث به بررسی گذارده شدند حائز اهمیت است، توسعه سهم شهروند از فرایند سیاسی، کارایی سیاسی ملموس، و درک ضرورت گذار از منافع خاص به منفعت مشترک است. شاید آنچه از اهمیتی ریشه‌ای در دغدغه‌های فوق‌الذکر برخوردار است، بازیابی حس تعلق اجتماعی از سوی شهروند است - بازیابی حس متصل بودن (a sense of connectedness). و آنچه در این اتصال از جایگاهی مرکزی برخوردار است، حس تکلیف مدنی ماست.

الف. فرایند سیاسی تنها یک وسیله است نه هدف. فرایند سیاسی نه یک هدف که وسیله‌ای است برای بازیابی حس تعلق اجتماعی در آمریکا. از طریق مشارکت در فرایند سیاسی است که شهروند آمریکایی با همسایه و همکار خود وارد تعامل مستقیم می‌شود؛ تعاملی که بر تبادل نظر و شاید دستیابی به منافع مشترک متمرکز خواهد شد. البته، چنین کنشی می‌تواند ابتکارها و سیاست‌هایی نوینی را به همراه بیاورد؛ ولی شاید دستاورد اصلی آن چیزی به مراتب مهم‌تر و فراتر از یک لایحه پیشنهادی و یا یک سیاست نوین باشد: چنین کنشی به بازیابی حس اتصال به دیگران و توسعه حس تعلق اجتماعی منجر خواهد شد. چنین کنشی به تجدید سنت دیرینه مدنی در آمریکا، که ریشه در ادوار اولیه جمهوری و حتی در دوران استعماری این کشور دارد، خواهد انجامید.

ب. متصل کردن کنش اجتماعی با حس کارآمدی سیاسی. اگر قرار بر این باشد که شهروندان نقش خویش در فرایند سیاسی را بازیابند، باید حس کارایی و تأثیرگذاری را نیز در آنها دوباره زنده کرد. جای چنین چیزی امروز ظاهراً خالی است. اگرچه آمریکایی‌های بسیاری امروز فعالانه در سطوح محلی و در قالب انجمن‌های مدنی محل درگیر پیگیری مسائل عمومی هستند ولی ظاهراً از مرتبط کردن این ابتکارهای محلی با فرایند سیاسی رسمی عاجزند. مرتبط کردن و متصل کردن این دو با یکدیگر برای بازیابی حس کارایی سیاسی در شهروندان، از اهمیت زیادی برخوردار است: شهروندان باید بتوانند توانایی خویش در تأثیرگذار بودن را بطور جدی حس کنند؛ و کشور نیز باید تمام تلاش خود را بکار ببندد تا شرایط و فضای مناسب برای تشویق مشارکت شهروندی را بوجود آورد.

پ. جدی گرفتن تکلیف مدنی. بازیافتن حس تعلق اجتماعی و تأثیرگذاری سیاسی در میان شهروندان تنها زمانی اتفاق خواهد افتاد که آنها تکلیف مدنی خود را جدی بگیرند. تکلیف مدنی را در جای دیگری از این جستار بدقت تعریف کرده‌ایم (به فصل «فضیلت مدنی» در بالا مراجعه کنید)؛ با این حال، حس تکلیف مدنی در قلب خود، تعهد به مشورت؛ تعهد به سلامت حیات سیاسی و جمعی جامعه آمریکایی؛ و تعهد به سنت تکلیف مدنی این کشور به عنوان میراثی که باید برای دیگران و بویژه برای نسل آینده از خود بجا گذاشت را دربرمی‌گیرد. با فعالیت در چهارچوب این سنت است که شهروندان، در حالی که درگیر پاسخ دادن به چالش‌هایی هستند که با آنها روبرو می‌باشند، موفق به پرورش حس تعلق و شناسایی متقابل نیز خواهند شد.

